

عقلانیت در اسلام

تهیه و تنظیم: علیان نژادی

فهرست مطالب

مقدمه	۱۵
حدیث هشام بن حکم	۱۷
موقعیت علمی هشام بن حکم	۱۷
موضوع و اهمیت روایت	۱۸

فراز اول: بشارت به عاقلان / ۱۹

۱. آزادی بیان	۱۹
۲. هدایت تشریحی و تکوینی	۲۰
۳. مطالعه کتب مشکوک!	۲۰
۴. جایگاه عقل	۲۰
اوج شکوفایی عقل	۲۱

فراز دوم: راه‌های خداشناسی / ۲۳

نشانه‌های شش‌گانه!	۲۴
۱. آفرینش آسمان و زمین	۲۴
۲. شب و روز	۲۵
۳. کشتی‌های موجود بر صفحه اقیانوس‌ها	۲۵
۴. باران‌های پربرکت	۲۶

۵. وزش بادها ۲۷

۶. ابرهای تحت فرمان ۲۷

فراز سوم: برهان نظم / ۲۹

آیه اول: آیه تسخیر ۲۹

چگونگی تسخیر! ۳۰

آیه دوم: آفرینش شگفت‌انگیز جنین ۳۱

آیه سوم: سه موهبت بزرگ ۳۲

موهبت اول: نور ۳۳

موهبت دوم: آب ۳۴

موهبت سوم: هوا ۳۴

آیه چهارم: جلوه‌ای از معاد ۳۵

آیه پنجم: نشانه‌های عظمت پروردگار ۳۶

آیه ششم: رعد و برق ۳۹

مخاطبان قرآن ۴۰

یکی دیگر از نشانه‌های خدا ۴۰

۱. چگونگی تولید رعد و برق ۴۰

۲. خدمات مهم برق ۴۱

۳. برق، آیتی الهی ۴۱

آیه هفتم: فرمان‌های پنج‌گانه ۴۲

مصلحت و مفسده احکام الهی ۴۲

تفسیر اجمالی آیه ۴۳

آیه هشتم: دلیلی دیگر بر بطلان شرک ۴۵

۱. نظام برده‌داری در جهان و اسلام ۴۵

فهرست مطالب ۷

۲. گستره شرک و بت پرستی ۴۶

ترسیمی از قُبُح شرک ۴۷

توحید، اصلی ترین مسئله در هر زمان ۴۸

نقش تعقل و اندیشه ۴۸

فراز چهارم: راه رسیدن به سعادت در جهان آخرت / ۵۱

ترسیمی از دنیا! ۵۱

شباهت بازی های کودکان با امور دنیایی ۵۲

تصویری دیگر از دنیا ۵۴

فراز پنجم: هشدار به بی خردان / ۵۷

مجازات همجنس بازی ۵۸

بلاهای بزرگ عصر ما ۵۹

فراز ششم: عقل و علم / ۶۱

عنکبوت ۶۲

تکیه گاه، فقط خدا باشد ۶۲

چه کسی مثال ها را می فهمد؟ ۶۳

توحید افعالی ۶۳

فراز هفتم: مذمت بی خردان / ۶۵

آیه اول: تقلید بی جا ۶۵

راه و رسم نیاکان! ۶۵

انواع تقلید ۶۶

- آیه دوم: آلودگان به دنیا ۶۸
- ابزار شناخت ۶۹
- آیه سوم: حجاب معرفت ۶۹
- آیه چهارم: انسان‌نماهای پست‌تر از حیوان ۷۰
- علل انحطاط ۷۰
- آیه پنجم: پراکندگی، ثمره بی‌فکری ۷۱
- مسلمانان عصر ما! ۷۲
- آیه ششم: خودفراموشی ۷۳

فراز هشتم: مذمت اکثریت! / ۷۵

- چرا اکثریت، نفی شده است؟ ۷۶
- مفاسد حکومت اکثریت بی‌ایمان ۷۷
- مغالطه‌ای آشکار ۷۷

فراز نهم: اقلیت سالم / ۷۹

- آیه اول: بندگان شاکر ۸۰
- آیه دوم: دوستان وفادار کم هستند ۸۰
- آیه سوم: مؤمن آل فرعون ۸۱
- آیه چهارم: مؤمنان اندک، اما راستین ۸۱
- اکثریت ناصالح ۸۳
- آیه اول: جاهلان ۸۳
- آیه دوم: بی‌خردان ۸۳
- آیه سوم: بی‌ادراکان ۸۴
- حکومت اکثریت! ۸۴

فراز دهم: اولواالباب / ۸۷

اولواالباب کیانند؟	۸۹
آیه اول: حکمت	۸۹
۱. معنای حکمت	۸۹
۲. تفسیر «من یشاء»	۹۰
۳. خیر کثیر چیست؟	۹۰
آیه دوم: راسخان در علم	۹۰
آیه سوم: آیات الهی در آسمان و زمین	۹۱
آیه چهارم: بینایان و نابینایان	۹۱
آیه پنجم: عالمان و جاهلان مساوی نیستند	۹۲
آیه ششم: تدبیر در آیات قرآن	۹۳
آیه هفتم: هدایت و تذکر	۹۵
آیه هشتم: پیوسته تذکر بده	۹۵

فراز یازدهم: فهم و عقل / ۹۷

آیه اول: سرگذشت پیشینیان، مایه عبرت	۹۷
آیه دوم: حکمت لقمان	۹۹

فراز دوازدهم: تواضع در برابر حق / ۱۰۱

راه دست یافتن به جایگاه بالاتر عقل	۱۰۱
موانع رسیدن به حق	۱۰۲
موضع‌گیری‌های مختلف در برابر حق	۱۰۴
تصویری گویا از دنیا	۱۰۵
کشتی نجات لقمان	۱۰۷

۱۰ جایگاه عقلانیت در اسلام

- ۱۰۷ طوفان‌های جهان معاصر
- ۱۰۸ ۱. طوفان مفسد اخلاقی
- ۱۰۸ ۲. طوفان مشکلات اقتصادی
- ۱۰۸ ۳. طوفان جنگ‌ها و درگیری‌ها

فراز سیزدهم: نشانه عقل / ۱۰۹

- ۱۰۹ تفکر، در قرآن
- ۱۱۰ تفکر، در روایات
- ۱۱۱ نشانه تفکر
- ۱۱۲ نمونه‌ای از متفکران

فراز چهاردهم: شناخت خردمندانه / ۱۱۵

- ۱۱۵ هدف از بعثت انبیا
- ۱۱۶ ثمرات سه گانه فعال‌سازی عقل
- ۱۱۶ گوهر گران‌بهای عقل

فراز پانزدهم: حجّت ظاهری و باطنی / ۱۲۱

- ۱۲۱ قاعده لطف
- ۱۲۲ ۱. هماهنگی تکوین و تشریح
- ۱۲۲ ۲. اقسام قوانین تشریح و تکوین
- ۱۲۳ ۳. چراغ‌های هدایت

فراز شانزدهم: ویژگی‌های عقل / ۱۲۵

- ۱۲۵ نشانه اول: شکر نعمت
- ۱۲۸ نشانه دوم: شکیبایی در برابر محرمات

فهرست مطالب ۱۱

فراز هفدهم: آفات عقل / ۱۲۹

۱. آرزوهای طولانی ۱۳۰
۲. فضول الکلام ۱۳۱
۳. شهوات نفسانی ۱۳۱

فراز هجدهم: آفات رشد اعمال / ۱۳۵

- معنای زکات ۱۳۵
- آفت اول: هوای نفس ۱۳۶
- آفت دوم: از کار انداختن عقل ۱۳۷
- چند روایت درباره هوای نفس ۱۳۷

فراز نوزدهم: چاره تنهایی / ۱۴۱

- احساس تنهایی چرا؟ ۱۴۱
- هجرت به کشورهای خارج ۱۴۳

فراز بیستم: روابط هفت‌گانه / ۱۴۵

- افراط و تفریط، ممنوع ۱۴۶

فراز بیست و یکم: معیار قبولی اعمال / ۱۴۹

- کیفیت یا کمیت؟ ۱۴۹
- کیفیت، مقدم است ۱۵۱

فراز بیست و دوم: تجارت پرسود / ۱۵۳

- تجارتخانه دنیا ۱۵۳

۱۲ جایگاه عقلانیت در اسلام

۱۵۴ حکمت در قرآن

۱۵۵ حکمت چیست؟

فراز بیست و سوم: نشانه دیگری برای عاقلان / ۱۵۷

۱۵۷ انواع مواهب و نعمت‌های دنیا

۱۵۸ جنون ثروت‌اندوزی

فراز بیست و چهارم: نگاه عاقلان به دنیا و آخرت / ۱۶۱

۱۶۱ مشکلات دنیا

۱۶۲ مشکلات رسیدن به آخرت

۱۶۳ پاک زیستن در عصر ناپاکی‌ها!

فراز بیست و پنجم: زاهدان دنیا و راغبان آخرت / ۱۶۵

۱۶۵ حقیقت زهد

۱۶۷ اضطراب و نگرانی‌ها

۱۶۸ طالب و مطلوب

فراز بیست و ششم: فایده عقل کامل / ۱۶۹

۱۶۹ غنای ظاهری و باطنی

فراز بیست و هفتم: عامل استمرار هدایت / ۱۷۳

۱۷۴ عاقبت به‌خیری

فراز بیست و هشتم: برترین عبادت / ۱۷۷

فراز بیست و نهم: عاقل دروغ نمی‌گوید / ۱۸۱

- ۱۸۱ قیح و زشتی دروغ
- ۱۸۳ راز اهمیت فراوان صداقت
- ۱۸۵ رابطه عقل با صداقت و جهل با دروغ

فراز سی‌ام: عقل و دین و شخصیت / ۱۸۷

- ۱۸۷ ۱. رابطه دین و شخصیت
- ۱۸۸ ۲. رابطه عقل و شخصیت
- ۱۸۸ ۳. ارزشمندترین انسان‌ها
- ۱۹۰ ۴. بهای انسان

فراز سی و یکم: بخش اول: نشانه‌های سه گانه عاقل / ۱۹۳

- ۱۹۳ استناد به کلمات اولیا و معصومان علیهم‌السلام
- ۱۹۴ نشانه‌های عاقل
- ۱۹۴ عقل نظری و عملی
- ۱۹۵ مشکلات عصر ما
- ۱۹۶ آثار وضعی اعمال

فراز سی و یکم: بخش دوم: صفات صدر نشینان / ۱۹۹

- ۱۹۹ منظور از صدر مجلس چیست؟
- ۲۰۰ مدیریت در اسلام
- ۲۰۰ شرایط مدیریت در قرآن
- ۲۰۲ سخنی از امام مجتبی علیه‌السلام

فراز سی و یکم: بخش سوم: اندرزهای امام سجاده علیه السلام / ۲۰۵

۱. همنشینی بانیکان ۲۰۵
۲. مطالعه زندگی دانشمندان ۲۰۶
۳. پیروی از حکمرانان عادل ۲۰۶
۴. بهره‌گیری صحیح از دارایی‌ها ۲۰۷
۵. مشاور خوب بودن ۲۰۸
۶. خودداری از آزار دیگران ۲۰۹

فراز سی و دوم: سفارشات پایانی / ۲۱۱

- استفاده بهینه از امکانات محدود ۲۱۱
- اختلاف سطح خردها ۲۱۳
- فلسفه اختلاف روایات ۲۱۴

مقدمه

یکی از برنامه‌های جالب مرجع عالی قدر، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) جلسات توسل شب‌های چهارشنبه^۱ در مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در آن، ابتدا دعای توسل و روضه یکی از حضرات معصومین علیهم السلام خوانده و به آن معصوم عزیز توسل جسته می‌شد، سپس حضرت استاد به نصیحت شرکت‌کنندگان، که عمدتاً از اعضای دفتر معظم‌له یا مرتب‌تین با دفتر بودند، می‌پرداخت. پس از آن، سفره اطعام، گسترده می‌شد و پس از صرف غذا و قرائت دعای سفره توسط حضرت آقا، مجلس خاتمه پیدا می‌کرد. جالب این‌که تمام این برنامه‌ها بیش از یک ساعت وقت نمی‌گرفت.

حضرت استاد، که به نظم، بسیار مقید و در میان حوزویان به رعایت نظم مشهورند، درباره مباحث اخلاقی نیز نظم خاصی دارند و در هر جلسه درباره موضوعی که با جلسات قبل و بعد ارتباطی ندارد بحث نمی‌کنند، بلکه مطلب معینی را که مورد نیاز جامعه یا حضار است مورد بحث قرار داده و هفته‌ها درباره آن سخن می‌گویند.

یکی از مباحثی که ایشان همزمان با ایام سوگواری ماه محرم و صفر مطرح فرمودند، بحث «اهداف قیام امام حسین علیه السلام» بود که بعدها به همین نام چاپ و منتشر شد. موضوع دیگری که هفته‌ها مورد بحث معظم‌له قرار گرفت، حدیث

۱. البته این جلسات در نیمه اول سال، صبح چهارشنبه و در نیمه دوم سال، که شب‌ها بلندتر است، شب‌های چهارشنبه برگزار می‌شد.

مفصل «صد و سه صفت» بود که درباره صفات و ویژگی های شیعه واقعی است. این مباحث هم آماده بوده و در آینده ای نزدیک چاپ و منتشر خواهد شد (إن شاء الله).

اما موضوع دیگر، که مباحث این کتاب را تشکیل می دهد، روایت مفصل هشام از جلد اول کتاب شریف اصول کافی بود که از ۸۵/۱۲/۲ تا ۸۸/۷/۲۳ مباحث آن طول کشید و اینک در قالب یک کتاب در اختیار شما خوانندگان محترم قرار می گیرد تا إن شاء الله از آن بهره کامل ببرید.

در ضمن، این مباحث، پاسخ روشن و دندان شکنی است به پاپ و تمام کسانی که سعی دارند اسلام را آیینی غیر عقلانی معرفی کنند. آیا هیچ انسان عاقلی با مطالعه این روایت و شرح و توضیح آن، که نمونه ای از روایات مربوط به عقل و اندیشه از دیدگاه اسلام است، می تواند ادعای بی اساس مذکور را بپذیرد؟!

ضمن شکرگزاری به درگاه ایزد متعال که این موهبت گران قدر و بی بدیل را به این جانب عنایت و توفیق تنظیم این مباحث ارزشمند را نصیب فرمود، منتظر نظرها و پیشنهادهای شما خوانندگان محترم هستم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ابوالقاسم علیان نژادی

قم - مدرسه امام سجاد علیه السلام

۱۳۹۰/۸/۲۶

حدیث هشام بن حکم

هشام بن حکم (م ۱۷۹) از شاگردان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود که در عقاید و علم کلام مهارت فراوانی داشت و در پاسخ به سوالات، فوق العاده بود. امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هشام، حدیث مفصّلی دربارهٔ مراتب عقل و اهمیّت و جایگاه آن در معارف اسلامی بیان کرده که مرحوم کلینی آن را در جلد اوّل اصول کافی، کتاب «العقل والجهل»، حدیث دوازدهم، آورده است.

موقعیّت علمی هشام بن حکم

امام صادق علیه السلام هر زمان می خواست شخصی را به مبارزه با انحرافات فکری و مباحثه با منحرفان عقیدتی بفرستد، هشام بن حکم را برمیگزید. هشام روزی در ایّام جوانی، وارد مجلس امام صادق علیه السلام شد. حضرت فرمود: برو بالای مجلس بنشین! مردم تعجب کردند. امام علیه السلام فرمودند: «این احترام، به دلیل مقام علمی و دفاعش از مکتب اهل بیت علیهم السلام است».^۱

امام هفتم علیه السلام زمانی این روایت پرارزش و گنجینه سودمند را در اختیار مسلمانان قرار داد که عده‌ای از فرق اسلامی، منکر حجیّت عقل شده و آن را از کار انداخته بودند.^۲ امام علیه السلام ضمن استدلال به آیات قرآن و روایات پیامبر گرامی

۱. سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۹۷.

۲. شرح این مطلب را در کتاب «معارف و معاریف»، ج ۱، ص ۷۱۳، ذیل واژه اشاعره مطالعه فرمایید.

اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برخی دیگر از معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام، جایگاه ویژه عقل و اهمیت و کاربرد آن را به صورت مستدل و مشروح بیان فرمود.

موضوع و اهمیت روایت

این روایت شامل ۳۲ قسمت است که هر قسمت آن با خطاب «یا هشام» آغاز شده و در پی آن مطلب کوتاهی درباره عقلانیت مطرح گردیده است. از آن جا که این روایت از شخصیت بزرگی چون امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام صادر شده - که علم و تقوا و زهد و دیگر اوصاف حمیده او به شرح و توصیف نیاز ندارد - و مضمون آن در بردارنده آیات فراوانی از قرآن است که امام به آن‌ها استدلال کرده، و مخاطب آن، دانشمند بزرگی همچون هشام بن حکم است، نشان از اوج و بلندای مضمون روایت و عمیق بودن محتوای آن دارد.

با این مقدمه کوتاه، به صورت فشرده به شرح و تفسیر این روایت،

می پردازیم:

فراز اول:

امام علیه السلام در بخش اول روایت می فرماید:

«يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ ای هشام! خداوند در قرآن مجید به عاقلان و اهل درک و فهم بشارت داده، آن جا که فرموده است: پس بندگان (خاص و ویژه) مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آن ها خردمندانند».

از آن جا که بیشترین سخن ها درباره عقل است، امام کاظم علیه السلام از آیه شریفه ای که درباره عقل و دانش سخن به میان آورده، استفاده کرده است.
در آیه مورد بحث، چند نکته به چشم می خورد:

۱. آزادی بیان

کسانی که گمشده ای دارند، به هر سخنی گوش می دهند تا شاید گمشده خود را در آن بیابند. خداوند متعال به این انسان ها سفارش می کند که به همه سخنان با دقت گوش فرا دهند و بهترین آن را انتخاب کنند.

۱. سوره زمر، آیه ۱۷ و ۱۸.

این آیه شریفه درحقیقت به آزادی بیان اشاره دارد؛ مطلبی که درباره آن زیاد سخن گفته می‌شود و ما نیز در سایه راهنمایی‌های قرآن و پیشوایان دین و عقل و اندیشه، آن را قبول داریم، ولی نه به معنای دامن زدن به تهمت‌ها و دروغ‌ها و شایعه‌ها و فریب دادن دیگران، بلکه به معنای عرضه افکار و اندیشه‌های مفید، تا قدرت انتخاب مردم بالا رود.

۲. هدایت تشریحی و تکوینی

خداوند متعال، طبق آنچه در آیه شریفه مورد بحث آمده، برای انسان‌هایی که با گوش دادن به سخنان مختلف بهترین آن را انتخاب می‌کنند، دو ویژگی ذکر کرده است: نخست این که هدایت الهی شامل حالشان می‌شود، ﴿هَدَاهُمُ اللَّهُ﴾ دیگر این که اولواالبابند. به تعبیر دیگر، آن‌ها به دو منبع مهم هدایت متکی‌اند: وحی و عقل؛ اولی به هدایت تشریحی اشاره دارد و دومی به هدایت تکوینی.

۳. مطالعه کتب مشکوک!

درضمن از این آیه شریفه پاسخ جوانانی که می‌پرسند: «آیا کتاب‌های فلان نویسنده را که مورد بحث و گفتگوست را می‌توان خواند؟» روشن می‌شود، که اگر قدرت تشخیص سره از ناسره و بد از خوب را دارید و می‌توانید بهترین کلام را انتخاب کنید، مطالعه آن اشکالی ندارد. اگر نه، به سراغ کتاب‌هایی بروید که این مشکل را ندارند.

۴. جایگاه عقل

متأسفانه هنوز در میان مذاهب اسلامی کسانی هستند که حجیت عقل را قبول نداشته و تنها بر وحی و هدایت تشریحی تکیه می‌کنند. به آنان می‌گوییم: اگر

عقل، حجت نبود، چرا خداوند متعال این قدر دربارهٔ «أُولُوا الْأَنْبَابِ»^۱ و صاحبان فکر و اندیشه، و خود تفکر و تعقل سخن گفته و مردم را با تعبیری همچون «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۲ و «أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»^۳ و مانند آن، به فکر کردن و اندیشیدن فراخوانده است؟! این نوع عقیده (انکار حجیت عقل) بسیار خطرناک و وحشتناک است. راستی اگر عقل را نپذیریم، چگونه به خداوند و رسولش اعتقاد پیدا کنیم؟ آیا برای کسی که هنوز اسلام و قرآن را نپذیرفته، می توان با استفاده از آیات و روایات، خدا و پیامبر ﷺ را اثبات کرد؟

ما پیروان مکتب اهل بیت ﷺ به برکت پیروی از آن بزرگواران، که جانشینان واقعی پیامبر اسلام ﷺ هستند، و با تمسک به سخنان سراسر نورانی آنان، از جمله حدیث ثقلین، که در قسمت پایانی آن، جمله «مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا ابْدَأُ»^۴ آمده، گمراه نشده و حجیت عقل را انکار نکرده ایم.

و لذا احادیث فراوانی از حضرات معصومین ﷺ دربارهٔ اهمیت عقل وجود دارد، که حدیث مورد بحث، یک نمونه آن است.

اوج شکوفایی عقل

جالب این که طبق آنچه در روایات آمده، امام زمان (عج) نیز هنگام ظهورش انقلاب و نهضت خود را از عقل شروع می کند. بدین صورت که به هنگام قیام آن حضرت، خداوند عقل مردم را کامل می کند. (إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَصَعَّ اللَّهُ يَدَهُ عَلَي رَوْسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ).^۵

۱. این واژه، شانزده بار و در ده سورهٔ قرآن تکرار شده است.

۲. این واژه، سیزده بار و در دوازده سورهٔ قرآن آمده است.

۳. این واژه، دو بار و در دو سورهٔ قرآن تکرار شده است.

۴. پیام قرآن، ج ۹، ص ۶۴، ح ۴.

۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵ (کتاب العقل والجهل، ح ۲۱).

معنای روایت این است که حکومت جهانی، بدون رشد عقل، کامل نمی شود. ابتدا عقل ها به تکامل می رسد، سپس حکومت جهانی حضرت شکل می گیرد. بنابراین، کسانی که اعتقادی به حجیت عقل ندارند، نمی توانند حکومت جهانی تشکیل دهند. در برخی از روایات نیز آمده: «عقل اصحاب درجه اول امام زمان علیه السلام، به اندازه عقل چهل انسان معمولی است».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷، ح ۱۲.

فراز دوم:

همان‌گونه که گذشت، محورهای مختلف این روایت، موضوعات متفاوت مربوط به عقل است. به نظر می‌رسد حضرت کاظم علیه السلام زمانی این حدیث را فرمود که گروهی از دوستان نادان و دشمنان دانا دست به دست هم داده بودند که حجیت عقل را انکار کنند. این کار، ضرر زیادی به اسلام وارد می‌کرد و از آن‌جا که وظیفه امام معصوم علیه السلام صیانت و پاسداری از اسلام و معارف دینی است، اجازه نداد آن‌ها از این طریق به اسلام ضرر بزنند و با استفاده از آیات قرآن جایگاه عقل و اندیشه را برای همگان تبیین کرد.

هشتاد آیه در بیش از ۵۰ سوره قرآن درباره تفکر و تدبّر و اندیشه و صاحبان عقل و خرد سخن می‌گوید. چگونه می‌توان با وجود این همه آیه قرآن، حجیت عقل را انکار کرد؟ اگر حجیت عقل را انکار کنیم به‌ناچار باید حجیت نقل (روایات) را هم منکر شویم! زیرا عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از معجزاتی است که ارائه می‌کند و حجیت معجزات، با دلیل عقلی ثابت می‌شود؛ زیرا خداوند متعال معجزات را به دست افراد دروغگو نمی‌سپارد.

خلاصه این‌که امام کاظم علیه السلام برای جلوگیری از رواج تفکر انکار حجیت عقل، این حدیث زیبای طولانی را بیان فرمود. در فراز دوم این حدیث چنین می‌خوانیم:

«يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْقَوْلِ وَنَصَرَ النَّبِيِّنَ بِالْبَيَانِ

وَدَلَّهُمْ عَلَىٰ رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدَلَّةِ، فَقَالَ: ﴿وَالْهُكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ ای هشام! (اگر عقل نباشد تمام ستون‌ها و پایه‌های دین متزلزل می‌شود و لذا) خداوند متعال ادله و حجّت‌های الهی را به وسیله عقل کامل کرد، و پیامبرانش را با بیان‌های متکی بر ادله عقلیه تقویت نمود، و مردم را با دلیل عقل به ربوبیت خود رهنمون شد، و (لذا) فرمود: و خدای شما، خداوند یگانه‌ای است، که غیر از او معبودی نیست. اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص). در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمدوشد شب و روز، و کشتی‌هایی که در دریا به نفع مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده ساخته و (همچنین) در وزش بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته‌اند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند».

نشانه‌های شش‌گانه!

اگر در ربوبیت خداوند شک دارید و معتقدید که پروردگار عالم هستی، موجود دیگری غیر از الله است، نشانه‌های شش‌گانه زیر را ملاحظه کرده و در آن بیندیشید:

۱. آفرینش آسمان و زمین

یکی از نشانه‌های ربوبیت خداوند متعال، آفرینش آسمان با عظمت و زمین گسترده، با آن همه مواهب و برکات است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۳ و ۱۶۴.

گذشت زمان و پیشرفت‌های علمی بشر در علوم مختلف، اهمیت این خلقت را بیش‌ازپیش روشن و آشکار کرده و می‌کند. زمانی بود که وقتی انسان‌ها به آسمان می‌نگریستند حداکثر پنج هزار ستاره می‌دیدند، اما با ابزار و وسایل دقیق عصر و زمان ما، می‌توان صدها میلیون کهکشان را رصد کرد. کهکشان‌هایی همچون کهکشان راه شیری که دویست میلیارد ستاره دارد و خورشید با عظمت با آن نور خیره‌کننده‌اش، یک ستاره متوسط آن است. این، فقط ستارگان یک گوشه آسمان است، کهکشان‌های فراوان دیگری وجود دارد که هنوز اخترشناسان، موفق به رصد آن‌ها نشده‌اند.

گردش منظم اجرام موجود در این آسمان پررمز و راز و حرکت زمین بر گرد خورشید که سرعت آن با حساب بسیار دقیقی تنظیم شده، که اگر کمتر باشد کره زمین جذب خورشید شده و ذوب می‌گردد و اگر بیشتر باشد از مدار خارج می‌شود؛ همه این‌ها نشانه‌های متقن و روشنی بر ربوبیت پروردگار است.

۲. شب و روز

اگر روزها و شب‌ها در پی یکدیگر نیایند و شب‌ها در میان روزها فاصله نشوند و روزها به یکدیگر متصل گردند، حرارت و گرمای روز آن‌قدر بالا می‌رود که همه چیز طعمه آتش می‌شود! همان‌طور که اگر شب‌ها پی‌درپی باشند و روزها در میان آن‌ها فاصله نگردند، همه چیز یخ می‌زند و امکان حیات و زندگی در کره زمین نخواهد بود. همان‌گونه که این وضعیت، حیات را در بسیاری از کرات دیگر ناممکن کرده است. آمدوشد روز و شب سبب تعادل دمای کره زمین شده و آن را برای انسان‌ها و سایر موجودات، قابل زندگی کرده است. آیا این آیه و نشانه بزرگ، دلیل بر ربوبیت پروردگار جهانیان نیست؟!

۳. کشتی‌های موجود بر صفحه اقیانوس‌ها

کشتی‌های بادبانی قدیم که با وزش بادِ موافق به سمت مقصد حرکت

می‌کردند و ناخدای آن‌ها با توجه به نظم خاص حاکم بر وزش بادهای، برنامه حرکت سفر خود را تنظیم کرده و به مقصد می‌رسیدند، از دیگر نشانه‌های مدیریت و ربوبیت پروردگار عالمیان است. اگر وزش و توقف بادهای بر اساس نظم خاصی صورت نمی‌گرفت، تمام کشتی‌های بادبانی در دریاها سرگردان می‌شدند و هیچ ناخدایی جرأت سفر پیدا نمی‌کرد. اما با نظم حاکم بر بادهای، کشتی‌های بادبانی در گذشته بزرگترین وسیله حمل و نقل کالا و مسافر در دنیا بودند، اکنون نیز کشتی‌ها با استفاده از نیروی برق و بخار، همین نقش را ایفا می‌کنند؛ کشتی‌های گول‌پیکری که گاه به اندازه یک شهرک ظرفیت و امکانات و تأسیسات دارند و برخی از آن‌ها حتی دارای زمین فوتبال، استخر شنا، فرودگاه و درمانگاه و مانند آن هستند!

۴. باران‌های پربرکت

چهارمین نشانه ربوبیت پروردگار، باران‌های پربرکتی است که از آسمان نازل شده و زمین‌های مرده را زنده می‌کند تا در پی آن، موجودات زنده کره زمین، قادر بر ادامه زندگی باشند. راستی! چه کسی به آب دریاها دستور می‌دهد که تبخیر شده و به ابر تبدیل شوند؟ چه کسی به بادهای دستور می‌دهد که ابرهای پرآب را به سرزمین‌های خشک هدایت کنند؟ چه کسی به ابرها فرمان بارش بر زمین‌های خشک و مرده را صادر می‌کند؟ چه کسی به موجودات و جنبندگان تشنه آب، شعور حرکت به سمت آب باران و استفاده از آن را داده است؟

هرچند در عصر و زمان ما درباره هر یک از پدیده‌های بالا، کتاب‌های مستقل و متعددی نوشته شده، اما باید توجه داشت که در عصر نزول قرآن، آن هم در محیط بدون علم و دانشی چون عربستان^۱، بیان هر یک از این امور، معجزه‌ای از معجزات علمی قرآن محسوب می‌شود.

۱. برای شناخت میزان ارزش علم در میان عرب، کافی است بدانید که در هنگام ظهور اسلام، در میان قریش فقط هفده نفر، و در مدینه در میان دو گروه «اوس» و «خزرج» تنها یازده نفر توانایی خواندن و نوشتن داشتند. (فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۵).

۵. وزش باده‌ها

یکی دیگر از نشانه‌های قدرت و ربوبیت خداوند، وزش بادهاست. باده‌ها علاوه بر نقش مهم و اساسی در نزول باران‌های پربرکت، آثار مهم دیگری نیز دارند که از جمله می‌توان به تلطیف هوا اشاره کرد. اگر باده‌ها هوا را جابه‌جا نکنند، مردم شهرها، به‌ویژه شهرهای بزرگ آلوده، دچار خفگی می‌شوند. باده‌ها هوای آلوده شهرها را با خود می‌برند تا هوای سالم و تازه جایگزین شود.

یکی دیگر از فواید باده‌ها، تلقیح گیاهان و بارور نمودن درختان و پرورش میوه‌هاست. باده‌ها بذره‌های نر را به گیاه و درخت ماده منتقل می‌کنند تا گرده‌افشانی صورت بگیرد. آری، خداوند عملیات گرده‌افشانی را در سطح وسیع توسط باده‌ها، زنبورهای عسل و حشرات دیگر انجام می‌دهد.

اگر باده‌ها به وظیفه خود عمل نکنند و دست از کار بکشند، نه از باران خبری خواهد بود، نه شهرها و آبادی‌ها هوای تازه خواهند داشت، و نه میوه‌ای سر سفره مردم خواهد بود.

۶. ابرهای تحت فرمان

ابرهای معلق بین زمین و آسمان، که از ذرات آب تشکیل شده‌اند، درحقیقت رودخانه‌ها و دریاچه‌هایی هستند که خداوند، با قدرت خود بر بالای سر ما نگه داشته است و تا فرمان بارش ندهد یک قطره از آن‌ها بر زمین نمی‌ریزد. هر زمان اراده کند که بر زمین نازل شوند مولکول‌های آن از هم جدا شده و به‌صورت قطرات شفاف و پربرکت بر زمین می‌بارند. آری، ابرهای تحت فرمان، باده‌ها، باران‌ها، کشتی‌ها، شب و روز، و آسمان و زمین، هرکدام نشانه بارز و آشکاری از ربوبیت پروردگار در صفحه عالم هستی است؛ البته برای اهل تفکر و تدبّر.

فراز سوم:

امام کاظم علیه السلام فراز سوم حدیث را با این جمله آغاز می‌کند:
«يَا هِشَامُ! قَدْ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ لَهُمْ مُدَبِّرًا؛ اِی هِشَام! خِداوند، نظام عالم هستی را دلیل و راه رسیدن به معرفتش قرار داده، چراکه هر نظم و نظامی، حاکی از وجود مدیر و مدبّری است».

سپس به هشت آیه از آیات قرآن، که هر کدام به نوعی ما را به نظم حاکم بر جهان هستی راهنمایی می‌کند، استدلال کرده که در پایان تمام این آیات تکیه بر عقل شده است.

امام علیه السلام با استدلال به آیات هشت‌گانه، هم پایه حجیت عقل را محکم می‌کند، و هم از راه عقل، توحید و یگانگی خداوند را به اثبات می‌رساند.

آیه اول: آیه تسخیر

اولین آیه مورد استدلال امام هفتم علیه السلام، آیه ۱۲ سوره نحل است. توجّه فرماید:
«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ او شب و روز و خورشید و ماه را مسخّر شما ساخت، و ستارگان نیز به فرمان او مسخّر (و در خدمت شما) هستند؛ در این نیز، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا) برای گروهی که می‌اندیشند».

همیشه نظم، حاکی از تدبیر مدبری است. اگر در جایی مشتکی خاک و آجر و ماسه ببینیم، ممکن است بگوییم به شکل تصادفی جمع شده است، اما اگر با کاخ مجلل و باشکوهی مواجه شویم که درون آن به شکل زیبایی تزئین شده و در و پنجره‌های بسیار زیبا و پرده‌های چشم‌نواز و فرش‌های جذاب و قیمتی و خلاصه همه رقم امکانات آسایش و راحتی در آن به کار رفته باشد، نشان می‌دهد که سازنده حکیم و قادری آن را ساخته و به آن شکل درآورده است. نظم عجیب حاکم بر آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان نیز ما را به سوی خالق و مدبر و مدیر قوی و بی‌نظیری به نام خداوند هدایت می‌کند.

چگونگی تسخیر!

منظور از تسخیر در این آیه شریفه این است که این موجودات، در خدمت بشر هستند و انسان می‌تواند از آن‌ها استفاده کند. شب و روز کره زمین به گونه‌ای تنظیم شده که امکان استفاده از آن وجود دارد. انسان شب‌ها به استراحت می‌پردازد و روزها فعالیت و تلاش می‌کند و همان‌گونه که گذشت، اگر شب و روز کره زمین همچون کره ماه بود، زندگی در آن امکان نداشت.

هرکدام از شب و روزهای کره ماه، ۱۴ برابر شب و روزهای کره زمین است! در نیمه‌شب‌های کره ماه، هوا آن قدر سرد می‌شود که همه چیز یخ می‌بندد و نیمه روز به قدری هوا داغ می‌شود که همه چیز آتش گرفته و به خاکستر تبدیل می‌شود. اما خداوند در کره زمین نظمی را حاکم کرده که بشر بتواند از شب و روز آن استفاده کند و این، معنای تسخیر زمین است.

مسخر بودن خورشید نیز همین‌گونه است؛ نه این‌که بشر موفق شده به کره خورشید سفر کند. خورشید در خدمت بشر است و به او خدمات می‌دهد، به گونه‌ای که اگر نور و حرارت خورشید نباشد حیات و زندگی از کره زمین رخت برمی‌بندد و انسان نابود می‌شود.

ماه نیز در خدمت انسان است. نه تنها نور ماه، شب‌های تاریک و ظلمانی را روشن می‌کند، بلکه جاذبهٔ مخصوصش، در هر شبانه‌روز دو بار آب دریاها را بالا می‌کشد و رها می‌کند. نتیجهٔ این کار، ایجاد امواج دریاهاست که دو فایده دارد: هم دریاها به صورت مرداب در نمی‌آید و هم زمین‌های اطراف دریاها سیراب می‌شود.

ستاره‌ها نیز در خدمت بشرند. آن‌ها که نظم خاصی دارند، در شب‌های ظلمانی در دریاها و صحراها راه را به انسان نشان داده و او را به مقصد رهنمون می‌شوند. در قدیم که قطب‌نما اختراع نشده بود، انسان برای این که در دریا و خشکی گم نشود، ستاره‌ها را نشان می‌کرد، ستاره‌هایی که محلّ ثابتی دارند و حرکت نمی‌کنند. مثلاً ستارهٔ جدی که همواره در ناحیهٔ قطب شمال است و با آن می‌توان شمال و جنوب و شرق و غرب را تشخیص داد. به‌ویژه آن زمان در دریاها که هیچ نشانه‌ای وجود نداشت، ناخداها ستاره‌ها را نشان می‌کردند و سلامت به مقصد می‌رسیدند.

در روایات اسلامی، معصومین علیهم‌السلام به ستارگان تشبیه شده‌اند؛ چراکه آن بزرگواران نشانه‌های مناسبی برای رهایی از وادی ظلمانی و تاریک اخلاق و عقاید و احکامند و در سایهٔ هدایت‌های آن‌ها می‌توان به سرمنزل مقصود رسید.

آیهٔ دوم: آفرینش شگفت‌انگیز جنین

دومین آیه‌ای که امام هفتم علیه‌السلام در فراز سوم به آن استدلال کرده، آیهٔ ۶۷ سورهٔ مؤمن است، توجه فرمایید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ او کسی

۱. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۶۷ به بعد، باب ۳۰؛ در این باب، سی و دو روایت دربارهٔ تشبیه معصومین علیهم‌السلام به ستارگان آسمان و مانند آن، آمده است.

است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، سپس از علقه (و خون بسته شده)‌ای، سپس شما را به صورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می‌آورد، بعد (رشد می‌کنید تا) به مرحله کمال قوت خود می‌رسید، و بعد از آن پیر می‌شوید؛ و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند و (در نهایت) به اجل حتمی خود می‌رسید، شاید (در این مراحل) بیندیشید».

جالب این‌که امام کاظم علیه السلام ما را از عالم پهناور و نورانی ستارگان آسمان، به فضای تنگ و تاریک رحم که جنین به راحتی نمی‌تواند در آن دست و پایش را دراز کند، می‌برد! آن یکی بسیار دور و این یکی فوق‌العاده نزدیک، اما نظم خاصی بر هر دو حکم فرماست.

به هر حال، دوران رشد جنین در رحم مادر از عجایب عالم هستی است؛ اما چون به آن عادت کرده‌ایم، ابهت آن را درک نمی‌کنیم. به یک قطره آب فرمان داده می‌شود رشد و نمو کند. رشدش را شروع می‌کند؛ پس از مدتی به شکل خون بسته شده‌ای به نام علقه درمی‌آید که نه شکلی دارد و نه اعضایی. کم‌کم به چیزی شبیه گوشت چرخ شده تبدیل می‌شود. چیزی نمی‌گذرد که از یک سو دست‌ها و از سوی دیگر، پاها و قلب و ریه و سر و دیگر اعضای بدن نمایان شده و به صورت یک انسان درمی‌آید! راستی، چه نیروی پر قدرت مدبری آن قطره آب را به شکل یک انسان درمی‌آورد؟

به راستی، عادت، حجابی است که ما را از اهمیت مخلوقات و مصنوعات پروردگار غافل می‌کند. انسان یک لیوان شیر می‌نوشد؛ اما خداوند در درون او چه نیرویی قرار داده که این شیر وقتی به بیخ ناخن‌ها می‌رسد به ناخن سفت تبدیل می‌شود، و هنگامی که به چشم می‌رسد به اشک لطیف و نرم و مرطوب بدل می‌گردد و به هر یک از اعضای دیگر می‌رسد به شکل همان عضو درمی‌آید؟

آیه سوم: سه موهبت بزرگ

سومین آیه‌ای که امام کاظم علیه السلام در فراز سوم به آن استناد کرده، به شرح زیر

است، دقت فرماید:

«إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ در آمدوشد شب و روز، و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده، و (همچنین) در وزش بادهای ابرهائی که میان زمین و آسمان قرار گرفته‌اند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند.^۱

خداوند متعال در این آیه شریفه به سه موهبت بزرگ اشاره کرده که هر یک نقش مهمی در حیات انسان و موجودات زنده دارد و هر کدام آیتی از آیات خدا محسوب می‌شود.

موهبت اول: نور

نظام «نور و ظلمت» و آمدوشد شب و روز، که هر یک با نظم خاصی جانشین دیگری می‌شود، بسیار حساب شده و شگفت‌انگیز است. چنانچه روز، دائمی یا بسیار طولانی بود، آن قدر حرارت بالا می‌رفت که تمام موجودات می‌سوختند، و هرگاه شب، جاویدان یا بسیار طولانی بود همه از شدت سرما منجمد می‌شدند! این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اختلاف، به معنای جانشینی یکدیگر نباشد، بلکه اشاره به همان تفاوتی باشد که شب و روز در فصول سال پیدا می‌کنند و بر اثر آن، محصولات مختلف، گیاهان و میوه‌ها و نزول برف

۱. منظور از آیه فوق، آیات سوم تا پنجم سوره جاثیه است، که با آنچه در قرآن آمده کمی تفاوت دارد. توجه فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ * وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ * وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». علامه مجلسی رحمته در *مرآة العقول*، ج ۱، ص ۴۲، در شرح حدیث مذکور هنگامی که به این قسمت می‌رسد، می‌گوید: «این تغییر یا از اشتباه نسخ است، یا خطای راویان، و یا هدف نقل به معنا کردن آیه بوده نه متن دقیق آن، و باطبق یکی از قرائت‌های غیر مشهور است».

و باران و برکات دیگر، نصیب انسان‌ها می‌شود.

جالب این‌که دانشمندان می‌گویند: «با تمام تفاوتی که مناطق مختلف روی زمین از نظر طول شب و روز دارند، اگر مجموع ایام سال را حساب کنیم تمام مناطق دقیقاً به اندازه هم از نور آفتاب بهره می‌گیرند!»^۱

موهبت دوم: آب

دومین موهبتی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، موهبت آب‌های آسمانی یا همان باران است که از آن به رزق حیات بخش آسمانی تعبیر شده است. بارانی که نه در لطافت طبعش کلامی است و نه در قدرت احیاگرش سخنی، و همه‌جا نشانه زندگی و طراوت و زیبایی است. چرا چنین نباشد در حالی که بیشترین قسمت بدن انسان و بسیاری از جانداران دیگر و گیاهان را همین آب تشکیل می‌دهد. آبی که زمین مرده را زنده می‌کند و به آن جانی دوباره می‌بخشد و منشأ پیدایش همه موجودات زنده است.^۲

موهبت سوم: هوا

در موهبت سوم، سخن از وزش بادهاست. بادهایی که هوای پراکسیژن زنده را جابه‌جا می‌کند و در اختیار جانداران می‌گذارد. هوای آلوده به کربن را به دشت‌ها و جنگل‌ها و صحراها فرستاده و پس از تصفیه به شهرها و آبادی‌ها می‌برد. عجیب این‌که «حیوانات» و «گیاهان»، درست برعکس هم عمل می‌کنند. اولی اکسیژن را می‌گیرد و گاز کربن پس می‌دهد و دومی کربن را می‌گیرد

۱. درباره «اختلاف شب و روز» در جلد اول تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۶۴ سوره بقره و در جلد سوم، ذیل آیه ۱۹۰ سوره آل عمران و در جلد هشتم، ذیل آیه ۶ سوره یونس، و در جلد ۱۶، ذیل آیه ۷۱ سوره قصص، مباحث مشروحی آمده است.

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

و اکسیژن پس می‌دهد! تا تعادل در نظام حیات و زندگی برقرار شود و با گذشت زمان، ذخیره هوای مفید زمین تمام نگردد. وزش بادهای علاوه بر این، تلقیح‌گر گیاهان، بارورکننده آن‌ها، افشاننده انواع بذرها در سرزمین‌های مختلف، پرورش‌دهنده مراتع طبیعی و جنگل‌ها، نیروی محرکه کشتی‌ها بر صفحه اقیانوس‌ها و موج‌آفرین در دل اقیانوس‌هاست، موجی که به دریا حیات و حرکت می‌بخشد و آب را از عفونت و فساد حفظ می‌کند.

آیه چهارم: جلوه‌ای از معاد

آیه هفدهم سوره حدید، چهارمین آیه‌ای است که در فراز سوم حدیث هشام، مورد استدلال امام هفتم علیه السلام قرار گرفته است:

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند. ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم، شاید بیندیشید».

درحقیقت، این آیه شریفه، هم اشاره‌ای است به زنده شدن زمین‌های مرده به وسیله باران و هم زنده شدن دل‌های مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، و هر دو شایسته تدبیر و تعقلند. لذا در روایات اسلامی به هر دو اشاره شده است:

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه شریفه فرمود:

«الْعَدْلُ بَعْدَ الْجَوْرِ؛ منظور، زنده شدن زمین به وسیله عدالت است، بعد از آن‌که با جور مرده است»^۱.

در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

«يُحْيِي اللَّهُ تَعَالَى بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا، يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا، وَالْكَافِرُ مَيِّتٌ؛ خداوند زمین را به وسیله حضرت مهدی علیه السلام زنده می‌کند، بعد از آن‌که مرده باشد. و منظور

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۴۳.

از مردن زمین، کفر اهل آن است و کافر در حکم انسان مرده است!».^۱
 ناگفته پیداست که این تفسیرها درحقیقت بیان مصداق‌های روشن آیه شریفه
 است و هرگز مفهوم آیه را محدود نمی‌کند.

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام آمده است:

«... فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ بِوَابِلِ الْمَطَرِ؛
 خداوند دل‌های مرده را به نور حکمت زنده می‌کند، همان‌گونه که زمین‌های
 مرده را به باران‌های پربرکت».^۲

آیه پنجم: نشانه‌های عظمت پروردگار

پنجمین آیه‌ای که امام کاظم علیه السلام به آن استناد کرده، آیه شریفه ۴ سوره رعد
 است. توجه فرمایید:

«وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ
 يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ و در
 روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد؛ و باغ‌هایی از انگور
 و زراعت و نخل‌ها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه
 بر دو پایه؛ (و عجب آن‌که) همه آن‌ها از یک آب سیراب می‌شوند! و با این حال،
 بعضی از آن‌ها را از نظر میوه بر دیگری برتری می‌دهیم؛ در این‌ها نشانه‌هایی
 است برای گروهی که می‌اندیشند».

خداوند متعال در این آیه چند نمونه از نشانه‌های عظمت خود را بیان کرده
 و در پایان، آن‌ها را نشانه‌هایی برای صاحبان عقل و خرد می‌شمرد. ابتدا
 می‌فرماید: قطعاتی در سطح زمین در جوار یکدیگر وجود دارد که استعدادهای
 آن‌ها متفاوت است، یکی استعداد کشت گندم و جو دارد، دیگری برای کاشت

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۴۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۸.

صیفی جات مستعد است و قطعه دیگر برای اهداف دیگر. باغ‌هایی احداث می‌شود از انگور، باغ‌هایی از زرع و کشت دانه‌های مختلف، باغ‌هایی از درختان خرما. زمین‌ها به‌ظاهر یکنواخت هستند، اما محصولات متنوع و مختلفی دارند. متأسفانه بسیاری از مسائل، پدیده‌ها، حوادث و نعمت‌ها، بر اثر عادت برای ما عادی و معمولی و کم‌ارزش شده، اما هنگامی که با دقت درباره آن‌ها مطالعه و تفکر و اندیشه می‌کنیم، آن‌ها را از عجایب خلقت خداوند می‌یابیم.

زمینی که نه ترش است، نه شیرین، نه عطر و بوی خاصی دارد، و نه دارای خاصیت دارویی ویژه‌ای است، بلکه خوردن آن حرام است^۱، هنگامی که آبیاری می‌شود و با بذرها و تخم‌ها و دانه‌ها پیوند می‌خورد، انواع میوه‌های ترش و شیرین با ویتامین‌ها و پروتئین‌های مختلف از آن تولید می‌شود.

از آب و زمین واحد، ۷۰ نوع انگور و شاید بیش از ۷۰ نوع خرما و صدها نوع گندم و مانند آن به‌دست می‌آید. ریشه‌ها، برگ‌ها، گل‌ها، شهدها و ساقه‌های گیاهان هرکدام خاصیت دارویی ویژه‌ای دارند. حتی از خارهای برخی از گیاهان که در بیابان‌ها می‌روید و انسان تصور می‌کند بی‌مصرف است، برای درمان بعضی از بیماری‌های صعب‌العلاج استفاده می‌شود. انواع گل‌ها با رایحه‌های مختلف و مناظر زیبا و چشم‌نواز که یک دنیا زیبایی و جمال و طراوت به همراه دارد، محصول همین آب و خاک است.

آری، این خاک تیره و آب ساده، آثار متنوع و گوناگونی دارند. آیا این نعمت‌های ارزشمند و بی‌بدیل، شایسته تفکر و اندیشه نیستند؟ با این‌که زمین و آب و حتی درخت، واحد است، اما همین درخت واحد میوه‌های متعددی می‌دهد که حاصل پیوند زدن شاخه‌های درختان دیگر بر روی آن است! راستی مواد قندی که (مثلاً) درخت زردآلو به ما هدیه می‌کند از کجاست؟ ریشه

۱. البته تربت امام حسین علیه السلام، آن هم به‌مقدار بسیار کم، مثلاً به‌مقدار یک دانه عدس، در صورتی که در آب حل شود، به قصد شفا اشکالی ندارد.

و ساقه و شاخه و بر های درخت که شیرین نیستند و مواد قندی ندارند. این مواد قندی چگونه تولید می شود؟ گاه بر درختی که میوه شیرینی می دهد، شاخه میوه ترشی را پیوند می زنند. آنگاه تعدادی از شاخه های درخت، میوه شیرین و تعدادی دیگر، میوه ترش می دهد. این دو کارخانه سازنده میوه های ترش و شیرین کجاست؟ چه کسی آن را ساخته و از آن مراقبت کرده و نیازهای آن را برطرف می کند؟

اگر درباره مخلوقات خداوند و اسرار آفرینش و آثار و ثمرات آنها بیندیشیم، به وجود یکتای حکیم علیم قادر ایمان خواهیم آورد و او را تحسین خواهیم کرد. تفکر و اندیشه ای که انسان را به این مقصد برساند بسیار ارزشمند است، و لذا خداوند، انسان های متفکر را ستوده و آنها را مدح و ستایش کرده است.

سخن از درختان میوه، با طعم ها و رنگ ها و رایحه های مختلف بود. شما خوانندگان عزیز بارها پرتقال میل کرده و از طعم خوش و رنگ چشم نواز و رایحه خوب آن لذت برده اید، اما آیا فکر کرده اید که بسته های بسیار کوچک بلورین پرتقال را که با سلیقه خاصی در کنار هم چیده شده و آب پرتقال را درون خود جای داده اند، و هیچ فاصله ای بین آنها وجود نداشته، و هوایی بین آنها رفت و آمد نمی کند، چه قدرت بزرگی ایجاد کرده تا این میوه به دست من و شما برسد و از طعم و رنگ و رایحه طبیعی آن لذت برده و به سازنده آن قلباً ایمان بیاوریم؟

هر دانه انگور نیز از شیشه های کوچک حاوی مواد قندی تشکیل شده که در کنار هم چیده شده اند. علاوه بر ماده قندی، ماده محافظی نیز درون این دانه ها وجود دارد که از فاسد شدن آنها جلوگیری می کند.

بشر برای جلوگیری از فاسد شدن مواد قندی ساخته دستش، به ناچار از مواد شیمیایی استفاده می کند که برای سلامتی انسان مضر است؛ ولی مواد محافظ موجود در میوه های شیرین هیچ ضرری ندارد و مدت زیادی مانع فاسد شدن میوه می شود. این ها هر کدام نشانه هایی از توحید است. کور باد چشمی که نتواند

این نشانه‌های آشکار را ببیند (عمیت عین لا تراک).^۱ ما باید با تفکر و اندیشه در اسرار آفرینش، اشعار زیر را زمزمه کنیم و زبان حال و قالمان این اشعار باشد: در هرچه نظر کردم، سیمای تو می‌بینم

سرهای سرافرازان، در پای تو می‌بینم

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را^۲

هر زمان فرصت کردیم، یکی از موجودات پروردگار را در نظر مجسم کنیم

و درباره اسرار آفرینش آن ببندیشیم تا معرفت و یقین ما بیشتر شود.

آیه ششم: رعد و برق

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، امام کاظم علیه السلام در فراز سوم روایت، به هشت آیه اشاره کرده که به جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و مشابه آن ختم می‌شود. هدف امام علیه السلام از انتخاب این آیات این است که به هشام و همه شیعیان و تمام مردم جهان اعلام کند که اسلام بر اساس فکر و عقل و دانش پایه‌ریزی شده و آیین عقلانیت و اندیشه است. به ششمین آیه توجه فرمایید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ بُرَيْكُمُ الْبَرْقُ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْضِرُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ و از نشانه‌های او این است که برق (آسمانی) را به شما نشان می‌دهد که مایه بیم و امید است (بیم از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش به وسیله آن زنده می‌کند؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند!^۳

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۴۲.

۲. دیوان فروغی بسطامی، غزل نهم.

۳. سوره روم، آیه ۲۴.

مخاطبان قرآن

مخاطبان قرآن مجید عاقلانند. مقربان مورد مدح و ستایش خدا عاقلانند. معیار ثواب و عقاب، مطابق روایات، عقل است، و لذا در روایتی می‌خوانیم: «خداوند مردم را به اندازه عقلشان ثواب می‌دهد، نه متناسب با مقدار عملشان».^۱ عقل، چراغ زندگی و مایه صلح و امنیت است، و بی‌خردی، دنیا را به سمت ناامنی و پریشانی می‌کشاند.

یکی دیگر از نشانه‌های خدا

یکی از نشانه‌های خداوند این است که برق آسمان را به شما نشان می‌دهد که گاه می‌ترسید مبادا صاعقه‌ای باشد که شما و دارایی‌تان را تبدیل به خاکستر کند، و گاه خوشحال می‌شوید به امید این بشارت دهنده نزول باران باشد. پس از رعد و برق، باران نازل می‌شود و خداوند متعال زمین‌های مرده را به وسیله باران زنده می‌کند. برق، نزول باران و احیای زمین‌ها پس از مرگ، هر سه از نشانه‌های عظمت خداست.

خداوند متعال در آیه مورد بحث، روی مسئله‌ای که به نظر مردم ساده است، دست گذاشته، در حالی که در واقع بسیار مهم است و آیتی از آیات حق محسوب می‌شود.

برای روشن شدن اهمیت این نشانه پروردگار، توضیح چند نکته لازم است:

۱. چگونگی تولید رعد و برق

برخی از قطعات ابر، دارای بار الکتریسیته مثبت و برخی دارای بار منفی هستند. هنگامی که ابر دارای بار مثبت، با ابر حاوی بار منفی برخورد می‌کند، همچون برخورد و اتصال دو سیم برق مثبت و منفی، تولید نور و صدا می‌کند؛

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲ (کتاب العقل والجهل، ح ۸).

جرقه‌ای عظیم و خیره‌کننده به همراه نوری مهیب و خوفناک، که به نور آن، برق و به صدا و غرش آن، رعد گفته می‌شود.

۲. خدمات مهم برق

دانشمندان معتقدند برق آسمانی به جهان بشریت سه خدمت بزرگ می‌کند:
الف) آبیاری کره زمین: پس از برخورد ابر دارای بار مثبت، با ابر حاوی بار منفی و تولید جرقه، اکسیژن زیادی تولید و بر اثر فشار، سبب تبدیل ابرها به باران می‌شود و زمین‌های فراوانی را آبیاری می‌کند.

ب) آفت‌زدایی کره زمین: یکی از چیزهایی که میکروب‌ها و آفات را از بین می‌برد آب اکسیژنه است. بر اثر ایجاد برق، این آب اکسیژنه تولید شده و به‌طور طبیعی همراه باران بر روی زمین‌های مختلف می‌ریزد و آفت‌های آن را از بین می‌برد.
ج) تولید کود شیمیایی: بر اثر فشار فوق‌العاده برق آسمان، اسیدهایی تولید و همراه باران روی زمین‌ها ریخته می‌شود که با خاک ترکیب و کود پرباری ایجاد می‌گردد و زمین‌ها را تقویت می‌کند.

۳. برق، آیتی الهی

تاکنون، غالب ما و شما برق آسمان را یک حادثه معمولی کم‌اهمیت می‌شمریم، اما با توضیحات بالا، اهمیت فوق‌العاده آن روشن شد. این مطلب، پیام مهمی برای ما دارد و آن این‌که «هیچ چیز در این عالم، ساده نیست، ساده‌سازی هستند که «عالم هستی را ساده می‌انگارند» و هدف امام کاظم علیه السلام هم، توجه به همین نکته است که «درباره همه حوادث عالم بیندیشیم و آثار و نشانه‌های خداوند را در همه چیز مشاهده کنیم» و اگر ما مسلمانان، نه تنها منکر حجیت عقل نشویم، بلکه این بُعد مهم اسلام را به جهانیان معرفی کنیم، بی‌شک قلوب مردم جهان به اسلام متمایل می‌شود.

اخیراً از یک آلمانی مسیحی، که مسلمان شده بود، پرسیدم: چه شد که مسلمان شدی؟ گفت: به دلیل این که اسلام، دین عقلانیت و اندیشه است و با صراحت، خداوند را یگانه می‌داند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» در حالی که مسیحیان سرگردانند، نمی‌دانند سر و کار آن‌ها با خدای پدر است یا خدای پسر یا روح القدس!

آیه هفتم: فرمان‌های پنج‌گانه

هفتمین آیه‌ای که در فراز سوم سخنان امام کاظم علیه السلام به آن استدلال شده، آیه شریفه ۱۵۱ سوره انعام است، دقت فرمایید:

«قُلْ تَعَالَوْا أَنزَلْنَا مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ أَمْلَاقٍ نَّحْنُ نَزَرْنَا عَلَيْكُمْ وَإِبَائَهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را همتای خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم؛ و به کارهای زشت نزدیک نشوید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر به حق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، تا ببیندیشید!».

مصلحت و مفسده احکام الهی

یکی از مباحث مطرح در اصول فقه در حوزه‌های علمیه این است که «آیا احکام الهی تابع مصالح و مفسدات است یا نه؟ آیا انجام دادن آنچه خداوند واجب کرده مصلحت دارد و ترک آن مفسده دارد یا چنین نیست؟»^۱

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به این سؤال جواب مثبت می‌دهند، چون معتقد به

۱. شرح این مطلب را در دایرةالمعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۲۸۷ به بعد مطالعه فرمایید.

حُسْن و قُبْح عقلی هستند. می‌گویند: عقل، خوب و بد را درک می‌کند (البته در حدّ خاصّ) و خداوند، عادل و حکیم است و از روی حساب، چیزی را واجب یا حرام می‌کند. بنابراین، اگر چیزی واجب شده حتماً مصلحتی داشته و چنانچه چیزی تحریم گردیده مفسده‌ای داشته است. ولی آن دسته از مسلمانان که منکر حجّیت عقل شده‌اند، نه حُسْن و قُبْح عقلی را پذیرفته‌اند و نه احکام الهی را تابع مصالح و مفاسد می‌دانند.

تفسیر اجمالی آیه

خداوند در این آیه شریفه، ۵ فرمان صادر کرده است:

۱. برای خداوند شریکی قائل نشوید، نه در بحث خالقیت، نه در موضوع رازقیت، نه در تدبیر جهان و نه امور دیگر.

۲. به پدر و مادر خود احترام بگذارید و به آن‌ها احسان کنید.

۳. فرزندان را نکشید. کشتن فرزندان در عصر جاهلیت سه دلیل داشت:

الف) ترس از فقر و گرسنگی، همان‌گونه که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است. بنابراین، کسانی که به بهانه فقر و نداشتن قدرت تأمین نیازهای آینده فرزندان، به سقط جنین دست می‌زنند، درحقیقت، در مسیر همان انسان‌های جاهل و نادان عصر جاهلیت حرکت می‌کنند.

ب) برخی از آنان به بهانه غیرت ناموسی به این کار دست می‌زدند. آن‌ها می‌گفتند: ما دختران خود را زنده به گور می‌کنیم تا مبادا در جنگ اسیر دشمن شده و با آن‌ها ازدواج کرده و فرزند از مردان دشمن به دست آورند. حقیقتاً خیال خام و احمقانه‌ای بوده است.

ج) گاه پسران خود را برای تقرّب بیشتر به بت‌ها قربانی می‌کردند؛ همان‌گونه که در آیه شریفه «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۱ آمده است.

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۰؛ ترجمه: «به یقین کسانی که فرزندان خود را از روی سفاکت و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند».

۴. به فواحش نزدیک نشوید. نه تنها مرتکب و آلوده آن‌ها نشوید، بلکه اطرافشان هم نچرخید، که قرب و نزدیکی به چیزی، ممکن است به انجام دادن آن منتهی شود.

۵. مرتکب قتل نفس نشوید. گناهی که در عصر ما هر روز در گوشه و کنار جهان تکرار می‌شود. البته مجرمان و مفسدانی که مطابق احکام شرع مستحق مرگند، از این حکم مستثنا هستند.

خداوند متعال پس از صدور پنج فرمان مذکور، به تعقل و اندیشه سفارش می‌کند. این جمله درحقیقت به حاکمیت و حجیت عقل اشاره دارد و این‌که نمی‌توان بین دین حق و عقل، جدایی انداخت. چقدر اشتباه کرده‌اند کسانی که حجیت عقل و حسن و قبح عقلی و مصالح و مفاسد احکام را انکار کرده‌اند.

خداوند متعال در ادامه این فرمان‌ها، در آیه ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره انعام، پنج فرمان دیگر داده است که در مجموع ده فرمان می‌شود. در تورات حضرت موسی علیه السلام نیز ده فرمان وجود دارد که خداوند در کوه طور به حضرت موسی علیه السلام وحی کرده که در تورات تحریف شده امروز نیز وجود دارد. اگر ده فرمانی که در آیات سه گانه مورد بحث آمده، با ده فرمان موجود در تورات مقایسه شود، برتری اسلام بر آیین یهود روشن می‌شود.

حقیقتاً اگر به این ده فرمان در سطح جهان عمل شود دنیا دگرگون خواهد شد. دیگر کسی برای خداوند شریکی قائل نمی‌شود و اتحاد و وحدت جامعه و مردم دنیا ثمره آن خواهد بود. کسی بی دلیل دیگری را نمی‌کشد و اثری از این همه سقط جنین و کورتاژ نخواهد بود. جامعه از مفاسد و فواحش در امان خواهد ماند و خلاصه دنیا گلستان خواهد شد. معارف قرآن عجیب است؛ چراکه در سه آیه، درمان تمام آلام و دردهای بشریت آمده است.

در ضمن با توجه به این‌که آیات مذکور در عصر جاهلیت نازل شده و این معارف بلند را در چنان محیطی برای بشریت هدیه آورده و این قدر بر عقلانیت تأکید کرده، این خود معجزه قرآن است.

آیه هشتم: دلیلی دیگر بر بطلان شرک

همان‌گونه که گفتیم امام کاظم علیه السلام در فراز سوم از سخنانش خطاب به هشام، به هشت آیه که در بردارنده استدلال‌های عقلی درباره مسائل مختلف است، استدلال کرده، که هفت آیه آن گذشت. اکنون به آیه هشتم توجه فرمایید:

«هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید)، این برده‌های شما هرگز در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم شریک شما هستند، آن‌چنان که هر دو مساوی بوده و از (تصرف مستقل و بدون اجازه) آنان بیم داشته باشید، آن‌گونه که درباره (شرکای آزاد) خود بیم دارید؟! این چنین آیات خدا را برای کسانی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم.^۱

در این آیه شریفه با تکیه بر دلیل عقل، برهان قاطعی بر ضد شرک و بت‌پرستی بیان شده است. اما قبل از شرح آیه شریفه، بیان دو نکته لازم است:

۱. نظام برده‌داری در جهان و اسلام

در عصر ظهور اسلام، برده‌داری در همه‌جا، به‌ویژه محیط عربستان، مرسوم بود. در بسیاری از جنگ‌ها اسیران جنگی را به بردگی می‌بردند. اسلام به شدت با بردگی مخالف بوده و هست و لذا حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ برده دیگری مشو، چرا که خداوند تو را آزاد آفریده است».^۲

طبق این روایت، اصل در آفرینش، حریت و آزادی است و عبودیت و بردگی، خلاف اصل است.

آری، جامعه عصر ظهور اسلام نظام بردگی را کاملاً پذیرفته بود و اسلام

۱. سوره روم، آیه ۲۸.

۲. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۴، ح ۱.

هرچند مخالف بردگی بود، ولی نمی‌توانست یکباره فرمان آزادی بردگان را صادر کند و لذا طرح آزادی تدریجی بردگان را تدوین و اجرا کرد، که شرح آن را در تفسیر نمونه، تفسیر سوره محمد نوشته‌ایم و در کتاب مستقلی نیز به نام «اسلام و آزادی بردگان» چاپ و منتشر شده است.

بزرگان دین ما برای عملی شدن این طرح، تلاش‌های فراوانی کردند. طبق روایات متعدد، حضرت علی علیه السلام، هزار برده را از دست‌رنج خود (نه از بودجه بیت‌المال) آزاد کرد.^۱ روزی یکی از کنیزان امام حسن مجتبی علیه السلام شاخه گلی تقدیم آن حضرت کرد، حضرت به بهانه همین عمل کوچک، آن کنیز را آزاد کرد. پرسیدند: برای یک شاخه گل کنیزی را آزاد می‌کنید؟ فرمود:

«كَذًا أَدَبْنَا اللَّهُ؛ خداوند متعال ما را چنین تربیت کرده است».^۲

نتیجه این‌که هرچند دنیای عصر ظهور اسلام نظام برده‌داری را پذیرفته بود، اما اسلام با تدوین و اجرای طرح آزادی تدریجی بردگان، آن‌ها را از بردگی نجات داد.

۲. گستره شرک و بت‌پرستی

مشرکان هرچند در موضوع شرک، یکنواخت بودند، اما در آنچه می‌پرستیدند بسیار متنوع بودند. عده‌ای ماه را می‌پرستیدند، برخی به پرستش خورشید اشتغال داشتند، برخی بت‌های گوناگون را عبادت می‌کردند و خلاصه این‌که مشرکان در هر شهر و کشوری چیزی را می‌پرستیدند، تا آن‌جا که یکی از مورخان غربی می‌گوید: «در طول تاریخ شرک و بت‌پرستی چیزی نبود که عده‌ای نپرستیده باشند»^۳ و لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در اولین گام، با بت‌پرستی مبارزه

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۲، ح ۳.

۲. همان، ج ۴۴، ص ۱۹۵، ح ۸.

۳. تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۹۵.

کرد و شعار آن حضرت «قولوا: لا اله الا الله، تفلحوا» بود.^۱ و این مطلب به آن حضرت اختصاص نداشت، بلکه اولین دعوت تمام انبیا و پیامبران، دعوت به توحید و نفی شرک و بت پرستی بود؛ چون شرک، بزرگترین سدّ راه سعادت بشریت محسوب می شد.

ترسیمی از قُبْح شرک

آیه مورد بحث، استدلالی برای نفی شرک است. خداوند برای ترسیم قُبْح شرک و بت پرستی، مثالی از زندگی خود انسان ها زده است. می فرماید:

آیا شما مشرکان، حاضرید بردگان خود را شریک زندگی خود سازید و هر دو با هم مساوی باشید؟ و خلاصه شراکتی یکسان با بردگان خود داشته باشید؟ و همان طور که از خودتان و اموالتان دفاع می کنید و می ترسید که آسیب و ضرری به شما و اموالتان برسد، از آن ها هم دفاع کنید؟ قطعاً حاضر به این کار نیستید. شما که حاضر به شراکت با بردگان خود نیستید، چگونه سنگ و چوب فاقد شعور و احساس را شرکای خداوند قرار داده و برای آن ها عبادت می کنید، و در مقابلشان سجده نموده و حتی گاه فرزندانتان را در برابر آن ها قربانی می کنید؟ خلاصه این که شما که حاضر نیستید با بردگانتان، که موجوداتی جاندار و باشعور و عاقل هستند و گاه از خودتان فهمیده ترند، شریک شوید، چگونه موجودات بی جان فاقد عقل و شعور را شریک خدا قرار می دهید؟

حقیقتاً شرک و بت پرستی، مسئله زشت و غیر عقلانی است، و به تعبیر حضرت ابراهیم علیه السلام باید به مشرکان و بت پرستان گفت: «**أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟** اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲، ج ۳۲.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۷.

راستی، چگونه بت پرستان پا بر حکم عقل نهاده و حاضر به پرستش و عبادت بت‌های بی‌جانی می‌شوند که حتی بر محافظت و دفاع از خویشان قادر نیستند؟!

توحید، اصلی‌ترین مسئله در هر زمان

برخی تصور می‌کنند که بحث از توحید، فقط در عصر شرک و بت پرستی لازم بود، اما اکنون که بساط بت پرستی برچیده شده، نیازی به این بحث نیست. ولی این تصور صحیح نیست، زیرا شرک و بت پرستی ریشه‌کن نشده و در عصر و زمان ما نیز وجود دارد، با این تفاوت که شکل آن تغییر کرده است. هنگامی که اولین سکه طلا و نقره زده شد، شیطان آن را برداشت و بوسید و گفت: «اکنون دیگر نگران این نیستم که بنی آدم بت‌ها را نپرستند، چون درهم و دینار را خواهند پرستید» (ما اُبالي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحْبَبُوا أَن لَّا يَعْبُدُوا وَتَنًا).^۱ تمام بدبختی‌های بشر بر اثر بت پرستی است. بت مقام، بت پول، بت هوی و هوس. و لذا در روایتی آمده است: «أَبْغَضُ إِلَهٍ عُبِدَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ الْهَوِيُّ؛ منفورترین نوع بت پرستی، پیروی از هوای نفس است».^۲

نقش تعقل و اندیشه

خداوند متعال پس از استدلال منطقی و عقلی بر بطلان شرک و بت پرستی، مخاطبین خود را انسان‌ها و اقوام عاقل و اندیشمند معرفی می‌کند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «همهٔ نقص‌ها و کوتاهی‌ها و رذایل اخلاقی افراد (نظیر ترس، بخل، ضعف نفس، حسادت و مانند آن) را تحمل می‌کنم، اما دو چیز برای من قابل تحمل نیست: بی‌عقلی و بی‌دینی؛ زیرا زندگی بدون دین

۱. سفینه البحار، ج ۳، ص ۴۱، واژه درهم.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۲۱؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۳۶۲ و تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۶۷.

مساوی با زندگی بدون امنیّت است (و علّت این که دنیای کنونی دنیای امنی نیست، این است که دین بر آن حاکم نیست و عوامل ناامنی دنیا کسانی هستند که اعتقادی به خداوند ندارند) و زندگی بدون عقل، زندگی محسوب نمی شود.^۱ متأسّفانه دنیای امروز دچار هر دو مشکل است و لذا قابل تحمّل نیست.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷ (کتاب العقل والجهل، ح ۳۰).

فراز چهارم:

امام کاظم علیه السلام در فراز چهارم سخنان ارزشمندش می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَرَعَّيْبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۱؛ ای هشام! سپس خداوند اهل عقل و تفکر و اندیشه را موعظه کرد و آن‌ها را درباره جهان آخرت تشویق نمود، پس فرمود: زندگی دنیا، جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آن‌ها که پرهیزگارند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟!».

امام علیه السلام در فراز سوم، هشت آیه از قرآن مجید نقل کرد که در آن‌ها به اسرار آفرینش، دعوت به توحید و فراخواندن به تعقل و تفکر و اندیشه اشاره شده بود و معنای آن این بود که توحید، بنای مستحکم و زیبایی است که شالوده و پایه‌های آن، عقل و خرد است. در این فراز نیز رسیدن به سعادت جاودان در جهان آخرت را تنها در سایه تعقل و تفکر می‌داند.

ترسیمی از دنیا!

آیه شریفه بالا تصویری از دنیا و آخرت ارائه می‌دهد که در آن، برتری آخرت بر دنیا به وضوح دیده می‌شود و تقوا، رمز نجات در جهان آخرت شمرده شده

۱. سوره انعام، آیه ۳۲.

است. ضمن این که خداوند به مردم درباره دنیا هشدار داده که چیزی جز لُهو و لعب نیست.

برای روشن تر شدن معنای آیه شریفه، تفسیر کلمات «لُهو و لعب» ضروری است. توجّه فرمایید:

«لُعب» از ریشه «لُعب» به معنای آب دهان بچه است که معمولاً بدون اراده و بی هدف از دهانش سرازیر می شود و نوزاد، قادر بر کنترل آن نیست. بازی (لعب) نوزادان نیز جنبه غریزی داشته و بدون هدف انجام می شود، حتی به نیت سرگرمی هم نیست. یعنی همان طور که آب دهان نوزاد، بی اختیار و بی هدف خارج می شود، بازی های کودکانه نیز بی اختیار و بدون هدف صورت می گیرد. بنابراین، لعب به بازی های بی هدف گفته می شود.

اما «لُهو»، هدفی دارد و آن سرگرمی است. به همین دلیل بازی های کودکان را «لعب» و بازی های بزرگسالان را «لُهو» می گویند، ولی از آن جا که هر دو توخالی هستند و هدف مثبتی ندارند، با هم یکسانند.

شباهت بازی های کودکان با امور دنیایی

در بازی کودکان، همه چیز، وهم و خیال است. یکی شاه می شود و دیگری وزیر و نفر سوم دزدِ قافله. وزیر، دزد قافله را دستگیر می کند و به نزد شاه می برد تا شاه دستور مجازاتش را صادر نماید. بازی که تمام شد، نه از شاه خبری هست و نه از وزیر و نه از دزد، و آنها همچون سابق با هم دوست و صمیمی خواهند بود. دنیا و مقامات آن نیز اوهام و خیالاتی بیش نیست، و بزرگسالان نیز باید در بازی های خود از کودکان درس بگیرند.

به عنوان مثال، امروزه در مسابقات فوتبال، به ویژه در سطح بالا و تیم های مشهور، شاهد کارهای حرامی در بین تماشاچیان و گاه بازیکنان هستیم و آثار نامطلوب این مسابقات تا مدّت طولانی باقی می ماند. بزرگسالان نیز باید مانند

کودکان، پس از بازی، همه چیز را فراموش کنند و همانند سابق با یکدیگر دوست و صمیمی باشند و دچار اوهام و خیالات و عداوت و کینه‌ها نشوند.
 بقیهٔ امور دنیوی نیز چنین است؛ ثروتش، مقامش، جاه و جلالش و هر آنچه جنبهٔ دنیوی دارد، به تعبیر قرآن، لهو و لعب است و آنچه جاودانه و پایدار است، آخرت است.

در جهان آخرت خبری از عداوت و دشمنی و عناد و قتل و غارت و خونریزی و دیگر رذایل اخلاقی نیست. در آنجا کینه‌ها از سینه‌ها زدوده می‌شود. جهان آخرت عالمی است مملو از صلح و صفا و صمیمیت و محبت. همه با هم برادروار زندگی می‌کنند و هیچ کس مزاحمتی برای دیگری ایجاد نمی‌کند. نه کسی نگران هجوم سارقان و راهزنان است، نه خوفی از بیماری و کسالت وجود دارد، نه وحشتی از تمام شدن و پایان یافتن زندگی و رسیدن زمان مرگ. خلاصه، زندگی و نعمت‌های جهان آخرت به قدری زیبا و خوب است که به تعبیر روایات، نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده و نه به ذهن بشری خطور کرده است. (مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ)^۱ و لذا ارائهٔ تصویر دقیقی از آخرت امکان‌پذیر نیست.

اما زندگی دنیا مجموعه‌ای از وحشت‌ها، آلام و دردها و رنج‌ها و نگرانی‌هاست؛ ترس و وحشت از دست دادن پول و ثروت و دارایی و مقام و موقعیت اجتماعی، دردهای روحی و جسمی مختلفی که بر اثر گذشت زمان و کهولت و بالا رفتن سن، دامن‌گیر انسان‌ها می‌شود. کار انسان به جایی می‌رسد که همچون کودکان حتی قادر بر حفظ آب دهان خود نیست! در دوران سلامت هم، نگران چگونگی استفاده از امکانات موجود خود است.

نتیجه این‌که زندگی دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست و زندگی آخرت برای

۱. پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۰۳.

کسانی که اهل تقوا هستند بهتر است. و عقل، زندگی آخرت را که سراسر خیر و برکت است بر زندگی دنیا ترجیح می‌دهد.

تصویری دیگر از دنیا

خداوند متعال در آیه ۲۰ سوره حدید، همین مطلب را به صورت گسترده‌تری بیان کرده است. توجّه فرماید:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بِنَاتِهِ ثُمَّ بَيْحٌ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی و سرور فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه‌ای که آن را زردرنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود! (آری دنیا نیز به همین سرعت می‌گذرد) و در آخرت، یا عذاب شدید است یا آمرزش الهی؛ و زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست!».

برخی معتقدند که چهل سال اول عمر انسان به پنج قسمت تقسیم می‌شود و هر قسمت، هشت سال طول می‌کشد. هشت سال اول دوران لعب است، هشت سال دوم دوران لهو، هشت سال سوم دوران زینت، هشت سال چهارم دوران تفاخر و هشت سال پنجم دوران تکاثر است.^۱

این مراحل پنج‌گانه، در عالم گیاهان هم وجود دارد: ۱. گیاه سر از خاک برمی‌دارد. ۲. به تدریج بزرگ می‌شود. ۳. گل و میوه می‌دهد. ۴. پریز می‌شود. ۵. به کاه خشکیده تبدیل می‌شود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

حضرت کاظم علیه السلام با ارائه تصویر واقعی دنیا و آخرت به هشام، قصد دارد او و همه کسانی را که این حدیث را می شنوند، به تفکر و تعمق وادار کند تا در سایه اندیشه و تفکر، به جهان ابدی و فارغ از مشکلات برسند.

فراز پنجم:

در پنجمین فراز این روایت زیبا چنین آمده است:

«يَا هِشَامُ ثُمَّ خَوْفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ دَمَّرْنَا الْأَخْرِينَ * وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ﴾^۱ وَقَالَ: ﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۲؛ ای هشام! سپس خداوند به وسیله مجازات‌هایش کسانی که اهل تعقل نیستند را ترساند، پس فرمود: سپس دیگران را نابود کردیم! و شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه‌های شهرهای) آن‌ها می‌گذرید، و (همچنین) شبانگاه، آیا نمی‌اندیشید؟! و فرمود: ما بر اهل این شهر و آبادی به دلیل گناهانشان، عذابی از آسمان فرو می‌فرستیم! و از این آبادی نشانه روشنی (و درس عبرتی) برای کسانی که می‌اندیشند باقی می‌گذاریم!».

امام کاظم علیه السلام ترتیب منطقی بسیار جالبی را در بیان مقاصدش در پیش گرفته، که می‌تواند الگوی مناسبی برای همه گویندگان باشد.

در بخش اول، به آیات مربوط به توحید و خداشناسی که به جمله ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ و مانند آن ختم می‌شود استناد کرده، و معنای آن این است که توحید بر

۱. سوره صافات؛ آیه ۱۳۶-۱۳۸.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۳۴ و ۳۵.

عقلانیت بشر تکیه دارد و اگر عقل نباشد، توحید اثبات شدنی نخواهد بود. در مرحله بعد، از معاد و جهان پس از مرگ سخن گفته و برای اثبات آن به گروه دیگری از آیات قرآن استناد کرده که آن هم به عقلانیت دعوت می‌کند تا به همگان بفهماند که بدون استمداد از عقل، اثبات معاد نیز ممکن نیست. و در بخش سوم، موضوع مجازات‌های دنیوی برخی از اقوام و ملل گذشته را مطرح کرده و به‌عنوان نمونه به شدیدترین مجازات‌ها برای بدترین و زشت‌ترین اعمال (همجنس‌بازی مردان) با استفاده از آیات ۱۳۶ تا ۱۳۸ سوره صافات و ۳۴ سوره عنکبوت اشاره کرده است.

مجازات همجنس‌بازی

آیات مورد بحث، به مجازات سخت و عذاب شدید قوم لوط، که شدیداً به همجنس‌بازی آلوده بودند، اشاره دارد. خداوند متعال به‌عنوان مجازات این گناه زشت و بزرگ، شهرهای آنان را چنان ویران کرد که قسمت فوقانی بناها به زیر رفت و شالوده و پایه‌های ساختمان‌ها، که معمولاً در دل خاک مخفی است، به رو آمد و به‌طور کلی زیرورو شد. علاوه بر این، زلزله‌ای هولناک آثار به‌جای مانده از ویرانه شهرهای این قوم پلید را از هم پاشید و چیزی باقی نگذاشت؛ اما به این هم قناعت نشد و مرحله سوم عذاب پروردگار نازل گشت: بارانی از سنگ باریدن گرفت و همه چیز در زیر سنگریزه‌ها دفن شد.

امروزه که مسافران و عابران از آن منطقه عبور می‌کنند هیچ اثری از آن شهرها نمی‌یابند، چراکه آثار آن در دل خاک مدفون شده! هرچند در زمان نزول آیات مذکور آثاری وجود داشته است.

در هر دو گروه این آیات، بر عقلانیت و تفکر تکیه شده است؛ یعنی این حوادث دردناک تاریخی را مطالعه کنید و آن ویرانه‌های به‌جای مانده را ببینید که درس‌های عبرت فراوانی در آن نهفته است. اگر با گوش جان گوش فرا دهید،

فریاد و ضجّه صاحبانش را می‌شنوید که به ما می‌گویند: به عذاب‌های الهی در دنیا بیندیشید! آیا خیال می‌کنید این‌گونه عذاب‌های سخت و دردناک به اقوام خاصی اختصاص دارد؟ با چشم خود نتیجه برخی از اعمال زشت و گناهان را می‌بینید اما عبرت نمی‌گیرید و تصوّر می‌کنید که تافته جدابافته‌ای هستید؟ چنین نیست، بلکه سنّت‌های الهی برای همه یکسان است و استثنایی وجود ندارد.

بلاهای بزرگ عصر ما

در عصر و زمان ما دو بلا و بیماری بزرگ (انحرافات جنسی و بیماری‌های ناشی از آن، و انواع بیماری‌های روانی) مرکز مهمّ تمدّن بزرگ اروپا را آزار می‌دهد. علت آن این است که گناه را به حدّ اعلی رسانده‌اند و ثمره‌اش دو جنگ جهانی بود که حاصل جنگ جهانی اوّل، ده میلیون کشته بود و جنگ جهانی دوم، سی میلیون کشته و سی میلیون ناقص‌العضو به‌جا گذاشت، که عمده قربانیان و ناقص‌العضوها سهم اروپاییان بود.

انسان‌ها تصوّر می‌کنند از نظر علم و صنعت و تکنولوژی به اوج رسیده‌اند، در حالی که گاه در بزرگ‌ترین کشور صنعتی جهان (آمریکا) طوفانی می‌آید و شهرها و آبادی‌های مسیر خود را نابود می‌کند و هیچ قدرتی تاب مقابله با آن را ندارد. این‌گونه حوادث برای این است که بشر که به ضعف و ناتوانی خویش در برابر پروردگار پی‌ببرد. خداوند اگر اراده کند بشر را مجازات نماید، با وسایلی که انسان اعتنایی به آن ندارد مجازات می‌کند. به‌عنوان مثال، به ملخ‌ها فرمان زاد و ولد بسیار زیاد می‌دهد؛ ناگهان ابرهای متراکمی در آسمان دیده می‌شود، اما با دقت و گذشت زمان کوتاهی مشخص می‌شود ابر نیست، بلکه انبوهی از ملخ‌هاست که قصد دارند به مزارع حمله کرده و همه چیز را به چوب خشکیده‌ای تبدیل کنند. بشری که این قدر ضعیف است چرا درباره گفتار و کردار خود فکر نمی‌کند؟

در برخی روایات آمده که هر زمان مردم مرتکب گناهان تازه‌ای شوند خداوند نیز بلای جدیدی نازل می‌کند.^۱ اکنون نیز بشر به بلاهای جدیدی از جمله بیماری ایدز مبتلا شده که محصول گناهان تازه است. انسان می‌تواند با به‌کار گرفتن عقل و انجام دادن رفتارهای عاقلانه، از عذاب الهی در امان باشد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ابواب الامر والنهی وما یناسبها، باب ۴۱، ح ۱.

فراز ششم:

امام کاظم علیه السلام در فراز ششم روایت مورد بحث می فرماید:

«يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ فَقَالَ: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۱؛ ای هشام! عقل (همواره) با علم و دانایی است و لذا خداوند فرموده است: این‌ها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز اهل دانش، آن را درک نمی‌کنند».

خداوند متعال پس از آن‌که مثلی بسیار گویا و پرمعنا می‌زند، می‌فرماید: «این مثل‌ها را برای همهٔ مردم می‌زنیم، ولی تنها عالمان، عمق آن را درک می‌کنند».

مثل مورد بحث به این شرح است: «مَثَلُ كَسَانِي كَمَا غَيْرَ مِنْ خَدَا رَا اُولِيَايْ خُوْد بَرَكَزِيْدِنْد، مَثَلُ عَنكَبُوْتِ اسْتِ كَمَا خَانَهَايْ بَرَايْ خُوْدِ اِنْتِخَابِ كَرْدَه؛ در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانهٔ عنكبوت است اگر می‌دانستند».^۲

آری! تکیه بر غیر خدا، خواه بت باشد یا علم یا جمال و زیبایی یا ثروت یا مقام و مانند آن، همچون تکیه بر تار عنكبوت است که هیچ اعتباری ندارد.

۱. سورة عنكبوت، آية ۴۳.

۲. سورة عنكبوت، آية ۴۱.

عنکبوت

عنکبوت از عجایب خلقت است. این حشره شکارهایش را با تارهای خود صید می‌کند و این تارها را به وسیله ذرات مایعی می‌تند که در زیر شکمش قرار دارد و آن را با چنگالش بیرون می‌کشد. بعضی از دانشمندان معتقدند: «عنکبوت می‌تواند با ذرات موجود در زیر شکمش پانصد متر تار بتند!»^۱

تار عنکبوت بسیار نازک است، شاید پنجاه تار عنکبوت به ضخامت یک تار موی انسان باشد و به دلیل این نازکی، بسیار ضعیف است. اگر تارهای فراوانی را همچون نخ و ریسمان به هم بتابند بسیار محکم خواهد شد و لذا به وسیله تار عنکبوت، زره ضد گلوله ساخته‌اند.

اما از آن‌جا که در وضع عادی و طبیعی بسیار نازک است، فوق‌العاده سست و بی‌اعتبار است و در مقابل حوادث، حتی مختصری گرد و غبار، توان مقاومت ندارد.

تکیه‌گاه، فقط خدا باشد

پیام این آیه شریفه برای انسان‌ها این است که هیچ تکیه‌گاهی جز خداوند قادر، شایسته تکیه کردن نیست و هرچه غیر خداست همچون تار عنکبوت، سست و غیر قابل اعتماد است. چه قدرت‌ها و حکومت‌های بزرگی را دیده‌ایم که روزی بسیار قوی و نیرومند به نظر می‌رسیدند، اما آن‌چنان متزلزل شده و از هم پاشیدند که باعث عبرت و مایه تعجب همگان شدند. کشورهای را سراغ داریم که ارتش چند میلیونی داشتند، اما هنگامی که خداوند قصد نابودی آن‌ها را کرد، کسی را بر آن‌ها مسلط نمود که این چند میلیون، تاب مقاومت نداشتند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۷۹.

چه کسی مثال‌ها را می‌فهمد؟

سؤال: این‌که خداوند متعال، می‌فرماید: «ما این مثال‌ها را برای عموم مردم می‌زنیم، ولی عمق مثال‌ها را فقط عالمان می‌فهمند» منظور چیست؟

جواب: منظور این است که عالمان، هم حقیقت تار عنکبوت را می‌فهمند، هم به سستی آن علم دارند، و هم بی‌اعتباری و سستی غیر خدا را درک می‌کنند و می‌دانند که تکیه‌گاه قابل‌اعتمادی جز ذات پاک خداوند وجود ندارد، و تنها باید بر ذات پاک او توکل کرد: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۱ خداوندی که از همه کس و همه چیز بی‌نیاز است ولی همه موجودات در تمام طول عمرشان به او نیازمندند. ما در طول شبانه‌روز حداقل ده مرتبه جمله «اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»^۲ را تکرار می‌کنیم. آیا درباره‌ی معنا و مضمون آن فکر کرده‌ایم؟ اگر پیرامون آن بیندیشیم و به مضامین بالاتر برسیم، ما هم جزء عالمانی خواهیم شد که به عمق مثال‌های قرآن رسیده‌اند.

همچنین از جمله «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» استفاده می‌شود که علم و عقل، رابطه‌ی مهم و قوی با یکدیگر دارند. هم علم در عقل اثر می‌گذارد و هم عقل سبب تقویت علم می‌شود و خلاصه هرچه هست در سایه علم و عقل است. بکوشیم این دو اصل را در وجودمان تقویت کنیم و از آن‌جا پلی به توحید افعالی بزنیم.

توحید افعالی

یکی از شاخه‌های توحید، توحید افعالی است، که آیه‌ی مورد بحث، به آن اشاره دارد و منظور از توحید افعالی این است که منشأ همه کارها و افعال، خداوند است و تا او اراده نکند هیچ حرکتی رخ نمی‌دهد (لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ)^۳.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۲.

۲. سوره توحید، آیه ۲ و ۳.

۳. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۰ و ج ۵۴، ص ۳۰۶ و ج ۵۵، ص ۲۶۰ و ج ۵۷، ص ۱۶۹. شرح بیشتر درباره توحید افعالی را در پیام قرآن، ج ۳، ص ۳۰۶ مطالعه فرمایید.

ما هرچند کارهایمان را از روی اختیار انجام می‌دهیم، اما چه کسی این علم و قدرت و اختیار را به ما داده است؟ اگر او عطا نمی‌کرد ما چه بودیم؟ آن روز هم که بگیرد، چیزی نخواهیم بود!

سؤال: با توجه به آنچه درباره توحید افعالی گفته شد، توسل به حضرات معصومین علیهم‌السلام و بزرگان دین چه جایگاهی در معارف دینی دارد؟

جواب: اگر به معنای توسل دقت کنید، پاسخ سؤال روشن می‌شود؛ زیرا معنای توسل، استمداد و طلب حل مشکلات از آن بزرگواران به صورت مستقل نیست، بلکه از آن‌ها می‌خواهیم حل مشکلات ما را از خدا تقاضا کنند، زیرا آن‌ها در پیشگاه خدا آبرومند هستند و اعتبار بسیار زیادی دارند.

به عبارت دیگر، هرگز منظور این نیست که چیزی را از شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا امام علیه‌السلام به‌طور مستقل تقاضا کنیم؛ بلکه منظور این است که با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام، یا شفاعت آنان یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آن‌ها (که خود یک نوع احترام و اهمیت دادن به موقعیت آن‌هاست و نوعی عبادت محسوب می‌شود) از خداوند چیزی تقاضا کنیم. این مطلب، نه با توحید افعالی ناسازگار است و نه بوی شرک می‌دهد.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۵۶.

فراز هفتم:

امام کاظم علیه السلام در فراز هفتم از روایت هشام به شش آیه قرآن (که در مذمت و نکوهش کسانی که اهل تفکر و اندیشه نیستند سخن گفته) استدلال فرموده است. توجه فرمایید:

آیه اول: تقلید بی جا

امام هفتم علیه السلام ابتدا به آیه شریفه ۱۷۰ سوره بقره استدلال می‌کند. خداوند می‌فرماید:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آن‌ها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نمی‌یافتند (باز هم باید از آن‌ها پیروی کنند)؟!».

راه و رسم نیاکان!

این آیه شریفه در مقام نکوهش و مذمت مشرکان است. مشرکانی که بر اثر جهل و نادانی، بت‌های ساخته خود را با این استدلال که راه و رسم نیاکانشان

است، می‌پرستیدند. همان‌گونه که از روی جهل و نادانی، گوشت‌هایی را حلال و گوشت‌هایی را حرام می‌کردند و در پاسخ این سؤال که چرا چنین حکمی صادر می‌کنید؟ می‌گفتند: «پیشینیان ما چنین می‌کردند، ما نیز به تبعیت از آن‌ها چنین می‌کنیم». قرآن آن‌ها را برای این نوع تفکر سرزنش کرده و می‌فرماید: «شما آنچه را خدا می‌گوید پیروی کنید». حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام بدانید و بت‌ها را کنار گذاشته، توحید و یکتاپرستی را به رسمیت بشناسید. صرف اعتقاد نیاکان به یک مطلب، دلیل بر درستی آن نیست، بلکه ملاک صحت و درستی هر چیز، معقول و مشروع بودن آن است؛ چیزی که عقل انسان را به آن هدایت می‌کند، و جملات «لایعقلون» و «لایهتدون» اشاره به همین مطلب است. همچنین از این دو جمله استفاده می‌شود که عقل با علم و علم با عقل است.

انواع تقلید

تقلید و پیروی از دیگران بر چهار قسم است:

۱. **تقلید نادان از نادان:** مثل مشرکان نادان که در شرکت و بت‌پرستی از آبا و اجدادشان که آن‌ها هم نادان بودند، پیروی می‌کردند. این نوع تقلید که به تعبیر شاعر «کوری دگر عصاکش کور دگر شود»^۱، مذموم و ناپسند است.
۲. **تقلید نادان از نادان:** همانند تبعیت بعضی از نامزدهای ریاست جمهوری از برخی مردم نادان برای جلب و جذب آراء آن‌ها! این نوع تقلید نیز مذموم و ناپسند بوده و قبیح و زشتی آن از قسم اول بیشتر است.
۳. **تقلید نادان از نادان:** این نوع تقلید نیز صحیح نیست، زیرا شخص متخصص باید مطابق نظر خود عمل کرده و از فتوای دیگری پیروی نکند.
۴. **تقلید نادان از نادان:** تنها این نوع تقلید، جایز، بلکه شایسته و لازم بوده و در میان تمام عقلای جهان رایج و مرسوم است. پیروی افراد ناآگاه از آگاهان، راه

۱. امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۴۵.

نجات است، همان‌گونه که حضرت علی علیه السلام فرمود:

«مُتَعَلِّمٌ عَلٰی سَبِيلِ نَجَاةٍ؛ دانش‌طلبانی که در راه نجات، به دنبال تحصیل علمند».^۱
 متعلّم و شاگرد در مسیر هدایت، دست در دست عالم فرزانه‌ای می‌نهد
 و همچون ماه که از خورشید نور می‌گیرد، در پناه نور دانش عالم، هدایت
 می‌شود.

خلاصه این‌که تقلید بر چهار قسم است، سه قسم آن قبیح و ناپسند و تنها یک
 قسم، یعنی تقلید جاهل از عالم، مشروع و مجاز است و این مطلب طبیعی است
 که هر کاری کارشناسی شود و نظر کارشناس، مبنای کار قرار گیرد.
 دین هم کارشناس دارد، مجتهدان و مراجع تقلید، کارشناسان مسائل دینی
 هستند و کسانی که از مسائل دینی اطلاع کافی و لازم ندارند باید از کارشناسان
 دینی پیروی کنند.

بعضی از جوانان می‌پرسند: ما نمی‌خواهیم تقلید کنیم، بلکه می‌خواهیم به علم
 خود عمل نماییم. آیا این کار ممکن است؟

در پاسخ می‌گوییم: این کار اشکالی ندارد، مشروط بر این‌که علوم حوزوی،
 نظیر صرف و نحو و منطق و بیان و بلاغت و فقه و اصول فقه و رجال و درایه
 و حدیث و مانند آن را در حدّی که در هریک از این علوم صاحب نظر شوید،
 بخوانید و قدرت استنباط احکام شرعیّه را از منابع اسلامی (قرآن و حدیث
 و عقل و اجماع) پیدا کنید، سپس به علم و فتوای خود عمل نمایید.

اما کسانی که این مسیر سخت را (که به تعبیر شیخ انصاری رحمته الله از جهاد در راه
 خدا مشکل‌تر است)^۲ طی نکرده‌اند و حتّی قادر بر ترجمه صحیح یک روایت
 و بررسی متن و سند آن نیستند، چاره‌ای ندارند جز پیروی از کسانی که این مسیر
 را رفته‌اند.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

۲. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۴۹۳.

ترک تقلید و عمل به نظرات خود، از سوی کسانی که متخصص و کارشناس علوم دینی نیستند، مانند این است که بیمارِ جاهل به مسائل دقیق و گسترده پزشکی، خود چاقوی جراحی بردارد و به جراحی خویشتن بپردازد! چنین افرادی همانند مشرکان و بت پرستانی هستند که به بهانه پیروی از آبا و اجداد، تسلیم پیامبر اسلام ﷺ نشده و حاضر به پیروی از وی نبودند. متأسفانه این قبیل افراد، گرفتار تقلید جاهل از جاهل هستند. دلیل این مطلب طرز آرایش و نوع لباس پوشیدن و سایر رفتارهای آنهاست.

خلاصه این که پیروی از دانایان، نشانه عقل و تقلید از جاهلان، نشانه جهل و نادانی است.

آیه دوم: آلودگان به دنیا

خداوند متعال می فرماید:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»؛ مثل (تو در دعوت) کسانی که کافر شدند، مانند کسی است که حیوانات را (برای نجات از خطر)، صدا می زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (کافران)، کر و لال و کورند؛ از این رو چیزی نمی فهمند!.^۱

طبق این آیه شریفه، خداوند مثالی برای کافران می زند؛ آنها که دلایل و نشانه های فراوان توحید را دیده اند و باز هم راه خطا را طی کرده اند. مثال این کافران مثال چوپانی است که بر حیوانات خود فریاد زده و خطرات را به آنها گوشزد می کند، اما آنها جز سر و صدای چوپان چیزی نمی فهمند، چون مشغول سیر کردن شکم خود هستند و از خطرات غافلند. انسان هایی که آلوده دنیا شده و فقط به فکر سیر کردن شکم خود هستند و از یاد خدا غفلت کرده اند، نشانه های حق و دلایل توحید را نمی بینند؛ هر چند فراوان باشد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

ابزار شناخت

انسان، سه وسیله بسیار مهم و عالی برای شناخت در اختیار دارد.
الف) زبان؛ با زبانش می تواند سؤال کند و به چیزهایی که نمی داند پی ببرد.
ب) گوش؛ به وسیله گوش می تواند تعلیمات و معارف دینی را بشنود.
ج) چشم؛ تمام علوم تجربی بشر از طریق چشم به دست می آید.
 عده ای هستند که چشم و گوش و زبان دارند؛ ولی متأسفانه حجاب هوی و هوس و تعصب های کورکورانه و لجاجت و تکبر اجازه نمی دهد که از ابزار سه گانه شناخت، به درستی استفاده کنند. چشم دارند، اما نمی بینند! گوش دارند، اما نمی شنوند! و زبان دارند، اما سخن نمی گویند! نه از حق سخن می گویند، نه پای سخنان حق می نشینند و نه چشم به روی حقایق می گشایند!
 به قول شاعر خوش ذوق، حافظ شیرازی:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد^۱
 تو چشم داری و جمال یار هم عیان و آشکار است؛ اما حجاب، مانع دیدن است، آن را برطرف کن تا یار را ببینی.

آیه سوم: حجاب معرفت

سومین آیه مورد بحث، که درباره حجاب معرفت سخن می گوید، آیه ۴۲ سوره یونس است. می فرماید:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ»؛ گروهی از آنان، به تو گوش فرا می دهند (، اما گویی کر هستند). آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، هرچند نفهمند؟!».

این نارسایی فکر و نبود بصیرت و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که از مادر با خود به این جهان آورده باشند و خداوند به آن ها ستمی کرده

۱. دیوان حافظ، ص ۱۶۰، غزل ۱۳۷.

باشد؛ بلکه خود آن‌ها با اعمال نادرست، دشمنی و عصیان در برابر حق، روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداخته‌اند؛ زیرا خداوند به هیچ کس ستمی روا نمی‌دارد.

آیه چهارم: انسان نماهای پست‌تر از حیوان

به چهارمین آیه از آیات موانع شناخت، که آیه ۴۴ سوره فرقان است، توجه فرمایید:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»؛ آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!».

علل انحطاط

چرا برخی انسان‌ها آن‌قدر سقوط می‌کنند که بدتر از چهارپایان می‌شوند؟ در تفسیر نمونه علل زیادی برای این مطلب نوشته‌ایم^۱ که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. چهارپایان استعداد و شعور درک حقایق را ندارند، اما انسان این استعداد را دارد؛ بنابراین اگر از آن استفاده نکند و همچون حیوانات، به معارف دینی جاهل شود، از چهارپایان پست‌تر خواهد بود. اگر بچه شیرخواری در مجلس علمی فلان دانشمند شرکت کند و چیزی فرا نگیرد عیب و تعجب ندارد، چون استعداد یادگیری ندارد. اما اگر انسان بزرگسال هوشیاری در چنان جلسه‌ای شرکت کند و چیزی یاد نگیرد، او را سرزنش می‌کنند که چرا باوجود استعداد لازم، چیزی فرا نگرفتی؟

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۰۷.

۲. چهارپایان آزارشان به کسی نمی‌رسد، اما انسان خیره‌سر شرارت‌هایی در دنیا به پا می‌کند و به جنایاتی دست می‌زند که گاه بیان آن شرم‌آور است.

۳. چهارپایان به بشر خدمت می‌کنند؛ گوشت و شیر و پشم و کود در اختیار انسان قرار می‌دهند و مرکب سواری بشرنند، تا آن‌جا که انسان از تمام اجزای برخی حیوانات استفاده می‌کند، اما انسان سرگردان در بیابان هوی و هوس، چیزی جز ضرر ندارد و مصداق شعر زیر است:

نه شکوفه و نه برگی، نه ثمر نه سایه دارم

متحیرم که دهقان، به چه کار کشت ما را^۱

۴. چهارپایان، تابع قانون تکوینند و از آن تخلف نمی‌کنند، اما انسان خیره‌سر که اسیر حجاب معرفت شده، تابع هیچ قانونی نیست و فقط به خود می‌اندیشد. برای این‌که گرفتار این مشکلات نشویم، باید چشمانمان را باز کرده و آثار خدا را ببینیم. گوش‌هایمان را باز کنیم تا پیام انبیا و اوصیا را بشنویم. و زبانمان را گویا کنیم تا از حق دفاع نماییم و آنچه را نمی‌دانیم، بی‌رسیم.

آیه پنجم: پراکندگی، ثمره بی‌فکری

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۴ سوره حشر می‌فرماید:

«لَا يَفْقَهُوا كَلِمَاتٍ مِنْكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ

جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»؛ آن‌ها همگی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها با شما نمی‌جنگند. پیکارشان در میان خودشان شدید است (اما در برابر شما ضعیف)، گمان می‌کنی آن‌ها متحدند، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به دلیل آن است که آن‌ها گروهی هستند که تعقل نمی‌کنند».

این آیه شریفه دربارهٔ یهود بنی‌نضیر است. قرآن مجید دربارهٔ آنان می‌گوید: این‌ها حاضر نیستند در میدان نبرد با شما روبرو شوند، و به همین دلیل هنگام

۱. این شعر از «ذوقی اردستانی» است.

جنگ، در آبادی‌های دارای قلعه و حفاظت‌شده با شما می‌جنگند و یا در پشت دیوارها پنهان گشته و به سوی شما تیراندازی می‌کنند. خلاصه این‌که مرد میدان جنگ نیستند. آری، آن‌ها به جانِ هم که می‌افتند همدیگر را می‌کشند، ولی در برابر دیگران حاضر به مبارزه آشکار نیستند. چراکه قلب‌هایشان پراکنده است؛ هرچند در ظاهر، کنار هم هستند.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در وصف مردم کوفه می‌فرماید:
 «الْمُجْتَمِعَةُ أْبْدَانُهُمْ وَالْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ؛ (ای مردمی که) بدن‌هایشان جمع و افکار و خواسته‌ها (و قلب‌ها) یگانگانه است»^۱.

سؤال: چرا چنین هستند؟ به چه علت قلب‌هایشان پراکنده است؟
جواب: آیه شریفه مورد بحث پاسخ این سؤال را به طور صریح و شفاف چنین بیان می‌کند: «علت این پراکندگی، نداشتن تعقل و اندیشه است؛ اگر عقل داشتند چنین نبودند».

مسلمانان عصر ما!

این تعبیر قرآن: «تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ» تعبیری کوتاه و گویا، و بیانگر وضع مسلمانان در دنیای امروز است. مسلمانان، دارای کنفرانس اسلامی هستند که حدود ۵۰ عضو از کشورهای اسلامی دارد و جمعیت این کشورها بالغ بر ۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر است، در حالی که صهیونیست‌ها و یهودیان ساکن فلسطین اشغالی، چند میلیون نفر بیشتر نیستند. متأسفانه این چند میلیون یهودی در برابر چند صد میلیون مسلمان ایستاده‌اند و آن‌ها را آزار می‌دهند، چون دل‌های مسلمانان از هم پراکنده است. دم از وحدت می‌زنند، ولی متفرقند؛ اهل اندیشه و تفکر نیستند؛ عقل، بر کارها و امورات آن‌ها حاکم نیست. زیرا اگر عقل حاکم باشد و اهل اندیشیدن باشند با این همه امتیاز از نظر نیروی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

انسانی، مسائل فرهنگی، موقعیت‌های سوق‌الجیشی نظامی و اقتصادی، نباید در مقابل چند میلیون یهودی، این قدر ضعیف و ناتوان باشند.

حزب الله لبنان به تفکر و اندیشه روی آورد، در نتیجه دل‌هایشان مجتمع و یکپارچه شد و دیدید که در جنگ سی و سه روزه^۱ چه ضربه مهلکی به اسرائیل وارد کرد و باعث عزت شیعیان، بلکه مسلمانان شد.

اگر اکنون در برخی کشورهای اسلامی، نظیر عراق و افغانستان، شاهد اوضاع اسفباری هستیم و هر روز کشته‌های جدید و خرابی‌های تازه‌ای می‌بینیم، به این دلیل است که قلب‌هایشان مجتمع و یکپارچه نشده و دست وحدت و اتحاد به یکدیگر نداده‌اند، و در برابر دشمن مشترک از مسائل کوچک و اختلافات جزئی دست برنداشته‌اند. به امید آن روز که مسلمانان سراسر جهان در برابر دشمن، متحد و یکپارچه شوند.

آیه ششم: خودفراموشی

ششمین آیه از آیات شش‌گانه فراز هفتم حدیث هشام، آیه شریفه ۴۴ سوره بقره است. توجه فرمایید:

«وَتَسُونَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟» (آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او در تورات آمده) دعوت می‌کنید) و خودتان را فراموش می‌نمایید، با این که شما کتاب آسمانی را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟!».

مخاطب این آیه شریفه بعضی از علمای یهودند که به بستگان خود، که اسلام

۱. جنگ سی و سه روزه، در اسرائیل به جنگ دوم لبنان، و در لبنان به جنگ ژوئیه معروف است. دامنه این جنگ، شمال اسرائیل و سراسر لبنان را فراگرفت. اسرائیلی‌ها در این جنگ ۱۶۲ کشته دادند و چون در جبهه‌ها حریف حزب الله نبودند مناطق مختلف مسکونی لبنان را هدف بمباران قرار داده و از بمب‌های فسفوری و خوشه‌ای استفاده کردند. این جنگ در ۱۴ اوت ۲۰۰۶ میلادی با قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل پایان یافت.

آورده بودند، توصیه می‌کردند بر ایمان خویش باقی و ثابت بمانند، ولی خودشان ایمان نمی‌آوردند. خداوند طبق این آیه به آن‌ها اعتراض می‌کند که «چطور به آن‌ها توصیه می‌کنید که بر ایمانتان ثابت قدم باشید، ولی خودتان ایمان نمی‌آورید»^۱.

از این آیه روشن می‌شود که انسان باید اصلاحات را از خودش شروع کند، نه این‌که خود را فراموش کرده و تنها به فکر اصلاح دیگران باشد.

آیه مذکور تنها برای آن زمان و خطاب به آن اشخاص نیست، بلکه در زمان ما و تمام زمان‌ها نیز جریان دارد. ما نیز نباید فقط به دنبال عیوب و اشکالات دیگران و رفع و اصلاح آن‌ها باشیم و خود را فراموش کنیم. البته این نشانه خودخواهی است که اگر خاری در پای دیگری فرو رود یا شاخه‌ای با چشمش برخورد کند آن را می‌بیند؛ اما آنچه روح و جسم خودش را تهدید می‌کند، نمی‌بیند. امام کاظم علیه السلام راه حل همه این مشکلات را تعقل و تفکر می‌داند و اصرار ایشان بر احیای عقل و اندیشه به این دلیل است که عزت و آبرو و رفاه در دنیا و آخرت در سایه عقل و عقلانیت است. متأسفانه گروهی از مسلمانان این مطلب را نفهمیده و منکر حجیت عقل شده‌اند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۱۴.

فراز هشتم:

امام کاظم علیه السلام در هشتمین فراز حدیث بلند هشام، خطاب به وی می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ! ثُمَّ ذَمَّ اللَّهُ الْكُثْرَةَ فَقَالَ: «وَإِنْ تُطِغَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ وَقَالَ: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ وَقَالَ: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۳؛ ای هشام! خداوند متعال سپس اکثریت را مذمت کرد و فرمود: و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. و (در جای دیگر) فرمود: و هرگاه از آنان سؤال کنی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ به یقین می‌گویند: خداوند یگانه، بگو: الحمد لله (که خود شما معترفید!) ولی بیشتر آنان نمی‌دانند. و (در آیه دیگر) فرمود: و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟ می‌گویند: خداوند یگانه، بگو: حمد و ستایش، مخصوص خداست! اما بیشتر آن‌ها نمی‌فهمند».

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۶.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۵.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۳.

چرا اکثریت، نفی شده است؟

سؤال: قرآن مجید درباره اکثریت، برنامه عجیبی دارد و آیات متعددی، از جمله آیات مذکور، اکثریت را نفی می‌کند. چرا؟

پاسخ: یکی از حجاب‌های عقل و موانع شناخت، تکیه بر اکثریت‌های ناآگاه است. به عنوان مثال، انسان با عقلش درک می‌کند که بت، ساخته و پرداخته خود بشر است و سود و زیانی ندارد و بر هیچ کاری قادر نیست، حتی نمی‌تواند از خود دفاع کند و چنین موجودی لایق پرستش نیست؛ اما عملکرد اکثریت، بر روی حکم عقل پرده می‌اندازد و هنگامی که به بت پرستان گفته می‌شود: چرا در مقابل بت سجده می‌کنید؟ می‌گویند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»؛ ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته‌ایم^۱ و با این توجیه، بت پرستی می‌کنند! یا برای مثال، عقل به انسان می‌گوید: «دروغ و غیبت و تخلف از مقررات راهنمایی و رانندگی، زشت و ناپسند است» ولی انسان با این توجیه که اکثر مردم به این امور آلوده هستند، پرده‌ای بر روی حکم عقل می‌اندازد و خود نیز آلوده می‌گردد. در دنیای امروز بهترین نوع حکومت را دموکراسی می‌دانند، یعنی حکومت اکثریت بر اقلیت، که قرآن مجید آن را قبول ندارد.

البته اگر مردم آگاهی کامل پیدا کنند و تربیت دینی و ایمانی یابند و سپس اکثریت آن‌ها چیزی را انتخاب کند، قابل پذیرش است؛ چون بر اساس ایمان و تربیت دینی و مقتضای مشورت مورد تأیید اسلام است.

سؤال: قرآن مجید از یک سو به مسلمانان دستور مشورت می‌دهد^۲ و طبعاً در مقام مشورت، نظر اکثریت پذیرفته می‌شود و از سوی دیگر - همان‌گونه که در

۱. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹؛ سوره شوری، آیه ۳۸.

آیات مورد بحث گذشت - اکثریت را مذمت می‌کند. آیا این دو دسته از آیات قرآن با هم تضاد ندارند؟

جواب: آیات مشورت، مربوط به افراد باایمان و تربیت شده است و آیات اکثریت، مربوط به انسان‌های آلوده و بی‌ایمان و کافر. بنابراین، آیات مذکور تضادی با یکدیگر ندارند.

مفاسد حکومت اکثریت بی‌ایمان

در دنیای امروز برای به‌دست آوردن اکثریت، به هر کاری دست می‌زنند؛ حتی اگر لازمه آن، تصویب قوانین زشت و شرم‌آوری باشد که انسان از بیان آن شرم می‌کند. همین مدعیان دموکراسی و اکثریت آلوده، اگر در جایی اکثریت به زیان آن‌ها باشد، نمی‌پذیرند و به آن تن نمی‌دهند. برای نمونه، در الجزایر انتخاباتی برگزار شد و اکثریت مردم آن‌جا به شخصی رأی دادند که غربی‌ها نمی‌خواستند. این مسئله باعث شد غربی‌ها، کودتای نظامی کرده و منتخب اکثریت را از قدرت عزل نمودند، و فردی را که با منافع خودشان هماهنگ بود به قدرت رساندند. نمونه دیگر در فلسطین رخ داد که مردم زیر نظر غربی‌ها پای صندوق‌ها رفتند و سلامت انتخابات به تأیید آن‌ها رسید اما هنگامی که مشاهده کردند شخص منتخب مردم با سیاست‌های آن‌ها هماهنگ نیست، او را نپذیرفته و دموکراسی را به رسمیت نشناخته و دولت اضطراری تشکیل دادند!

بنابراین، شعار دموکراسی در جهان امروز شعار فریبنده‌ای بیش نیست و هدف اصلی آن، تأمین منافع غربی‌هاست. لذا در جایی که دموکراسی به ضرر آن‌ها باشد آن را نمی‌پذیرند.

مغالطه‌ای آشکار

بعضی از جوانان شیعه، که به زیارت خانه خدا مشرف می‌شوند، گاه مورد

تحریک عوامل وهابی قرار می‌گیرند. آن‌ها اکثریت اهل سنت را در برابر اقلیت شیعه، نشانه حقانیت خود بیان می‌کنند.

ما عرض می‌کنیم: اولاً: کدام اکثریت؟ اکثریتی که به در خانه حضرت زهرا علیها السلام هیزم بردند و خانه‌اش را به آتش کشیدند!^۱ آیا چنین اکثریتی مشروعیت دارد؟ ثانیاً: اگر اکثریت، مشروعیت داشته باشد و ملاک قرار گیرد، تعداد مسیحیان جهان از مسلمانان بیشتر است. آیا آن‌ها بر حقند؟

بنابراین، اکثریت آلوده هیچ ارزشی ندارد و نباید از آن پیروی کرد؛ بلکه باید در پی حقانیت و ایمان و تقوا رفت، هر چند طرفداران آن کم باشند.

۱. شرح این مطلب را به نقل از منابع معتبر اهل سنت در کتاب «یورش به خانه وحی» مطالعه فرمایید.

فراز نهم:

امام کاظم علیه السلام بخش نهم روایت را چنین آغاز می‌کند:

«يَا هِشَامُ! ثُمَّ مَدَحَ الْقَلَّةَ فَقَالَ: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ»^۱ وَقَالَ: «وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»^۲ وَقَالَ: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ»^۳ وَقَالَ: «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۴؛ ای هشام! خداوند سپس اقلیت (عاقل و اهل فکر) را ستود و فرمود: ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند. و (در جای دیگر) فرمود: اما عده آن‌ها کم است. و (در آیه سوم) فرمود: و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: آیا می‌خواهید مردی را به دلیل این که می‌گوید پروردگار من الله است، بکشید؟! و (در آخرین آیه) فرمود: و همچنین مؤمنان را، اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند!».

معرفت و شناخت، موانعی دارد، از جمله این موانع، اکثریت‌های ناآگاه و ناصالح جوامع هستند که خط فکری خاصی را پی می‌گیرند و راه فکر دیگران را می‌بندند. و از آن جا که امام هفتم علیه السلام به دنبال بیان عظمت عقل و عقلانیت

۱. سوره سبأ، آیه ۱۳.

۲. سوره ص، آیه ۲۴.

۳. سوره مؤمن، آیه ۲۸.

۴. سوره هود، آیه ۴۰.

است، به این مانع اشاره کرده است. در فراز قبل دربارهٔ اکثریت‌های ناسالم و در این فراز دربارهٔ اقلیت‌های سالم سخن به میان آمده، در آن جا اکثریت ناسالم، مذمت و در این جا اقلیت سالم، مدح شده است.

امام علیه السلام به چهار آیهٔ شریفه دربارهٔ اقلیت سالم استدلال کرده است. توجه فرمایید:

آیهٔ اول: بندگان شاکر

اولین آیه، آیهٔ ۱۳ سورهٔ سبأ است: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾. در این آیهٔ شریفه از اندک بندگان خاص خداوند که شاکر نعمت‌های الهی هستند و حق شکر را به جا می‌آورند، تقدیر شده است.

بعضی از بزرگان برای شکر، سه مرحله قائل شده‌اند: الف) شکر با قلب؛ که همان تصوّر نعمت و رضایت و خشنودی از آن است. ب) شکر با زبان؛ که ستایش نعمت‌دهنده است. ج) شکر سایر اعضا و جوارح؛ که هماهنگ ساختن اعمال با آن نعمت است.^۱

آیهٔ دوم: دوستان وفادار کم هستند

دومین آیهٔ مورد استناد امام علیه السلام، آیهٔ ۲۴ سورهٔ صاد است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾. این جمله درحقیقت به دنبال داستان داود پیامبر علیه السلام و آن دو برادر است که به عنوان آزمایش و به منظور قضاوت نزد وی آمده بودند. طبق این آیه، یکی از آن‌ها گفت: «بسیاری از دوستان به همدیگر ستم می‌کنند». سپس کسانی که ایمان آورده و اهل عمل صالح هستند را استثنا می‌کند و در پایان می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾؛ یعنی مؤمنان صالح که در مقام دوستی به دوستان خود خیانت نمی‌کنند، در اقلیت هستند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۴۱.

آری، آن‌ها که در معاشرت و دوستی حقّ دیگران را به‌طور کامل رعایت کنند و کمترین ستمی بر دوستان خود روا مدارند، کم هستند. تنها کسانی می‌توانند حقّ دوستان و آشنایان را به‌طور کامل ادا کنند که از سرمایه‌ی ایمان و عمل صالح بهره‌ی کافی داشته باشند.^۱

آیه سوم: مؤمن آل فرعون

آیه ۲۸ سوره مؤمن سومین آیه‌ای است که امام علیه السلام به آن استدلال کرده است. در میان آل فرعون، تنها یک فرد با ایمان بود (البته غیر از حضرت آسیه، همسر فرعون) که قرآن مجید در آیات متعدّد درباره‌ی او سخن گفته و او را مدح و ستایش کرده است و حتّی یک سوره قرآن (سوره مؤمن) به نام وی نام‌گذاری شده است. مؤمن آل فرعون از تنهایی در مسیر صلاح و سعادت احساس وحشت نکرد. نگفت: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» و با تمسک به شعار غلط «برخلاف مسیر آب حرکت نکن»، با فرعونیان همراه و هم‌صدا نشد؛ بلکه به هر شکل ممکن (گاه با تقیّه و گاه به روش‌های دیگر) ایمان خود را حفظ کرد. مگر وهّابی‌های بی‌خبر که به شیعه به دلیل تقیّه در مقابل دشمنان برای حفظ ایمان، ایراد می‌گیرند، داستان تقیّه مؤمن آل فرعون را نخوانده‌اند؟ آری، این آیه هم اقلیت را، که در یک نفر خلاصه شده، ستایش کرده است.

آیه چهارم: مؤمنان اندک، امّا راستین

چهارمین آیه مورد استدلال امام علیه السلام، آیه ۴۰ سوره هود است: «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ». در این سوره، داستان پیامبران فراوانی، از جمله حضرت نوح علیه السلام آمده است. آن حضرت با دعوت‌های شبانه‌روزی طولانی که طبق گواهی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۴۷.

قرآن ۹۵۰ سال طول کشید: ﴿فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^۱، موفق شد تنها مقدار کمی از مردم را به راه راست هدایت کند. طبق برخی روایات تنها ۸۰ نفر از مردم به وی ایمان آوردند.^۲ یعنی تقریباً هر ۱۲ سال یک نفر ایمان آورد! این گروه کوچک در مسیر هدایت و سعادت از کمی تعدادشان نهراسیده و به استهزا و تمسخر اکثریت اعتنا نکردند، بر کشتی نجات سوار شده و از غرق شدن نجات یافتند. قرآن مجید با ذکر داستان این اقلیت‌های سالم هشدار می‌دهد که اگر در مسیر صحیح قدم گذاشته‌اید و صراط مستقیم را طی می‌کنید، مبادا از کمی جمعیت خود وحشت نموده و آن را رها کرده و به اکثریت ناصالح پیوندید.

اقلیت‌های صالح، هسته مرکزی انقلابیون جهانند. در روزهای آغازین بعثت پیامبر اسلام ﷺ جز علی و خدیجه علیها السلام کسی در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. در ابتدای انقلاب شکوهمند امام خمینی ره جز گروه اندکی از یاران مخلص وی، کسی دور او را نگرفته بود. همچنین در سایر انقلاب‌ها و حرکت‌های مهم، اما این هسته مرکزی کوچک، مقاومت کردند و از تنهایی نهراسیدند تا به تدریج مشکلات برطرف شد و به تعبیر قرآن، مردم فوج فوج به آن‌ها پیوستند.

﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۳.

مخاطب آیات مذکور تنها اقلیت‌های صالح گذشته نیستند، بلکه شامل تمام اقلیت‌های صالح تا قیام قیامت می‌شود.

خواننده گرامی! اگر در محیطی هستید که تنها شما اهل نماز و روزه‌اید، اگر در جایی کار می‌کنید که تنها شما رشوه نمی‌گیرید، اگر در جایی تجارت می‌کنید که تنها شما رباخواری نمی‌کنید و...، از تنهایی نترسید و با توکل بر خدا به راه صحیح‌تان ادامه دهید که خداوند یاری‌تان خواهد کرد.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۱۲، ج ۶.

۳. سوره نصر، آیه ۲.

اکثریت ناصالح

امام کاظم علیه السلام در ادامه فراز نهم، به چند آیه دیگر در مذمت اکثریت ناصالح اشاره می‌کند. توجه فرمایید:

«وَقَالَ: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ وَقَالَ: «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۲ وَقَالَ: «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ و (خداوند) فرمود: ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند. و (در جای دیگر) فرمود: و بیشتر آن‌ها نمی‌فهمند. و فرمود: و بیشتر آن‌ها درک نمی‌کنند».

آیه اول: جاهلان

اولین آیه، آیه ۳۷ سوره انعام است. مضمون آیه این است که کفار و مشرکان، مکرر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقاضای معجزه می‌کردند، به گونه‌ای که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله بازیچه دست آن‌هاست. خداوند در پاسخ آن‌ها فرمود: «خدا بر ارائه معجزات مختلف قادر است» همان‌گونه که به اندازه کافی معجزاتی ارائه کرده است. ولی اکثر متقاضیان معجزه، به قدرت خداوند، عالم نیستند، به همین دلیل بهانه‌جویی می‌کنند.

آیه دوم: بی‌خردان

آیه دوم به طور کامل چنین است:

«مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا صَيْبَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»؛ خداوند هیچ‌گونه «بحیره» و «سائیه» و «وصیله» و «حام» قرار نداده است [اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی است که در زمان جاهلیت، استفاده از آن‌ها را به عللی حرام می‌دانستند و این بدعت در اسلام ممنوع شد] ولی کسانی که کافر شدند، بر خدا دروغ می‌بندند، و بیشتر آن‌ها درک نمی‌کنند!.^۳

۱. سوره انعام، آیه ۳۷.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۳.

۳. سوره مائده، آیه ۱۰۳.

در آیه اوّل، اکثریت ناصالح به نداشتن عمل و در این آیه به نداشتن عقل، توصیف شده‌اند و معنایش این است که اکثریت ناصالح، نه علم دارند و نه عقل!

آیه سوم: بی‌ادراکان

آیه سوم، به شکلی که در متن روایت آمده، در قرآن مجید وجود ندارد. بنابراین، یا اشتباه نسخه است و نویسندگان کتاب‌های خطی در زمان گذشته که صنعت چاپ وجود نداشت اشتباه نوشته‌اند، یا از آیه شریفه ۹۵ سوره اعراف: ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ اتخاذ شده و درحقیقت، نقل به معناست، نه عبارت صریح آن. به هر حال، از آیات مختلف قرآن مجید استفاده می‌شود که گاه اکثریت‌هایی یافت می‌شوند که هیچ چیز ندارند؛ نه علم و آگاهی دارند، نه عقل و خرد، و نه درک و شعور.^۱

اکثریت مردم در عصر جاهلیت چنین بودند.

حکومت اکثریت!

در دنیای امروز بهترین نوع حکومت، حکومت اکثریت است، که از طریق رأی اکثریت شرکت‌کنندگان در انتخابات به دست می‌آید و نام آن را دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) می‌گذارند. اما هنگامی که در ماهیت و حقیقت این نوع حکومت‌ها دقت می‌کنیم سر از جاهای رسوایی درمی‌آورد! زیرا در بسیاری از انتخابات‌های چنین کشورهایی تنها نیمی از مردم یا کمتر، شرکت می‌کنند و اکثریت آراء شرکت‌کنندگان (مثلاً ۲۶٪) به نفع یک کاندیدا و بقیه (۲۴٪) به نفع کاندیدای دیگر است. مثلاً اگر ۵۰ میلیون از ۱۰۰ میلیون نفر جمعیت یک کشور

۱. تفاوت «عقل» و «شعور» در این است که عقل، ادراک کلیات است، ولی شعور، ادراک جزئیات. به تعبیر دیگر، عقل به قیاسات کلیه عقلیه اشاره دارد و شعور به تجربیات حسیه، و علم، حاصل و نتیجه هر دو است. آری، حاصل شعور و تجربه و ادراکات عقلیه، علم و دانش است.

در انتخابات شرکت کنند و ۲۶ میلیون نفر به شخصی رأی دهند او رئیس جمهور اکثریت می شود و حکومتش را دموکراسی می خواند.

در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، دوره‌ای که بوش کاندیدا شده بود، با رأی ۲۵٪ کل مردم آمریکا انتخاب شد! تازه همین مقدار رأی هم به کمک تبلیغات وسیع و شست‌وشوی مغزها و وعده‌های دروغین حاصل شد! گاه عوامل عجیب و حیرت‌آوری سبب شرکت مردم در انتخابات می شود. مثلاً دربارهٔ انتخابات آمریکا، در خبرها آمده بود که علت رأی دادن بسیاری از مردم، زیبایی همسر رئیس جمهور بوده است! آری، حکومت پرافتخار دموکراسی در دنیای امروز حاصل تبلیغات کاذب، وعده‌های دروغین، مخارج میلیاردی و شست‌وشوی مغزهاست.

اما حکومت در اسلام، الهی است و حاکم از سوی خداوند تعیین می شود و مشروعیت پیدا می کند، هرچند بازوی حکومت، مردم هستند. برای دست یافتن به این بازو، براساس دو آیه *«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»*^۱ و *«وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»*^۲ قائل به دخالت مردم هستیم؛ ولی اول باید فرهنگ‌سازی کرد، باید اکثریت جامعه را به سوی ایمان و اسلام دعوت نمود، آن‌گاه آن‌ها در پای صندوق‌های رأی حاضر شوند تا شورا تشکیل و بازوی حکومت اسلامی شود. انتخاباتی که ما می‌گوییم، با انتخابات اکثریتی جهان غرب فاصله زیادی دارد.

اما در مسائل اخلاقی حتی این اکثریت هم در اسلام پسندیده نیست، و لذا اگر اکثریت، نماز نخواند شما باید نمازتان را بخوانید، اگر اکثریت، رشوه‌خواری کنند شما مجاز به این کار نیستید. اگر اکثریت، رباخواری کردند شما نباید آلوده آن شوید. و لذا صلح و اولیا و انبیا و امامان علیهم‌السلام در عصر خود، هرگز تابع اکثریت فاسد و ناصالح نبودند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره شوری، آیه ۳۸.

فراز دهم:

امام کاظم علیه السلام در بخش دهم درباره اولواالباب بحث کرده و به هشت آیه از آیات قرآن استدلال نموده، که هفت آیه آن به «اولواالباب» ختم می شود. توجه فرماید:

«يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَكَرَ أُولِي الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذِّكْرِ وَحَلَاهُمْ بِأَحْسَنِ الْحَلِيَّةِ، فَقَالَ: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۱ وَقَالَ: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۲ وَقَالَ: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»^۳ وَقَالَ: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۴ وَقَالَ: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۵ وَقَالَ: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ

۱. سورة بقره، آیه ۲۶۹.

۲. سورة آل عمران، آیه ۷.

۳. سورة آل عمران، آیه ۱۹۰.

۴. سورة رعد، آیه ۱۹.

۵. سورة زمر، آیه ۹.

إِيَّاكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۱ وَقَالَ: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ * هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۲ وَقَالَ: «وَذِكْرٌ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۳؛ ای هشام! خداوند سپس صاحبان خرد را به بهترین روش ذکر کرده و آن‌ها را به زیباترین زینت‌ها، زینت بخشیده، سپس فرموده: دانش و حکمت را به هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد؛ و به هرکس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌شوند. و فرمود: (تفسیر آیات متشابه را) جز (خدا و) راسخان در علم نمی‌دانند. (آن‌ها که به دنبال درک اسرار آیات قرآنند) می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم؛ تمامی آن از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند) و فرمود: به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمدوشد شب و روز، نشانه‌هایی (روشن) برای خردمندان است و فرمود: آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند. و فرمود: آیا (چنین کسی با ارزش است یا) کسی که در ساعات شب در حال سجده و قیام، به عبادت مشغول است و از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند». و فرمود: این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند. و فرمود: و ما به موسی هدایت بخشیدیم، و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم. کتابی که مایه هدایت و تذکر برای خردمندان بود. و فرمود: و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر، مؤمنان را سود می‌بخشد».

۱. سوره ص، آیه ۲۹.

۲. سوره مؤمن (غافر)، آیه ۵۳ و ۵۴.

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۵.

اولوا الباب کیانند؟

در شانزده آیه از آیات قرآن مجید واژه اولوا الباب ذکر شده است. با این تفاوت که در بعضی از آنها اولوا الباب، مدح و ستایش شده‌اند و در برخی بدون مدح و ستایش ذکر شده است؛ مانند آیه قصاص: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»^۱.

«الباب» جمع «لب» به معنای مغز است، ولی این واژه درباره انسان به معنای عقل است، نه مغزی که در جمجمه وجود دارد و ابزاری برای عقل است. مرحوم طبرسی می‌گوید: «و از آن جا که عقل انسان، نفیس‌ترین جزء وجودی انسان است تعبیر به لب شده است»^۲.

پس از تقدیم این مقدمه کوتاه، به تفسیر اجمالی آیات هشت‌گانه می‌پردازیم:

آیه اول: حکمت

در اولین آیه (سوره بقره) خداوند به بهترین وجه، صاحبان خرد را ستایش کرده است. در این آیه چند نکته وجود دارد:

۱. معنای حکمت

احتمالات متعددی درباره تفسیر حکمت داده شده است؛ از جمله: معرفة الله، قرآن مجید، هرگونه علم نافع و سودمند.^۳ بنابراین، به اولوا البابی که مخاطب این آیه هستند حکمت داده می‌شود؛ چه علم و حکمت اکتسابی باشد (یعنی به آنها استعداد کافی برای فراگیری علم و حکمت داده می‌شود) و چه علم و حکمتی که جنبه اعطایی و موهبتی داشته باشد، که هر دو مربوط به اولوا الباب است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. تفسیر «من یشاء»

این تعبیر به معنای «دادن بی حساب و کتاب» نیست، بلکه معنای آن این است که خداوند به مقتضای حکمتش به آن کس که لایق باشد و خداوند او را شایسته بداند، می‌دهد. همان‌گونه که در تعبیرات مشابه، نظیر «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ»^۱ و «وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ»^۲ نیز به معنای لیاقت غفران و استحقاق عذاب است. خداوند کسی را که لایق بخشش باشد، می‌بخشد و کسی را که مستحق عذاب باشد عذاب می‌کند.

۳. خیر کثیر چیست؟

خداوند به هر کس علم و حکمت عنایت کند به او خیر کثیر داده است. منظور از خیر کثیر، خیر دنیا و آخرت است. همان‌گونه که بدبختی دنیا بر اثر جنگ، و جنگ و ناآرامی‌ها نتیجه جهل است. بنابراین، خیر دنیا و آخرت در سایه علم و آگاهی است.

آیه دوم: راسخان در علم

دومین آیه‌ای که امام کاظم علیه السلام در بحث اولوا الالباب به آن استناد کرده، آیه هفتم سوره آل عمران است. این آیه درباره راسخان در علم سخن می‌گوید. آنان که علمشان موقت و متزلزل نیست، بلکه دارای علمی ثابت و ریشه‌دارند که در اعماق وجودشان جای گرفته است. این‌گونه افراد در محکومات و متشابهات دچار لغزش نمی‌شوند، بلکه به هر دو ایمان دارند، محکومات را گرفته و در متشابهات به اهلس رجوع می‌کنند. اگر چیزی را درک نکردند فوراً آن را انکار نمی‌کنند.

آیه شریفه راسخون در علم، به دو شکل تفسیر شده است:

۱. این جمله در آیات متعددی از قرآن مجید، از جمله آیه ۲۸۴ سوره بقره و ۱۲۹ سوره آل عمران آمده است.

۲. این جمله نیز در آیات متعددی از قرآن مجید، از جمله آیه ۱۸ سوره مائده و ۱۴ سوره فتح آمده است.

۱. جمله «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف بر «الله» در آیه قبل باشد. طبق این تفسیر، راسخون در علم، حضرات معصومین علیهم السلام و تربیت یافتگان مکتبشان هستند.

۲. عطف بر جملات قبل نباشد، بلکه جمله استینافیه (جمله تازه‌ای) باشد. ما همان تفسیر اول را ترجیح داده و دلایل آن را در تفسیر نمونه آورده‌ایم.^۱

به هر حال، آیه شریفه دلالت می‌کند که اولوا الباب در مسیر راسخون در علم گام برمی‌دارند.

آیه سوم: آیات الهی در آسمان و زمین

سومین آیه مورد استدلال امام علیه السلام، آیه ۱۹۰ سوره آل عمران است. از این آیه شریفه و آیات مشابه استفاده می‌شود که آیات قرآن تنها برای خواندن نیست، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات، مقدمه‌ای برای اندیشیدن است. لذا در این آیه خداوند به عظمت آفرینش آسمان‌ها و زمین اشاره کرده و به این ترتیب، مردم را به اندیشه در این آفرینش بزرگ سوق می‌دهد تا هرکس به اندازه پیمانه استعداد و تفکرش، از این اقیانوس بی‌کران سهمی ببرد و از سرچشمه زلال آفرینش سیراب شود.

خلاصه این که اسلام، به شهادت آیات و روایات مورد بحث، دین عقلانیت است.

آیه چهارم: بینایان و نابینایان

چهارمین آیه، آیه ۱۹ سوره رعد است. دقت فرمایید:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۱۴، ذیل آیه شریفه.

خداوند در آیات بعد (۲۱ تا ۲۳ سوره رعد) هشت صفت ویژه به شرح زیر برای اولواالالباب بیان کرده است:

۱. وفای به عهد و پرهیز از پیمان شکنی.
 ۲. حفظ پیوندها و پاسداری از آنها، از جمله صلۀ رحم.
 - ۳ و ۴. خشیت از پروردگار و ترس از بدی حساب در دادگاه قیامت!
 ۵. صبر و استقامت به منظور جلب رضای خدا.
 ۶. اقامۀ نماز.
 ۷. انفاق به نیازمندان به صورت پنهان و آشکار.
 ۸. جبران خطاها و سیئات، با نیکی‌ها و حسنات.^۱
- نکته قابل توجه در این جا، مقابله دو گروهی است که در متن آیه شریفه به آن اشاره شده است: کسانی که می‌دانند و آگاهند که قرآن مجید از سوی خداوند نازل شده است؛ چنین افرادی شباهتی به انسان‌های نابینا ندارند، و کسانی که نمی‌دانند قرآن از سوی خداوند نازل شده است؛ آن‌ها همچون نابینایانند. این مقابله می‌خواهد بگوید حقانیت و اعجاز قرآن به قدری واضح و آشکار است که هرکس چشمانی بینا داشته باشد آن را می‌پذیرد و آن‌ها که نمی‌پذیرند در واقع نابینا هستند. و این تفاوت را صاحبان مغز و اندیشه می‌فهمند و درک می‌کنند.

آیه پنجم: عالمان و جاهلان مساوی نیستند

امام کاظم علیه السلام سپس به آیه ۹ سوره زمر استدلال می‌کند:

«أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ آیا (چنان کسی با ارزش است یا) کسی که در ساعات شب در حال سجده و قیام به عبادت مشغول است و از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: آیا

۱. شرح این صفات هشت‌گانه را در تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۸۳ به بعد مطالعه فرمایید.

کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند». در حدیثی، که در تفسیر این آیه وارد شده، امام صادق علیه السلام فرمودند: «منظور از ﴿الَّذِينَ يَعْلَمُونَ﴾ ما اهل بیت هستیم، و مقصود از ﴿الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ دشمنان ما، و منظور از ﴿أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ شیعیان ما هستند که فرق میان ما و دشمنان ما را می‌دانند و راه ما را برگزیده‌اند».^۱

البته همان‌گونه که بارها گفته‌ایم، این‌گونه تفاسیر، بیان مصداق روشن و کامل آیه است، نه مصداق منحصر آن. بنابراین، مفهوم آیه به آنچه در روایت آمده منحصر نیست.

در ضمن این آیه شریفه را می‌توان از معجزات قرآن مجید به حساب آورد؛ زیرا این آیات زمانی نازل شد که جهل و نادانی در جزیره العرب موج می‌زد، تا آن‌جا که آن عصر را عصر جاهلیت عرب نامیدند و افراد قادر بر خواندن و نوشتن، بسیار محدود و انگشت‌شمار بودند^۲؛ به گونه‌ای که اگر کسی قصد داشت وصیت‌نامه‌ای بنویسد برای یافتن نویسنده وصیت‌نامه به زحمت می‌افتاد. و لذا در آیه کتابت دین می‌فرماید: «اگر نویسنده‌ای نیافتید دو شاهد بگیرید» ﴿وَأَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾.^۳ در چنان محیطی، سخن گفتن از علم و دانش و عالمان و دانشمندان و تعظیم و تکریم آگاهان و صاحبان عقل و اندیشه و اهمیت دادن به اولوالالباب، یک معجزه است و نباید به سادگی از کنار آن گذشت.

آیه ششم: تدبیر در آیات قرآن

آیه بیست و نهم سوره ص، ششمین آیه‌ای است که در این بخش، امام

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۹.

۲. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ص ۲۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

کاظم علیه السلام به آن استناد کرده است. می فرماید:

«كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند».

واژه «مبارک» در لغت عرب معنای متفاوتی دارد. در فارسی، این واژه در جایی به کار می‌رود که شادی و خوشحالی و نشاطی وجود دارد؛ ولی در لغت عرب، به نعمتی گفته می‌شود که مستمر و پایدار باشد. «بَرَكَ» در لغت عرب، به شتری گفته می‌شود که سینه‌اش را روی زمین می‌گذارد و استقرار و ثبات پیدا می‌کند، مبارک هم نعمت پایدار و ثابت و مستمر است. بنابراین، قرآن مجید نعمتی است مستمر و جاویدان که مردم در تمامی قرون و اعصار می‌توانند از آن بهره بگیرند.

البته استفاده از قرآن، به قرائت و تلاوت و حفظ آن خلاصه نمی‌شود، چون هدف اصلی، اندیشه و فهم و عمل به قرآن است.

به عبارت دیگر، قرآن مجید نسخه هدایت است و نسخه هدایت، تنها برای خواندن، نوشته نمی‌شود (هرچند تلاوت قرآن ثواب بسیار دارد) بلکه خواندن باید مقدمه عمل باشد و عمل، مایه سعادت است.

در ضمن، جمله پایانی آیه شریفه بر این مطلب دلالت دارد که چون قرآن با عقل هماهنگ است باعث تذکّر صاحبان خرد می‌شود. و لذا ما معتقدیم هر آنچه عقل حکم کند شرع نیز به آن حکم می‌کند و به آنچه شرع حکم می‌کند عقل نیز حکم خواهد کرد (کلّما حکم به الشرع حکم به العقل وکلّما حکم به العقل حکم به الشرع)^۱ بنابراین، عقل و شرع در راستای یکدیگرند. همان‌گونه که نورافکن و خورشید چنین هستند، با این تفاوت که محدوده عقل و نورافکن، محدودتر و محدوده خورشید و شرع، گسترده‌تر است.

۱. دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۵۲۶.

آیه هفتم: هدایت و تذکر

هفتمین آیه، آیه ۵۳ و ۵۴ سوره مؤمن است. توجه فرمایید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ * هُدًىٰ وَذِكْرًا لِأُولَى الْأَلْبَابِ»؛ و ما به موسی هدایت بخشیدیم، و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم. کتابی که مایه هدایت و تذکر برای خردمندان بود.

تفاوت «هدایت» و «تذکر» در این است که احکام و معارف کتاب‌های آسمانی برای مردم، در آن جا که نمی‌دانند و عقل و درکی درباره آن ندارند اسباب هدایت و در آن جا که می‌دانند و عقلشان آن را درک می‌کند مایه تذکر و یادآوری است. بنابراین، در یک جا تعلیم و تربیت و در جای دیگر تذکر و یادآوری و تقویت ادراکات عقلیه است.

آیه هشتم: پیوسته تذکر بده

آخرین آیه‌ای که امام کاظم علیه السلام در فراز دهم بر آن تکیه کرده، آیه ۵۵ سوره ذاریات است. خداوند می‌فرماید:

«وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و پیوسته تذکر بده، زیرا تذکر، مؤمنان را سود می‌بخشد.

در این آیه سخن از اولواالباب نیست، بلکه درحقیقت، تکمیل آیه قبل است. در آن جا کتاب‌های آسمانی را مایه هدایت و تذکر اولواالباب دانست و در این جا تذکر را به حال مؤمنان سودمند می‌داند. اگر این دو آیه را به هم ضمیمه کنیم نتیجه‌اش این می‌شود که ایمان، بدون تعقل و تفکر حاصل نمی‌شود و اگر حاصل شود پایدار نمی‌ماند. باید عقل و اندیشه را تقویت کرد تا ایمان، استقرار و ثبات پیدا کند.

به امید آن‌که از این تعالیم و کلمات ارزشمند امام کاظم علیه السلام بهره بگیریم و پایه‌های عقل و اندیشه خود را تقویت کنیم و در سایه آن به سعادت دنیا و آخرت دست یابیم.

فراز یازدهم:

امام کاظم علیه السلام در یازدهمین فراز حدیث، خطاب به هشام می فرماید:
«يَا هِشَامُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾^۱
يَعْنِي عَقْلٌ وَقَالَ: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۲ قَالَ: أَلْفَهْمَ وَالْعَقْلُ؛ اى هشام! خداوند
متعال در کتابش (قرآن مجید) می فرماید: «در این تذکری است برای آن کس که
قلب دارد». و منظور از قلب در این آیه عقل است. و (در جای دیگر) فرمود: «و ما
به لقمان حکمت دادیم». و منظور از حکمت (در این آیه شریفه) فهم و عقل
است».

در این فراز از حدیث، امام علیه السلام به دو آیه از قرآن که به عقل و عقلائیّت
پرداخته، اشاره کرده و توجّه هشام را به آنها جلب نموده است.

آیه اول: سرگذشت پیشینیان، مایه عبرت

آیه شریفه ۳۷ سوره ق که پس از آیات مربوط به سرگذشت پیشینیان قرار
گرفته، سرگذشت گذشتگان را برای کسانی که «قلب» دارند مایه تذکر و اندرز
می داند.

۱. سوره ق، آیه ۳۷.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۲.

منظور از «قلب» در این جا، بلکه در دیگر آیات قرآن، که از درک مسائل بحث می‌کند، همان «عقل» و شعور و ادراک است. در کتب لغت نیز یکی از معانی «قلب» همان «عقل» گفته شده است.

راغب در مفردات، قلب را در آیه مورد بحث به «علم و فهم» تفسیر کرده و در لسان العرب نیز می‌خوانیم که گاه «قلب» به معنای «عقل» به کار می‌رود.

امام کاظم علیه السلام نیز در روایت مورد بحث، قلب را به عقل تفسیر کرده است. واژه «قلب» در اصل، به معنای تغییر و تحوّل و به اصطلاح، دگرگونی و انقلاب است و از آن جا که فکر و عقل انسان دائماً در حال دگرگونی است به آن «قلب» گفته شده است. به همین دلیل، در آیات قرآن روی مسئله «سکینه و آرامش دل» یا «اطمینان قلب» تکیه شده است. مثلاً در آیه ۴ سوره فتح می‌خوانیم:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنین نازل کرد» و یا در آیه ۲۸ سوره رعد آمده است:

«أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد».

آری، تنها یاد خدا این موجود ناآرام (قلب) را آرامش می‌بخشد. تعبیر «أَلْقَى السَّمْعُ» به معنای «گوش را افکند» که در ادامه آیه مورد بحث آمده، کنایه از گوش دادن و نهایت دقت در استماع است. شبیه تعبیری که در فارسی داریم، می‌گوییم: «گوشم با شماست»؛ یعنی به خوبی به سخنان گوش می‌دهم. و کلمه «شهادت»، که در پایان آیه آمده، در این جا به معنای کسی است که حضور قلب دارد و به اصطلاح، دلش در مجلس است و با دقت مطالب را پیگیری می‌کند.

از مجموع آیه شریفه چنین استفاده می‌شود که دو گروه می‌توانند از این مواعظ، پند و اندرز بگیرند: نخست آن‌ها که دارای ذکاوت و عقل و هوشند و توانایی تحلیل مسائل را به طور مستقل دارند. دیگر، کسانی که در این حد و اندازه نیستند، اما می‌توانند «مستمع» خوبی برای دانشمندان باشند و با حضور

قلب به سخنان آن‌ها گوش فرا دهند و حقایق را از طریق ارشاد و راهنمایی آن‌ها فراگیرند.

آیه دوم: حکمت لقمان

در این آیه شریفه سخن از حکمت لقمان به میان آمده است. برای حکمت - همان‌گونه که قبلاً گفتیم - معانی فراوانی ذکر کرده‌اند، مانند: «شناخت اسرار جهان هستی»، «آگاهی از حقایق قرآن»، «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسایی خداوند».^۱

اما همه این معانی را می‌توان یک‌جا جمع کرد و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می‌گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود، مجموعه‌ای از معرفت و علم و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت است.

امام کاظم علیه السلام در این روایت می‌فرماید: «مراد از حکمت، فهم و عقل است». در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر آیه مورد بحث فرمود: «أوتيت معرفة إمام زمانه؛ حکمت این است که لقمان به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت».^۲

روشن است که هرکدام از این‌ها، یکی از شاخه‌های مفهوم وسیع حکمت محسوب می‌شود و با هم منافاتی ندارد.

به هر حال، «لقمان حکیم» به دلیل داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت. او هدف نعمت‌های الهی و کاربرد آن‌ها را می‌دانست و آن‌ها را دقیقاً در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می‌بست و اساساً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیزی در جای خود». بنابراین، «شکر» و «حکمت» به یک نقطه بازمی‌گردند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶.

۲. نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۹۶.

فراز دوازدهم:

امام کاظم علیه السلام در فراز دوازدهم حدیث هشام، خطاب به وی می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ لِقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ: تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ وَإِنَّ الْكَيْسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرٌ؛ أَي هِشَامُ! لِقْمَان (حكيم)^۱ خطاب به فرزندش گفت: در مقابل حق، متواضع و فروتن باش تا عاقل‌ترین مردم باشی و بی‌شک افراد هوشیار و متواضع در برابر حق، زیاد نیستند».

راه دست یافتن به جایگاه بالاتر عقل

در بخش‌های گذشته، اهمیت و ارزش عقل بیان شد. امام علیه السلام در این بخش، راه عاقل‌تر شدن را بیان می‌کند و آن را تواضع و فروتنی در برابر حق می‌شمارد.

۱. در بعضی از تواریخ آمده که لقمان، غلامی سیاه از مردم سودان یا مصر بود و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت. وی از همان آغاز به راستی سخن می‌گفت و در امانت خیانت نمی‌نمود و در اموری که به او مربوط نبود دخالت نمی‌کرد. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «بی‌تردید لقمان، پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می‌داشت، و خدا نیز او را دوست داشت و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود». امام صادق علیه السلام درباره حکیم بودن لقمان می‌فرماید: «به خدا سوگند حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به دلیل نسبت و مال و جمال و جسم او نبود، بلکه او مردی بود که در انجام دادن فرمان خدا قوی و نیرومند بود و از گناه و شبهات اجتناب می‌کرد». (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴ به بعد).

خداوند متعال از دو طریق حق را بیان کرده است: یکی از طریق عقل و اندیشه، که هرچند شعاع آن محدود و گستره آن کم است، اما قابل اعتماد می‌باشد. دیگر، از طریق وحی، که این مأموریت را ۱۲۴ هزار نفر^۱ از پیامبران الهی انجام داده‌اند.

موانع رسیدن به حق

بسیاری حق را دیدند و نپذیرفتند؛ چون مواعی وجود دارد که مانع رسیدن به حق می‌شود. این موانع گاه سبب می‌شود پرده و حجابی بر روی عقل انسان بیفتد و نتواند حق را ببیند و بدتر، این‌که گاه آن موانع، باطل را زینت داده و به جای حق جلوه می‌دهد و در نتیجه حق پنهان می‌شود.

ما درباره این موانع به‌طور مشروح در پیام قرآن (ج ۱، ص ۳۱۶ به بعد) بحث کرده‌ایم که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. **هوای نفس**؛ یکی از موانع وصول به حق، هوای نفس است. در آیه شریفه

۲۳ سوره جاثیه به این مانع اشاره شده است. توجه فرمایید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این‌که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؟ با این حال، غیر از خدا چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!».

یکی از زشت‌ترین اعمال، قتل نفس و از آن زشت‌تر، کشتن انسان بی‌دفاع و از آن بدتر، کشتن فرزند است. عرب جاهلی به قدری آلوده هوای نفس شده بود که فرزند بی‌دفاعش را زنده به گور می‌کرد و به آن افتخار می‌نمود. چراکه هوای نفس، زشتی را برای انسان تزئین می‌کند و زیبا جلوه می‌دهد.

۱. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۳۷ (باب ۳۷۷۳، ح ۱۹۱۹۵).

در آیه ۱۶ سوره طه می خوانیم: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى»؛ پس مبادا کسی که به آن (قیامت) ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد، که هلاک خواهی شد!».

در این جا هم هوای نفس مانع پذیرش حق شده است.

۲. **حُبّ مقام و مال**؛ پیامبران یکی پس از دیگری مبعوث می شدند و هرکدام با ادله متقن و معجزات روشن و انکارناشدنی، مردم را به یکتاپرستی دعوت می کردند. اما فرعون ها و نمرودها و مانند آنها دعوت پیامبران را نمی پذیرفتند؛ چون مانع جاه و مقام و ثروت نامشروع آنها بود. و لذا حُبّ دنیا سرآمد تمام گناهان شمرده شده است.^۱

۳. **تعصّب های بی جا**؛ یکی دیگر از موانع رسیدن به حق، تعصّب های خشک و بی جا است؛ تعصّبات خشک و کور و کر که هیچ منای معقولی ندارد. چنین انسان هایی همه حقایق را می بینند، ولی بهانه تراشی می کنند.

در آیات ۹۱ تا ۹۳ سوره اسراء نمونه هایی از این تعصّبات و بهانه جویی ها بیان شده است. مشرکان به پیامبر اسلام ﷺ گفتند:

«ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی. یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و نهرها در لابه لای آن جاری کنی، یا قطعات (سنگ های) آسمان را - آن چنان که می پنداری - بر سر ما فرود آری، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری، یا برای تو خانه ای پرنقش و نگار از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، حتی اگر به آسمان روی ایمان نمی آوریم، مگر آن که نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم!».

غیر از مورد اول، بقیه تقاضاهای آنها سودی برایشان نداشت؛ بلکه صرفاً بهانه جویی بود. راستی اگر با تقاضای آنها موافقت و قطعات سنگ از آسمان

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۳، ح ۸۶ و ص ۵۴، ح ۹۷.

نازل می‌شد، آن‌ها نابود می‌شدند و دیگر وجود نداشتند که ایمان بیاورند. در تقاضای دیگر، بسیار متکبرانه برخورد کردند؛ زیرا نگفتند: ما را نزد خدا و ملائکه ببر، بلکه گفتند: خدا و ملائکه را نزد ما بیاور! اگر انسان، اهل منطق باشد و از هوای نفس و حبّ مقام و مال و ثروت دوری کند و اهل تعصّب و عناد و لجاج نباشد، ایمان می‌آورد. زیرا بهتر از قرآن، دلیل و برهان و معجزه‌ای وجود نداشت که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آن‌ها بیاورد.

موضع‌گیری‌های مختلف در برابر حق

انسان‌ها در برابر حق مختلفند: بعضی کاملاً تسلیم حَقُّند. برخی، آن‌مقدار از حق را که در راستای منافعشان باشد می‌پذیرند و به آنچه که در تعارض با مطامع و منافع آن‌هاست تن نمی‌دهند. انسان باید خالی از کبر و غرور و تعصّب و هواپرستی و حبّ جاه و مقام باشد تا کاملاً در برابر حق تسلیم شود.

اگر در دنیای کنونی صدای حق طلبان دنیا به جایی نمی‌رسد و گوشی بدهکار آن نیست، به این دلیل است که صاحبان آن گوش‌ها موانع حق را از جلوی پای خود کنار نزده‌اند. عجیب این‌که دنیاپرستان در آن‌جا که حق به ضررشان باشد آن را دور می‌زنند حتی اگر خودشان هم تصویب کرده و به صورت قانون درآورده باشند. آزادی‌هایی که جز توحّش نمی‌توان نامی بر آن گذاشت و چون در راستای منافع آن‌هاست مورد قبول است، امّا آزادی‌هایی که انبیا و پیامبران آورده‌اند و هماهنگ با فطرت انسان است، چون در تعارض با منافع آن‌ها و مخالف با هوی و هوسشان است، پذیرفتنی نیست!

امیدواریم در این دنیای پرغوغا بتوانیم موانع شناخت حق را از مقابل دیدگان خود و نسلمان کنار بزنیم و در برابر حق تسلیم شویم و جزء اقلیتی باشیم که لقمان حکیم با عنوان «کیس» از آن‌ها یاد کرده است.

تصویری گویا از دنیا

در قسمت دوم از فراز دوازدهم روایت، چنین آمده است:

«يَا بَنِي! إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، وَحَشْوَهَا الْإِيمَانَ، وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ، وَقَبِيمُهَا الْعَقْلَ، وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ، وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ؛ اى فرزندم! دنیا (همچون) دریای عمیق و گودی است که (اقوام و ملل) و انسان‌های مختلفی در آن غرق شده‌اند، لذا باید (برای نجات خویش) کشتی‌ای از تقوا آماده کنی که زاد و توشه‌اش ایمان، و نیروی محرکه و بادبان‌هایش توکل و ناخدای آن عقل و دلیل و راهنمای آن علم و لنگرش صبر باشد».

همان‌گونه که گذشت، موانع مختلفی از قبیل هوای نفس، تکبر و تعصب و خودخواهی، منافع مادی و جناحی و مانند آن، باعث می‌شود که انسان‌ها تسلیم حق نشوند.

یکی دیگر از موانع و حجاب‌ها، وابستگی به دنیاست، که در این بخش از روایت به آن پرداخته شده است.

دنیا در روایات به امور مختلفی تشبیه شده است؛ از جمله:

۱. مزرعه؛ در روایتی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ».^۱
۲. پل؛ در حدیث دیگری به نقل از حضرت مسیح عليه السلام آمده است: «الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ».^۲
۳. مسجد؛ در روایت دیگر به نقل از حضرت علی عليه السلام آمده است: «الدُّنْيَا ... مَسْجِدٌ أَجْبَاءُ اللَّهِ».^۳
۴. دانشگاه؛ در حدیثی از همان حضرت می‌خوانیم: «الدُّنْيَا ... دَارٌ مَوْعِظَةٌ».^۴

۱. میزان الحکمه، باب ۱۲۱۲، ح ۵۷۴۷ (ج ۳، ص ۱۱۹۳).

۲. همان، باب ۱۲۵۹، ح ۶۰۳۳ (ج ۳، ص ۱۲۳۷).

۳. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۲۵، ح ۱۱۹.

۴. همان، ج ۷۳، ص ۱۲۹، ح ۱۳۵.

۵. میدان تمرین؛ حضرت علی علیه السلام فرمود: «الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ، وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ؛ دنیا، میدان تمرین، و قیامت، مرکز اجتماع برای مسابقه نهایی و بهشت، جایزه بزر آن است»^۱.

در روایت مورد بحث نیز دنیا به دریای عمیقی تشبیه شده که بدون داشتن کشتی مطمئن با شرایط و ویژگی خاص، نمی توان به سلامت از آن عبور کرد؛ چراکه دریا خطرات فراوانی دارد که بدون آشنایی با آن ها و داشتن آمادگی کافی برای مقابله، عبور از آن کار بسیار خطرناکی است. از جمله خطرهای دریا می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. امواج سهمگینی که گاه کشتی های غول پیکر را درهم شکسته و نابود می کند.
 ۲. گرداب هایی که بر اثر چرخش آب دریا به گرد خود، پیدا می شود و ممکن است کشتی ها را در کام خود فرو برد.

۳. گم کردن راه نیز خطری است که دریانوردان را تهدید می کند و لذا معمولاً کشتی ها از مسیرهایی که به سواحل نزدیک تر است حرکت می کنند.

۴. نداشتن نیروی محرکه و بادبان های کافی نیز کشتی را از حرکت می اندازد.
 حضرت لقمان^۲ به فرزندش توصیه می کند که برای نجات از این خطرات بزرگ کشتی ای بسازد که دارای ارکان پنج گانه باشد، چراکه کشتی، یک: به ناخدا نیاز دارد. دو: دلیل راه و راه بلد می خواهد. سه: به یک نیروی محرکه قوی احتیاج دارد. چهار: نیروی بازدارنده ای که هر زمان طوفانی رخ داد و نیاز شد، بتوان آن را متوقف کرد. برای این منظور، از طناب محکم و بلندی که سر آن قلاب قوی چند پری داشت استفاده می کردند. و پنج: به زاد و توشه نیاز دارد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶.

۲. لقمان حکیم هر چند پیامبر نبود؛ ولی انسانی عالم، زاهد، حکیم و مخالف هوای نفس بود که خداوند قلبش را نورانی کرد و تا آن جا پیشرفت کرد که خداوند در قرآن مجید و حضرات ائمه علیهم السلام در روایات، کلمات او را به کار برده اند. و ما انسان ها اگر نتوانیم به مقام معصومین علیهم السلام برسیم؛ می توانیم همچون لقمان حکیم شویم.

کشتی نجات لقمان

لقمان حکیم سپس ارکان پنج‌گانه کشتی مذکور را، که جنس آن از تقواست، چنین معرفی می‌کند:

۱. زاد و توشه در کشتی‌های مسافری، مواد غذایی و در کشتی‌های باری، مال‌التجاره است؛ ولی در کشتی لقمان، ایمان به پروردگار یکتاست، که بر هر چیزی قادر است.

۲. نیروی محرکه کشتی و بادبان‌های آن، توکل بر خداوند است. بسیاریند کسانی که با وسواس، امروز و فردا می‌کنند و هیچ‌گاه به مقصد نمی‌رسند، اما کسانی که وسواس را کنار گذاشته، توکل بر خدا نموده و عاقلانه حرکت می‌کنند، به مقصد می‌رسند.

۳. ناخدای این کشتی، عقل است؛ همان چیزی که تمام این روایت برای بیان اهمیّت آن ذکر شده است.

۴. راهنما و دلیل راه کشتی، علم و آگاهی است. باید از علم و دانش استفاده کرد و کشتی را به مقصد رساند.

۵. لنگر و نیروی بازدارنده کشتی، صبر است. دنیا حوادث تلخ و شیرین بسیاری دارد. ناکامی‌ها، شکست‌ها، بیماری‌ها، حوادث طبیعی و غیر طبیعی هولناک، فراق و جدایی‌ها و مانند آن، لازمه زندگی دنیاست و چاره همه آن‌ها صبر است. اگر انسان، ناشکیبا باشد نمی‌تواند در برابر مشکلات بایستد و قامت خود را افراشته نگه دارد.

طوفان‌های جهان معاصر

دنیای امروز ما طوفانی تر از هر زمان است. به سه نمونه از این طوفان‌ها توجه فرماید:

۱. طوفان مفاسد اخلاقی

۱۷ هزار کانال تلویزیونی از طریق ماهواره قابل دریافت است که ۹۹٪ آن فاسد و مُفسد و مخرب اخلاق است و عملاً سعی در متلاشی کردن خانواده‌ها و بی‌هویت نمودن جوانان دارند. در هیچ عصر و زمانی دامنه مفاسد اخلاقی این‌قدر گسترده و آلات و ابزار فساد این‌قدر وسیع و در دسترس همگان نبوده است.

۲. طوفان مشکلات اقتصادی

عده‌ای جهان‌خوار، دنیا را می‌بلعند و از پرخوری خوابشان نمی‌برد، و جماعت زیادی از درد فقر و گرسنگی نمی‌توانند بخوابند! هر شب ده‌ها یا صدها میلیون انسان، گرسنه می‌خوابند. کودکان بر اثر سوء تغذیه بیمار شده و بیماران به دلیل دسترسی نداشتن به دارو می‌میرند.

۳. طوفان جنگ‌ها و درگیری‌ها

نان عده‌ای از غارتگران و جنگ‌طلبان دنیا، در جنگ و خونریزی و درگیری است. لذا در مناطق مختلف دنیا به بهانه‌های واهی شعله جنگ را می‌افروزند تا بتوانند سلاح‌هایشان را به فروش برسانند. کسانی که در آمریکا و کشورهای مشابه دائماً بر طبل جنگ می‌کوبند، انسان‌نمایی هستند که برای جمع‌آوری ثروت بیشتر حاضرند جان عده زیادی از مردم گرفته شود!

در این طوفان‌های سهمگین، پناهگاهی جز خداوند و تعلیمات انبیا، به‌ویژه معارف اسلام، وجود ندارد. آری، برای حل مشکلات سه‌گانه مذکور و دیگر مشکلات مشابه هیچ راه مطمئنی جز آنچه گفته شد، نیست. اگر از کشتی دین، با ویژگی‌هایی که لقمان حکیم گفته، عاقلانه استفاده نکنیم غرق می‌شویم.

فراز سیزدهم:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَدَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيئَةٌ وَمَطِيئَةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُعُ وَكَفَى بِكَ جَهْلًا أَنْ تَرْكَبَ مَا نُهَيْتَ عَنْهُ؛ أَي هِشَامُ! بَرَى هِرْ چيزی دليل و نشانه‌ای است، و دليل و نشانه عقل اندیشیدن است، و نشانه اندیشیدن سکوت و خودداری (از سخنان ناروا) است. و برای هر چیزی مرکبی است، و مرکب عقل تواضع است، و برای نادانی تو همین بس که مرتکب کاری شوی که از آن نهی شده‌ای.»

همان‌گونه که قبلاً گفتیم، تمام این حدیث طولانی بر محور عقل و عقلانیت دور می‌زند و در این فراز، از زاویه دیگری به عقل نگاه شده و نشانه عقل و اندیشیدن بیان گشته تا هرکس عیار عقل و اندیشه‌اش را با آن محک بزند؛ همان‌گونه که می‌توان با این مقیاس، میزان عقل و فکر دیگران را نیز اندازه گرفت. به زندگی فرد مورد نظر نگاه کن، اگر در همه چیز؛ در مسائل دینی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، تربیتی، رسانه‌ای، و خلاصه در همه اعمال و رفتار و موضع‌گیری‌ها و سخنانش، عقل و فکر حاکم باشد، نشانه عقلانیت اوست و می‌توان به وی اعتماد کرد، وگرنه عاقل و قابل اعتماد نیست.

تفکر، در قرآن

اسلام به تفکر و اندیشیدن اهمیت بسیار زیادی داده است، تا آن‌جا که

می‌توان اسلام را «دین اندیشه و تفکر» نامید. آیات متعددی از قرآن، و روایات فراوانی از معصومان علیهم‌السلام مؤید این مطلب است.

از آیات قرآن کافی است به آیه شریفه ۴۶ سوره سبأ اشاره کرد، که می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...»؛ بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید...».

طبق این آیه شریفه، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مردم یک دستور مهم داده و یک موعظه اساسی کرده، که همه‌چیز در آن است. سعادت دنیا و آخرت، آرامش هر دو جهان، انسانیت، سلامتی، تندرستی و خلاصه تمام خیرات در آن وجود دارد و آن این‌که «به‌صورت گروهی یا انفرادی قیام کنید و اندیشه خود را به کار گیرید» اگر فکر و اندیشه به کار گرفته شود، خواهید فهمید که شرک و بت‌پرستی و اختلاف و درگیری و منازعه، مایه شقاوت و بدبختی، و توحید و یکتاپرستی و اتحاد و دوستی، مایه موفقیت و پیشرفت است.

تفکر، در روایات

به سه نمونه از روایات، که درباره ارزش اندیشیدن سخن می‌گویند، توجه فرمایید:

۱. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ؛ فکر و اندیشه، همچون آینه، صاف (و خالی از غبار) است».^۱

انسان به وسیله آینه می‌تواند تمام عیوب ظاهریش را ببیند و در پی رفع آن برآید. با آینه فکر نیز می‌توان عیوب اجتماع را دید، به شرط این‌که غبار و زنگار نگرفته باشد. هوی و هوس‌ها، حب و بغض‌ها، تکبرها و تعصب‌ها، زنگارهای آینه فکرنده.

۱. میزان الحکمه، باب ۳۲۵۲، ح ۱۶۲۰۸ (ج ۸، ص ۳۲۶۱).

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «الْفِكْرُ مِرْآةُ الْحَسَنَاتِ وَكَفَّارَةُ السَّيِّئَاتِ؛ فکر کردن و اندیشیدن آینه نیکی‌ها و کفاره گناهان است».^۱

آری، راه رسیدن به حسنات و جبران گناهان و سیئات، فکر کردن است. جاده حسنات و ترک سیئات، به فکر و اندیشه منتهی می‌شود.

۳. امام رضا علیه السلام فرمود: «لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ؛ عبادت، (تنها) نماز و روزه زیاد نیست، بلکه اندیشه و تفکر در دستورات پروردگار است».^۲

معیار قبولی نماز و روزه هم، فکر و اندیشه است. به همین دلیل در روایات آمده: که آن مقدار از نماز پذیرفته می‌شود که همراه حضور قلب باشد. (إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ).^۳ و در حدیث دیگر می‌خوانیم: «حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ»^۴ یعنی افطار متفکرانه، از روزه‌های مستحبی روزه‌داران بی‌فکر ارزشمندتر است.

متأسفانه دنیای امروز دنیای اندیشه نیست. اگر فکر و اندیشه بر جهان امروز حاکم بود، بشر بیشترین فکرش را صرف ساخت و نگهداری سلاح‌های کشتار جمعی نمی‌کرد. اگر فکر حاکم بود، تجارت مواد مخدر، جزء چند تجارت دست‌اول نبود. اگر فکر حاکم بود، خرید و فروش انسان در عصر اتم بی‌معنا بود. و خلاصه اگر فکر حاکم بود، خیلی از چیزها تغییر می‌کرد.

نشانه تفکر

امام کاظم علیه السلام در ادامه روایت و برای جلوگیری از ادعای دروغین مدعیان

۱. میزان الحکمه، باب ۳۲۵۲، ح ۱۶۲۱۰ (ج ۸، ص ۳۲۶۱).

۲. میزان الحکمه، باب ۳۲۵۳، ح ۱۶۲۱۲ (ج ۸، ص ۳۲۶۱).

۳. همان، باب ۲۲۹۰، ح ۱۰۶۳۶ (ج ۵، ص ۲۱۶۵).

۴. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۳ و ج ۹۶، ص ۲۹۴.

تفکر و اندیشه، فرمود: «فکر و اندیشه نشانه و علامتی دارد، و سکوت، نشانه تفکر است».

پرحرفی نشانه کم‌عقلی یا سبب کم‌عقلی است، آن‌ها که سکوت اختیار می‌کنند و جز به مقدار لازم سخن نمی‌گویند، افراد هوشمندی هستند. در روایتی می‌خوانیم:

«با مؤمنی دوست شوید که سکوت می‌کند و کمتر سخن می‌گوید» (إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادُّوْا مِنْهُ).^۱

نتیجه این که باید سعی کنیم زندگی خود را بر محور فکر و اندیشه بسازیم و از رقابت‌های بی‌دلیل، چشم و هم‌چشمی‌ها، تجمل‌پرستی‌ها، غرب‌زدگی‌ها و مانند آن، که نشانه بی‌فکری است، اجتناب ورزیم.

نمونه‌ای از متفکران

در تاریخ، افراد متعددی را سراغ داریم که با اندکی فکر و اندیشه، انقلابی در زندگی خود ایجاد کرده و راه سعادت را یافته و عاقبت به خیر شده‌اند. حرّ بن یزید ریاحی، فرمانده سپاه عمر بن سعد، یکی از این افراد است. او فرمانده لشکر دشمن بود، ولی فدایی امام حسین علیه السلام شد. وی فاصله این دو حالت متناقض را با تفکر و اندیشه طی کرد و این تصمیم مهم باعث ماندگاری نام او در تاریخ شد. حرّ بن یزید به‌هنگام اندیشیدن در عاقبت جنگ علیه فرزند رسول خدا، حضرت امام حسین علیه السلام، با خود نگفت: اکثریت با یزیدند و نباید اکثریت را رها کرد و به اقلیت صالح پیوست. وی در بحبوحه نبرد عقل و هوای نفس نگفت: خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو. بلکه عقلش بر نفسش غلبه کرد و گفت: «هم‌رنگ جماعت شدن رسوایی است» و در پی این تفکرات، شجاعانه تصمیم گرفت و به اردوگاه امام حسین علیه السلام پیوست.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۵۴ و ج ۷۸، ص ۳۱۲.

انسان وقتی متوجه شد مسیری را خطا می‌رود باید توقف کند و شجاعانه تصمیم بگیرد که در مسیر صحیح حرکت کند.

در حال حاضر قسمت مهمی از ثروت کشور به سیگار و دود تبدیل می‌شود و ارمغان آن بیش از ۱۲۰ نوع بیماری، و تعداد خیره‌کننده‌ای مر و میر است.^۱ اگر هم وطنان سیگاری لحظه‌ای با خود خلوت کرده و همانند حر بن یزید ریاحی بر هوای نفس پا گذاشته و تصمیم جدی و شجاعانه‌ای برای ترک سیگار بگیرند، هم خود را نجات می‌دهند و هم به خانواده و جامعه کمک می‌کنند.

۱. شرح بیشتر دربارهٔ مضرات دخانیات را در کتاب ما «سیگار، پدیدهٔ مرگبار عصر ما» مطالعه فرمایید.

فراز چهاردهم:

امام کاظم علیه السلام در فراز چهاردهم روایت هشام می فرماید:
«يَا هِشَامُ! مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَّا لِيَعْبُدُوا عَنِ اللَّهِ؛ أَي هِشَامُ!
خداوند تمام انبیا و پیامبرانش را فرستاده تا مردم خدا را با عقل و خردشان
بشناسند».

هدف از بعثت انبیا

از این بخش روایت استفاده می شود که اساس دعوت انبیا، فعال کردن عقل
انسان ها برای مهم ترین مسئله زندگی، یعنی خداشناسی است؛ لذا پیامبران بر
دلیل عقلی تکیه می کردند و در بسیاری از آیات خداشناسی قرآن مجید نیز بر
ادله عقلی تکیه شده است.

خداوند در این کتاب آسمانی بی نظیر، گاه دست مردم را گرفته و آن ها را به
سیر در آسمان ها و تفکر درباره کهکشان ها و خورشید و ماه و دیگر اجرام
آسمانی تشویق می کند، و گاه آن ها را به اعماق وجود خودشان برده و با عجایب
فراوانی روبرو کرده و از این طریق بر معرفتشان می افزاید. این دعوت آن قدر
فراگیر می شود که در همه حال حتی به هنگام استراحت و خوابیدن از آن ها

می خواهد که ببیندیشند.^۱

بنابراین، هدف از رسالت انبیا، فعال کردن عقل ها برای شناخت خداست.

ثمرات سه گانه فعال سازی عقل

امام کاظم علیه السلام در ادامه روایت، سه فایده برای فعال سازی عقل بیان می کند:

۱. «فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً؛ کسانی بیش از همه دعوت انبیا را

می پذیرند که معرفت بیشتری به خدا داشته باشند».

۲. «وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً؛ و کسانی بیش از همه به اوامر الهی تن

می دهند که از عقل و خرد بیشتری بهره برده باشند».

چون انسان عاقل می داند که خداوند، بی نیازترین و عالم ترین و حکیم ترین موجودات است و اگر خدای عالم و حکیم و بی نیاز، به بندگان امر و نهی کند، حتماً منافع آن ها را در نظر گرفته است. و وقتی با عقل خود فهمید که اوامر و نواهی الهی به مصلحت اوست، بیشتر به آن عمل می کند.

۳. «وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ و کسانی که عقلشان کامل تر

باشد مقام و منزلتشان در دنیا و آخرت در پیشگاه خداوند بالاتر است».

بنابراین، هر اندازه عقل، بیشتر، میزان اطاعت پذیری از انبیا بالاتر، و هر قدر

میزان اطاعت پذیری از انبیا بالاتر، اطاعت از فرمان الهی قوی تر، و هرچه اطاعت

از فرمان الهی قوی تر، درجات انسان عالی تر خواهد بود.

گوهر گران بهای عقل

عقل، گوهر ارزشمند و گران بهایی است که در آیات قرآن و روایات اسلامی،

توجه بسیاری به آن شده است که به عنوان نمونه به چند روایت کوتاه اشاره

می شود:

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۹۱.

۱. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ؛ بی شک ثواب (اعمال) به مقدار عقل (انجام دهنده آن اعمال) است»^۱.
 از این روایت استفاده می شود که کمیت مهم نیست، بلکه کیفیت عمل اهمیت دارد و کیفیت، زاییده عقل است. اگر انسان عاقل تمام عبادات را انجام دهد می گوید: «مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ؛ تو را آن گونه که شایسته توست عبادت نکردم»^۲. و اگر تمام درجات معرفت را طی کند می گوید: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ؛ آن گونه که حق معرفت توست، شناخت پیدا نکردم»^۳. اما انسان های جاهل و نادان با مختصر عملی مغرور شده و دچار توهّم می گردند. روزی، شخصی از این دسته افراد، پس از مقداری عبادت، برای خود ولایت تکوینی قائل شد. تصوّر کرد که اگر به فلان ماشین دستور توقّف دهد از حرکت باز می ایستد! اما چنین نشد و به خیال و توهّم پوچ خود پی برد.
 آری! انسان عاقل به کیفیت عمل توجه دارد، اما عبادت جاهل عاری از کیفیت است.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تَوَمُّ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ؛ خواب (و استراحت) عاقل، از بیداری (و شب زنده داری) جاهل ارزشمندتر است»^۴.
 تاریخ، افراد عابدی را نشان می دهد که عبادتشان همراه با تعقل و تفکر و از روی معرفت و شناخت نبود و لذا به عاقبت بسیار بدی دچار شدند. نمونه بارز آن ها، خوارج نهروانند.

شبی حضرت علی علیه السلام و کمیل بن زیاد از یکی از کوچه های کوفه عبور می کردند که صوت قرآن مردی از درون خانه ای توجّه آن حضرت را به خود جلب کرد. آن شخص این آیه را با صدای زیبا تلاوت می کرد:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲ (کتاب العقل والجهل، ح ۸).

۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۱۵ و ۲۱۷.

۳. همان، ج ۶۹، ص ۲۹۲.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۱.

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ»؛ آیا (چنان کسی با ارزش است یا) کسی که در ساعات شب در حال سجده و قیام به عبادت مشغول است و از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟!^۱

کمیل از روحانیت و معنویت او لذت برد، بی آن‌که چیزی بر زبان جاری کند. حضرت به او فرمود: «سروصدای این مرد مایهٔ اعجاب تو نشود، او اهل دوزخ است!». بعد از پایان جنگ جمل، حضرت به همراه کمیل بن زیاد و عده‌ای دیگر، از میان کشته‌های دشمن عبور می‌کردند. ایشان، بالای سر یکی از کشته‌ها ایستاد و خطاب به کمیل فرمود: «این همان شخصی است که صوت قرآنش در دل شب توجه تو را به خود جلب کرده بود!» کمیل حضرت را بوسید و استغفار کرد.^۲

۳. امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ دقت خداوند دربارهٔ حساب و کتاب بندگان در روز قیامت، به میزان عقل و فکر آن‌ها در دنیا بستگی دارد».^۳

چه گوهر گران‌بهایی است عقل، و چقدر در دنیای امروز کمیاب است. گاه تصوّر می‌شود که سران دنیای کنونی از عالم‌ترین و عاقل‌ترین مردمند، در حالی که متأسفانه چنین نیست، بلکه از جاهل‌ترین و کم‌عقل‌ترین افراد بشرند! آیا کسانی که زرادخانه‌های خود را به قدری پر از بمب‌ها و سلاح‌های ویرانگر کرده‌اند که به وسیلهٔ آن می‌توانند هفت بار تمام مردم کرهٔ زمین را نابود کنند، عاقلند؟ یا عاقل کسی است که با مذاکره و گفتگو مشکلات و سوءظن‌ها را برطرف کرده و این بودجهٔ هنگفت را صرف نیازهای مردمش می‌کند؟ آیا کسانی که با تولید و پخش مواد مخدر در سراسر جهان فقط به فکر

۱. سورهٔ زمر، آیهٔ ۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۱۸.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۷.

پرکردن جیب خود هستند و سوغاتی جز ضعف و ناتوانی و ازهم گسیختگی برای مردم نمی آورند، عاقلند؟ یا کسانی که به جای این کار بسیار زشت، به فکر اصلاح و تقویت مردم و برآوردن حاجات اولیّه آنها هستند؟ به راستی که عقل گوهر گران بها و کمیابی است و لذا خداوند پیامبران را برای فعال کردن عقول مردم، به رسالت مبعوث کرد.

فراز پانزدهم:

امام کاظم علیه السلام در ادامه حدیث هشام فرمودند:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَحُجَّةَ بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَّةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛ أَي هِشَامُ! خَدَاوَنَد مَتَعَال بَرَى مَرْدَمِ دُو حَجَّتِ (دو وسیله تشخیص حق از باطل) قَرَار دَادَه اَسْت. حَجَّتِی دَر ظَاهِر وَحَجَّتِی دَر بَاطِن. حَجَّتِ ظَاهِرِی، اَنبِیَا وَرَسُولَانِ وَ اِمَامَانِ علیهم السلام هَسْتَنَد وَ حَجَّتِ بَاطِنِی، خَرْد وَ عَقْل مَرْدَمِ اَسْت.»

قاعده لطف

در علم کلام (اصول عقاید) قاعده‌ای وجود دارد به نام قاعده لطف، که خلاصه آن به شرح زیر است:

کسی که کاری را از دیگری می‌خواهد، باید مقدماتش را در اختیار او قرار دهد. معنا ندارد من از کسی کاری را بخواهم، ولی ابزارش را در اختیار او قرار ندهم، که در این صورت کار قبیح و زشتی انجام شده است. بنابراین، خداوندی که ما را آفریده و به ما دستور حرکت به سوی سعادت و رستگاری داده، به مقتضای قاعده لطف باید ابزار و وسایل وصول به سعادت را نیز در اختیار ما بگذارد و اگر ذی‌المقدمه‌ای را بدون در اختیار قراردادن مقدمه طلب کند، قبیح

است. طبق این قاعده، از آنجا که خداوند ما را برای تکامل آفریده، اسباب تکامل را نیز در اختیارمان نهاده است.

امام کاظم علیه السلام در این بخش از روایت به همین مطلب اشاره دارد. می‌فرماید: خداوند برای سعادت و رستگاری بشر و رسیدن به قلّه‌های تکامل، دو وسیله مهم را که همان عقل (حجّت باطن) و پیامبران (حجّت ظاهر) است در اختیار بشر قرار داده است. خوشا به حال آنان که با استفاده از این دو ابزار، راه را از چاه شناخته و مسیر صحیح را برگزیده‌اند.

در این جا مباحث مختلفی مطرح است که به چند مورد آنها اشاره می‌شود:

۱. هماهنگی تکوین و تشریح

حجّت ظاهری (پیامبران و امامان علیهم السلام) از عالم تشریح، و حجّت باطنی (عقل) از عالم تکوین، هر دو کار خداست. آیا ممکن است این دو دستگاه با هم تضاد و ناهماهنگی داشته باشند؟ آیا در امور تکوینی چیزی برخلاف تشریح یافت می‌شود؟ آیا در قانون شریعت (تشریح) چیزی برخلاف تکوین وجود دارد؟ با توجه به حکمت خداوند، در کارها و دستورات وی تناقضی یافت نمی‌شود، به همین دلیل هرچه در شریعت اسلام آمده، ریشه‌ای در آفرینش انسان و جهان دارد. امکان ندارد قانونی در تکوین ریشه نداشته باشد و شریعت آن را بر انسان تحمیل کند. کلام امام کاظم علیه السلام به همین مطلب اشاره دارد که خداوند از یک سو پیامبران و امامان علیهم السلام را به همراه قوانین تشریح فرستاد و از سوی دیگر در درون انسان‌ها عقلی که با آن هماهنگ است به ودیعه نهاد.

۲. اقسام قوانین تشریح و تکوین

قوانین شریعت و تکوین دو بخش دارد:

الف) در بخش اول، کلیات و جزئیات را درک می‌کند، به گونه‌ای که اگر

حتی انبیا و پیامبران علیهم السلام هم نمی آمدند عقل برای درک آن‌ها مشکل نداشت. حُسن عدالت و قُبْح ظلم، از جمله مسایلی است که عقل، آن را با تمام شاخ و برگ هایش درک می‌کند. بنابراین، انبیا این بخش از ادراکات عقلیه را تأیید و تقویت می‌کنند. آیاتی از قبیل: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»^۱ و «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^۲ درحقیقت، تأیید و تقویت ادراکات عقلیه درباره حسن احسان و قبح ظلم است.

ب) بخش دوم، اموری است که عقل، کلیات آن را درک می‌کند، اما به جزئیات آن پی نمی‌برد و شرع، حکم جزئیات آن را بیان می‌کند. مثلاً عقل درک می‌کند که اغنیا و ثروتمندان باید نیاز فقرا و مستمندان جامعه را برطرف کنند، و گرنه جامعه مختل شده و به بی‌نظمی‌ها و دشمنی‌ها و کینه‌ورزی‌ها مبتلا می‌گردد. اما این که این کمک‌ها چگونه باشد؟ به چه اموالی تعلق گیرد؟ مقدار و اندازه آن چقدر باشد؟ به چه افرادی پرداخت؟ مدت زمان آن چقدر باشد؟ و دیگر جزئیات آن را عقل درک نمی‌کند، و لذا شرع عهده‌دار آن می‌شود.

یا عقل درک می‌کند که اموال میت به نزدیک‌ترین بستگانش می‌رسد، اما این که آیا دولت هم می‌تواند از ارث مالیات بگیرد؟ سهام هریک از ورثه چه مقدار است؟ آیا همه ورثه از تمام اموال میت سهم می‌برند یا از بخش خاصی از آن و جزئیاتی مانند این‌ها، از قلمرو عقل خارج است و به قوانین شرع نیاز دارد. خلاصه این که عقل، اصل و اساس بخش دوم قوانین شریعت و تکوین را درک می‌کند ولی تفصیل آن در شریعت آمده است.

۳. چراغ‌های هدایت

بشر در زندگی خود، همچون کسی است که در بیابان تاریکی است و برای

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۲. سوره مائده، آیه ۸.

رسیدن به مقصد به نور و روشنائی احتیاج دارد. خداوند دو چراغ پرنور به وی داده که یکی درونش را روشن می‌کند و دیگری فراروی او در بیابان است تا به مقصد برسد و برای رسیدن به مقصد، هر دو مورد نیاز است. و آنها که یکی از این دو را در اختیار ندارند به مقصد نمی‌رسند.

فراز شانزدهم:

امام کاظم علیه السلام در بخش شانزدهم می فرماید:
«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْغَلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ، وَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ؛ أَي هِشَامُ! عَاقِلٌ كَسَى اسْتِ كِه (رَسِيدِن بَه) حَلَال، اَو رَا (مَغْرُور نَمِي كِنْد وَ) اَز شُكْر خِدَاوَنَد بَا ز نَمِي دَارَد، وَ دَر مَقَابِلِ حَرَام، صَبْر وَ شُكِّيَايِي مِي وَرَزَد».

در مباحث پیشین درباره اهمیت عقل سخن گفته شد، تا آن جا که عقل، هم ردیف پیامبران الهی علیهم السلام و مخاطب خطاب های پروردگار در قرآن و به تعبیر لقمان حکیم: کشتی نجات در دریای پرتلاطم دنیا شمرده شد. اکنون می خواهیم بدانیم عاقل چه ویژگی هایی دارد؟

در این بخش از سخنان امام هفتم علیه السلام به دو نشانه از نشانه های عاقل (و در مباحث آینده به نشانه های دیگر) اشاره شده است. اگر شخصی هر دو نشانه را داشته باشد کاملاً عاقل است، اگر فقط یکی از نشانه ها را داشته باشد نیمه عاقل و اگر هیچ یک را نداشته باشد کاملاً مجنون است.

نشانه اول: شکر نعمت

عاقلان هنگامی که به نعمت های خدا می رسند، خود را نباخته و گم نمی کنند. برخلاف افراد کم ظرفیت که وقتی به مختصر نعمتی می رسند خود را فراموش

می‌کنند. با پوشیدن یک لباس نو، طرز نگاه و نوع راه رفتن و روش غذا خوردنشان تغییر می‌کند!

چنین انسان‌هایی که با اندک مالی مغرور می‌شوند، شکر خدا را فراموش کرده و عاقل محسوب نمی‌گردند.

هنگامی که داستان قارون را در قرآن مطالعه می‌کنیم که گفت: «علم و دانش و تدبیر و مدیریت من سبب به‌دست آوردن این اموال شد!».^۱ او را مذمت می‌کنیم، در حالی که اموال و ثروت او آن قدر وسیع بود که کلید گنج‌هایش را چند مرد قوی‌پیکر حمل و نقل می‌کردند!^۲ اما ما با چه مقدار مال و ثروت، خود را می‌بازیم؟ گاه با یک دست لباس نو، گاه با یک تخته فرش، گاه با یک دستگاه اتومبیل، گاه با یک منزل مسکونی. آری، گاه با چیزهای بسیار کوچک و گاه با اشیای بزرگ، خود را فراموش کرده و به‌دنبال آن، خدا را هم از یاد می‌بریم.

قرآن مجید از چنین افرادی با دو تعبیر یاد کرده است: ۱. «بَطْر» به‌معنای مست نعمت شدن. ۲. «تَرْف» به‌معنای تنعم؛ و مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت، او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است. آری، چنین انسان‌های کم‌ظرفیتی همه‌چیز حتی خدا را فراموش می‌کنند.

البته خداوند، بندگانی همچون علی علیه السلام نیز دارد که ظرفیت وجودی‌اش همچون اقیانوس است و درباره دنیا می‌فرماید:

«إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ بی‌تردید این دنیای شما نزد من از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد، خوارتر و بی‌ارزش‌تر است».^۳

شیعیان علی علیه السلام باید قدم جای قدم مولای خویش گذاشته و در مسیر او حرکت کنند. هرچند - همان‌گونه که خود آن حضرت فرمودند - ما نمی‌توانیم در

۱. سوره قصص، آیه ۷۸.

۲. سوره قصص، آیه ۷۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

همه چیز همچون آن مرد آسمانی شویم^۱، ولی می‌توانیم شباهتی بین خود و آن حضرت ایجاد کنیم. در هر حال، نباید خداوند را فراموش کرد و از شکر نعمت‌هایش غافل شد.

سؤال: چرا شکر نعمت، نشانه عقل است؟

جواب: زیرا اگر انسان عقل داشته باشد و خوب بیندیشد، خواهد فهمید که نعمت‌های دنیا هیچ اعتباری نداشته و استمرار و استقرار آن تضمین شده نیست. ممکن است در یک چشم بر هم زدن، همه چیز تغییر کند. امکان دارد در مدتی کوتاه، ثروتمندترین مردم دنیا به خاک فقر و ذلت بنشینند، و فقیرترین مردم دنیا، دارای ثروتی عظیم و مهم شود.

اگر یکی از رهایی که از نقاط مختلف بدن می‌گذرد و قلب را تغذیه می‌کند مسدود شود، ایست قلبی ایجاد شده و انسان سخته می‌کند. رهای بسیار نازکی از مغز عبور می‌کنند که لطیف‌تر از هر شیء لطیفی هستند، چنانچه به هر علتی یکی از این رها پاره شود، اگر در نقطه حساسی باشد، در کار مغز اختلال ایجاد کرده و ممکن است باعث زوال عقل انسان شود. آن‌گاه انسانی که تا قبل از این حادثه مورد احترام پیر و جوان، بزر و کوچک، غریبه و خودی بود، اکنون بچه‌ها نیز به او احترام نمی‌گذارند!

میلیاردها سلول در بدن ما وجود دارد که طبق نظم خاصی فعالیت می‌کنند. اگر یکی از سلول‌ها طغیان و سرکشی کند و به تکثیر و تولید بی‌رویه پردازد، و یک سلول به ۲ سلول تبدیل شود، ۲ سلول به ۴ سلول، و ۴ سلول به ۸، ۸ به ۱۶، و ۱۶ به ۳۲ تبدیل شود و به همین شکل به رشد خود ادامه دهد، ناگهان متوجه تومور خطرناکی می‌شویم که آن را سرطان نامیده‌اند. آری، سلولی که با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود، نیرومندترین انسان‌ها را زمین‌گیر می‌کند.

شخص عاقل، به این امور و مانند آن، که از نشانه‌ها و مصادیق بی‌اعتباری دنیا

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

هستند، فکر می‌کند و لذا هنگامی که نعمتی به او برسد شکر آن را به جای می‌آورد تا خداوند آن را برایش نگه‌داشته و زیاد کند. برخلاف جاهل نادان، که با کفران نعمت، زمینه‌ساز عذاب الهی می‌شود.

نشانه دوم: شکیبایی در برابر محرّمات

دومین نشانه انسان عاقل این است که در مقابل گناهان و امور حرام، خویشترن‌دار و صبور باشد و حرام بر صبر او غلبه نکند؛ چه آن امر حرام مسائل جنسی باشد یا مسائل مالی یا جاه و مقام. چراکه تاریخ نشان می‌دهد پیروزی از آن کسانی بوده که صبر را پیشه خود کرده‌اند. برای مثال حضرت یوسف علیه السلام در عنفوان جوانی در مقابل طغیان شهوت صبر کرد و خود را نباخت، به همین دلیل خداوند او را به مقام عزیز مصر نائل کرد. اما زلیخای هوسباز که هوی و هوس بر او مسلط شد و شکیبایی را از دست داد، خوار و ذلیل و بی‌مقدار گشت. انسان عاقل از تجربیات دیگران درس می‌گیرد و آنها را در زندگی خود به کار می‌بندد، تا نه حرام بر او مسلط شود و نه حلال مانع شکرش گردد. با این دو نشانه می‌توان میزان عقل خود را محک زد؛ عقل عاقل به وی اجازه نمی‌دهد که مست مال دنیا و نعمت‌ها شده و در مقابل شهوات صبر از کف دهد.

فراز هفدهم:

امام کاظم علیه السلام در هفدهمین فراز حدیث می فرماید:

«يَا هِشَامُ! مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَانَتْهَا أَعَانَ عَلَى هَدَمِ عَقْلِهِ: مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ، وَمَحَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ، وَأَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ، فَكَانَتْهَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدَمِ عَقْلِهِ وَمَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ؛ أَي هِشَام! هر کس سه چیز را بر سه چیز مسلط کند گویا به نابودی عقل و خرد خود کمک کرده است؛ کسی که نور اندیشه و تفکرش را به وسیله آرزوهای بلند و طولانی تاریک کند، و شخصی که با سخنان اضافی (بی مورد) سخنان حکمت آمیز را محو نماید، و کسی که نور عبرتش را با شهوات نفسانی خاموش کند، گویا به هوای نفسش در نابود کردن عقلش کمک کرده است و کسی که عقلش را نابود کند دین و دنیايش را نابود کرده است.»

در بخش های نخستین روایت، اهمیت فوق العاده عقل با استفاده از آیات قرآن بیان شد و امام کاظم علیه السلام عقل را در اوج عظمت نشاناد. سپس به بیان اهمیت تفکر و نقش مهم آن پرداخت و در بخش های بعدی، نشانه های عاقل را برشمرد. اکنون در این بخش، آفات عقل را بررسی و به سه مورد آن اشاره کرده است:

۱. آرزوهای طولانی

آرزوهای دور و دراز آن چنان انسان را به خود مشغول می‌کند که همه ذهن او را اشغال کرده و اجازه فکر کردن به چیز دیگر را نمی‌دهد. مثلاً یک انسان مجرد بی‌خانه با خود می‌گوید: «اگر خداوند یک منزل مسکونی صد متری با یک اتاق خواب، روزی ام کند دیگر چیزی نمی‌خواهم». خداوند حاجتش را برآورده می‌کند، اما او به آن مقدار قناعت نمی‌کند و با خود می‌گوید: «از سعادت مرد این است که خانه‌ای وسیع داشته باشد (مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَتَّسِعَ مَنْزِلُهُ)^۱ اگر خانه‌ای ۵۰۰ متری نصیبم شود قطعاً سعادت‌مند خواهم شد». از قضا خداوند این آرزویش را نیز برآورده می‌کند. اما او قانع نشده و با خود می‌گوید: «خیالم از خانه مسکونی راحت شد، اما برای تفریح و رفع خستگی در یک منطقه خوش آب و هوا، به یک ویلا نیاز دارم». اگر این آرزو هم برآورده شود، آخرین آرزو نخواهد بود، زیرا با خود خواهد گفت: «فاصله منزل مسکونی تا ویلا را چگونه طی کنم؟ به یک وسیله سواری مطمئن و تندرو نیاز دارم» و برای تهیه آن تمام فکر و ذکرش مشغول می‌شود و فرصتی برای اندیشیدن نخواهد داشت، چراکه آرزوهای طولانی، نامحدود هستند.

به قول شاعر:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر^۲
 خلاصه این‌که آرزوهای نامحدود اجازه درست فکر کردن را به انسان
 نمی‌دهد و عقل را نابود می‌کند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۵۲، ح ۲۲.

۲. این شعر مطابق آنچه در ذیل واژه «اقلیم» لغت‌نامه دهخدا نقل شده، از شاعر پراوازه ایران، سعدی شیرازی است. البته مصراع اول این شعر، که در حکایت سوم از باب اول (سیرت پادشاهان) گلستان سعدی نقل شده با آنچه در متن آمده کمی متفاوت است. شعر مذکور به‌طور کامل به شرح زیر است:

نیم نانی گر خورد مرد خدا	بذل درویشان کند نیمی دگر
ملک اقلیمی بگیرد پادشاه	همچنان در بند اقلیمی دگر

۲. فضول الکلام

گاه مسائل حکمت آمیزی به فکر انسان می‌رسد، و لذا گفته‌اند: «هر سری را عقلی است» (وَلِكُلِّ رَأْسٍ وَجْهٌ وَلِكُلِّ آدَمِيٍّ مِنْ رُؤُوسِ الْعُقَلِ)^۱ بدین سبب باید از همه فکرها استفاده کرد. گاه یک شخص سخنان حکمت آمیزی می‌گوید که یک عالم با مطالعه گسترده‌اش به آن نرسیده است. حال اگر بر چنین عقل و فکری فضول الکلام (سخنان اضافه بی حساب و کتاب) حاکم شود، عقل را نابود کرده، و دیگر اثری از سخنان حکمت آمیز نخواهد بود.

انسان‌های پر حرف معمولاً زیاد مرتکب غیبت، دروغ، تهمت، شایعه پراکنی و دیگر گناهان زبانی می‌شوند. نتیجه این که فضول الکلام، نابودکننده سخنان حکمت آمیز است.

۳. شهوات نفسانی

امور عبرت آموز در عالم فراوان است، اما برخی ساده از کنار آن‌ها عبور می‌کنند. ایوان مدائن را بسیاری دیده و ساده از کنار آن گذشته‌اند؛ اما یک شاعر حکیم با نظر عبرت و دقت به آن نگریسته و قصیده‌ای جاودانه درباره آن سروده است.^۲ خیلی‌ها به تماشای تخت جمشید رفته و عبرت نگرفته‌اند، اما دانشمند معروف شیرازی، آقای شیخ علی ابیوردی^۳ اشعار بلندی - که استقبال از اشعار

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۴ و مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۸۱.

۲. قصیده بلند «ایوان مدائن» از افضل الدین بدیل بن علی حسان العجم شروانی، معروف به خاقانی است که مصرع اول آن به شرح زیر است:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را با دیده عبرت بین

۳. شیخ علی مجتهد شیرازی، معروف به ابیوردی از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی است و بر رسائل شیخ انصاری حاشیه زده است. و استادش آخوند خراسانی، تقریظی ارزشمند بر کتاب او نوشته و او را بسیار ستوده است. تولد او رامه شعبان سال ۱۳۱۳ ه. ق نوشته‌اند. مصرع اول قصیده او چنین است:

در بارگه جمشید دی فاخته خوشخوان با نغمه چنین می‌گفت ای طرفه کهن ایوان

خاقانی است - درباره آن گفته است. خلاصه این که همه چیز دنیا عبرت است، اما عبرت گیرندگان کم هستند.^۱

پیرمرد قد خمیده‌ای که با چهار قدم راه رفتن دچار تپش قلب و بالارفتن ضربان قلب و تنگی نفس می‌شود و ناچار است دقایقی بنشیند و استراحت کند و سپس چند گام دیگر بردارد، برای جوانان عبرت است. زیرا او هم در ایام جوانی، پرنشاط و قدرتمند و پرنفس بوده و اکنون دچار عوارض کهولت سن شده است. عوارضی که در انتظار همه جوانان است و آن‌ها نباید به وضع فعلی خود مغرور شوند. هر تار موی سفیدی که بر سر و صورت انسان پدیدار می‌شود، هشدار و عبرتی است. هر بر زردی که از شاخه درختی بر زمین می‌افتد عبرت بوده و پیامش این است: «من همیشه زرد و پژمرده نبوده‌ام؛ بلکه در گذشته سرسبز و شاداب بودم و گذشت زمان با من چنین کرده و با تو نیز خواهد کرد. به شور و نشاط و قدرت کنونی‌ات مغرور مشو. با گذشت زمان تو هم نیروهایت را از کف خواهی داد و با یک نسیم سقوط خواهی کرد!».

تاریخ، اشعار شعرای هدفمند، بیمارستان‌ها، گورستان‌ها و مانند آن، همگی عبرتند؛ اما متأسفانه هنگامی که شهوات بر عقل و خرد انسان مسلط می‌شود اجازه عبرت‌آموزی نمی‌دهد. آری، شهوات، نور عبرت را خاموش می‌کند. بنابراین، آرزوهای طولانی، فضول‌الکلام و شهوات، آفت‌های سه‌گانه عقلند و کسانی که این آفات را بر عقل خود مسلط کنند، عقل خویش را نابود کرده‌اند. در ضمن از این جمله معلوم می‌شود که انسان دارای اختیار است، می‌تواند این آفت‌ها را بر عقل خود مسلط کرده و آن را نابود کند، یا می‌تواند مسلط نکرده و حیات عقلش را حفظ کند.

کسی که عقلش را فاسد و نابود کند، دنیا و آخرتش را از دست می‌دهد و میان خیر و شر، و زندگی دو روزه دنیا و سعادت جاودانه آخرت، فرقی نمی‌گذارد.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۹۷.

اگر از این روایت طولانی ارزشمند جز همین بند هفدهم نبود، برای نجات و هدایت انسان کافی بود. به‌ویژه که امام هفتم علیه السلام این سخن را در عصری گفته که گروهی از مسلمانان، منکر حجیت عقل بودند!

فراز هجدهم:

امام کاظم علیه السلام در فراز هجدهم روایت هشام فرمود:

«يَا هِشَامُ! كَيْفَ يَزُكُّوْ عِنْدَ اللّٰهِ عَمَلُكَ وَأَنْتَ قَدْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ عَنْ أَمْرِ رَبِّكَ وَأَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلِكَ؟ اى هشام! چگونه اعمال تو در نزد خداوند پاکیزه باشد و رشد کند، در حالی که قلبت را از اوامر الهی روی گردان نموده و هوای نفست را بر عقلت غالب کرده‌ای و به اطاعت هوای نفس پرداخته‌ای؟».

امام هفتم علیه السلام در این قسمت از روایت به دو آفت از آفاتی که مانع رشد اعمال و پاکیزگی آن می‌شود اشاره کرده است. یعنی تا زمانی که این دو آفت یا یکی از آن‌ها بر اعمال انسان حاکم باشد، اعمال وی رشد و نموی نخواهد داشت.

معنای زکات

واژه «یزکو» از ماده «زکات» است و معنای اولیه زکات، رشد و نمو است. آیه شریفه **﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾**^۱ به همین معناست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأموریت داشت قرآن و حکمت به مردم تعلیم دهد و روح و روان و اعمال آن‌ها را تزکیه کند و رشد دهد. ولی زکات، معنای دیگری هم دارد و آن، پاکیزگی و پاک‌سازی است. برخی معتقدند که هر دو به یک ریشه بازمی‌گردد؛ چون تا

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

موانع از بین نرود، رشد و نمو حاصل نمی‌شود. تا باغبان، باغ را از علف‌های هرزه پاک نکند و سنگ‌های مانع رشد را بر ندارد و دیگر موانع نمو درختان و محصولات باغ را برطرف نسازد، رشد و نمو حاصل نمی‌شود. آدمی هم تا زمانی که موانع رشد روح و رذایل اخلاقی را از وجودش پاک‌سازی نکند، روح و روانش رشد و نمو نخواهد کرد. بنابراین، پاک‌سازی، مقدمهٔ نمو است.

آفت اول: هوای نفس

امام کاظم علیه السلام اولین آفت رشد اعمال را هوای نفس معرفی می‌کند. هوای نفس، فکر و ذهن انسان را به خود مشغول می‌کند و از یاد خدا بازمی‌دارد. گاه انسان آن‌قدر مشغول کارهای روزمرهٔ خود می‌شود که خدا را فراموش می‌کند! کسانی هستند که از اول صبح به سراغ کار می‌روند و تا انتهای روز و اوایل شب و گاه تا اواخر شب مشغول کارند و هنگامی که به خانه بازمی‌گردند بخشی از کارهای عقب افتاده را با خود می‌آورند تا در خانه انجام دهند! چنین انسان‌هایی که تمام وقت مشغول کارهای روزمرهٔ خویشند، چگونه می‌توانند اعمال خود را پاک‌سازی کرده و رشد دهند؟

متأسفانه عوامل بازدارنده از یاد خدا در عصر و زمان ما وسیع‌تر از گذشته شده که به‌عنوان نمونه می‌توان به رسانه‌های جمعی اشاره کرد. این رسانه‌ها ساعت‌ها وقت انسان را می‌گیرند و برخی از مردم ممکن است نیمی از وقت روزانهٔ خود را صرف آن کنند. اکنون موبایل‌ها نیز به این عوامل اضافه شده و مبدأ مفسد تازه‌ای گشته است. با این ابزار و وسیله، از همه‌جا عکسبرداری کرده و به همه‌جا ارسال می‌کنند؛ حتی بچه‌های دبستانی هم به تدریج آلودهٔ آن شده و آن را وسیلهٔ چشم و هم‌چشمی قرار داده‌اند. با این همه سرگرمی‌های مضر در عصر و زمان ما، که بشر را از هرسو محاصره کرده، چگونه می‌توان به فکر عبادت و پرستش خدا و تهذیب اخلاق و رشد اعمال بود؟

گاه انسان آن قدر غافل می شود که آخر وقت نماز به فکر نماز می افتد و تازه با کمک گرفتن از همسر و فرزندان و دوستان و همکاران متوجه می شود که نماز خوانده یا نه؟ و اگر نخوانده، با شتاب و عجله در آخرین لحظات، نماز دست و پا شکسته ای می خواند!

امام کاظم علیه السلام در مان این آفت را توجّه به خدا و دوری از هوی و هوس ها می داند.

آفت دوم: از کار انداختن عقل

هنگامی که انسان از هوای نفس اطاعت کند، هوای نفس، غالب و عقل، مغلوب می شود. آری، این چراغ پرفروغ خدادادی و این رسول باطنی (که هم ردیف رسولان و پیامبران علیهم السلام است) در پی اطاعت از هوای نفس، از کار می افتد.

هنگامی که با آلودگان به موادّ مخدر درباره زیان های مختلف این مواد افیونی (از جمله ذلّت شخصی معتاد، آوارگی خانواده اش، تباه کردن دنیا و آخرتش) صحبت می کنیم همه این ها را می پذیرد؛ اما می گوید: «نمی توانم ترک کنم!» آری نمی تواند؛ چون عقلش مغلوب هوای نفسش شده و تا زمانی که «عقل»، اسیر و «هوای نفس»، امیر باشد کاری نمی تواند انجام دهد. در برخی از کلمات مولا امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که «هوای نفس همانند مرکب چموشی است که زمام و افسار ندارد (فَبَيْسَ الْمَطِيَّةِ الَّتِي امْتَطَّتْ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا)».^۱ چنین مرکبی را نمی توان کنترل کرد و سرانجام انسان را به زمین می زند.

چند روایت درباره هوای نفس

روایات زیادی درباره خطرات پیروی از هوای نفس وجود دارد که به سه نمونه آن قناعت می کنیم:

۱. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۴۴.

۱. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«إِنَّمَا بَدَأُ وَوُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ، وَ أَحْكَامُ تُبَدَعُ؛ سرآغاز فتنه‌ها دو چیز است: هوی و هوس‌هایی که از آن پیروی و حمایت می‌گردد و احکامی که بدعت گذاشته می‌شود».^۱

یکی از بدعت‌های عصر و زمان ما «احکام عرفی» است. عده‌ای می‌گویند: «احکام اسلام مربوط به ۱۴۰۰ سال قبل است و اکنون کارایی ندارد، لذا باید ببینیم عرف چه می‌گوید و همان را معیار قرار دهیم». این‌گونه بدعت‌ها سرچشمه فتنه‌هاست.

در سازمان ملل و شورای امنیت، چند کشور قدرتمند برای خود حق و توقو قرار داده‌اند. این بدعت، نه با عقل سازگار است، نه وجدان می‌پذیرد و نه مردم آن را به رسمیت می‌شناسند. و لذا منشأ مفسد بی‌شمار و فتنه‌های فراوان است.

۲. در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم:

«الْهَوَىٰ أَكْبَرُ الْعُدُوِّينِ؛ از میان دو دشمن، هوای نفس خطرناک‌تر است».^۲
بنابراین، دشمن درجه اول و پرخطر انسان، هوای نفس اوست، حال دشمن دوم هرچه و هرکس باشد تفاوتی نمی‌کند و به پای هوای نفس نمی‌رسد. ضربه‌ای که هوای نفس به انسان می‌زند هیچ دشمنی نمی‌زند.

۳. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّمَا سُمِّيَ الْهَوَىٰ لِأَنَّهُ يَهْوِي بِصَاحِبِهِ؛ علت این‌که هوای نفس را به این نام نامیدند این است که صاحبش را به زمین می‌زند».^۳

یکی از معانی واژه «هوی» سقوط کردن است. «زَيْدٌ هَوَىٰ» یعنی زید افتاد و سقوط کرد. و این‌که فقها رفتن از حالت قیام به قعود (ایستادن به نشستن) را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

۲. میزان الحکمه، باب ۴۰۳۱، ح ۲۱۳۷۰ (ج ۱۱، ص ۴۶۰۲).

۳. همان، ح ۲۱۳۶۹ (ج ۱۱، ص ۴۶۰۲).

هُوِيٌّ می‌گویند به این دلیل است که حالت ایستاده به حالت نشسته تبدیل می‌شود.

به هر حال، حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: عَلَتْ اِنْ كَانَتْ هَوَايَ نَفْسٍ رَا «هوی» نامیده‌اند این است که مایه سقوط انسان می‌شود. در روایت دیگری از حضرت علی عليه السلام می‌خوانیم که هوای نفس، انسان را به اسفل السافلین سقوط می‌دهد.^۱ یعنی جایی که پایین‌تر از آن نیست، اگر در آخرت باشد به اعماق جهنم و اگر در این دنیا باشد به پست‌ترین مقامات دنیایی و رذایل اخلاقی. خلاصه این‌که اگر دوست داریم اعمالمان رشد کند باید قلبمان را فقط متوجه خدا کرده، عقلمان را امیر و هوای نفس را اسیر کنیم.

۱. میزان الحکمه، باب ۴۰۳۱، ج ۲۱۳۶۸ (ج ۱۱، ص ۴۶۰۲).

فراز نوزدهم:

به فراز نوزدهم روایت، توجه فرمایید:

«يَا هِشَامُ! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ قُوَّةُ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ؛ اى هشام! صبر بر وحدت و تنهایی نشانه قوت عقل است. کسی که عاقل است و عقل الهی دارد حساب خود را از دنیاپرستان جدا می‌کند، و از راغبین در دنیا که هم و غمشان مادیات است فاصله می‌گیرد، و تمام توجهش به خداست. و خداوند انیس و مونس او در وحشت، و رفیقش در تنهایی، و باعث غنای او به‌هنگام فقر، و سبب عزت‌ش بدون داشتن عشیره و قبیله می‌شود.»

احساس تنهایی چرا؟

سؤال: چرا انسان گاه در زندگی احساس تنهایی می‌کند؟

جواب: زیرا در میان جمعیتی زندگی می‌کند که با آن‌ها هم‌رنگ و هماهنگ نیست. مانند جمعیت دنیاپرست آلوده به فساد اخلاق، یا آلودگان به رشوه‌خواری، یا خانواده‌ای که خدای ناکرده اهل نماز و عبادت و پرستش خدای یگانه نیستند، یا هم‌کلاسی‌هایی که اعتقادی به ولایت امامان معصوم علیهم‌السلام ندارند،

یا همکارانی که اخلاق کاری را مراعات نمی‌کنند و حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهند.

بسیاری از جوانان از چنین تنهایی شکایت دارند و می‌پرسند: چه کنیم؟ آیا با آن‌ها هماهنگ و هم‌رنگ شویم تا تنهایی مرتفع گردد؟ یا از آن‌ها جدا شویم و انواع مشکلات، از جمله مشکل تنهایی را به جان بخریم؟

امام کاظم علیه السلام در پاسخ سؤال مذکور دستورالعمل زیر را ارائه می‌فرماید: در چنین مواردی تنهایی و وحدت را انتخاب کن و بر مشکلاتش صبر نما و خودت را آلوده این‌گونه افراد مکن، که صبر بر وحدت، نشانه عقل است و عقل، تنهایی و پاک بودن را بر آلودگی و با اجتماع آلوده بودن ترجیح می‌دهد. زیرا به تعبیر یکی از شعرای معاصر: «هم‌رنگ جماعت شدنت رسوایی است».

سپس امام علیه السلام به چهار مشکلی که ممکن است در چنین محیط‌هایی به وجود آید اشاره کرده و راه حل آن‌ها را بیان می‌نماید. توجه بفرمایید:

۱. **نداشتن انیس و مونس**؛ این مشکل را به وسیلهٔ انس با خداوند متعال حل کن که خداوند انیس بی‌کسان است (یا انیس من لا انیس له)^۱، کسی که با خداست تنها نیست، بلکه کسی که بی‌خداست تنهاست؛ هرچند در میان جمعیت باشد.

۲. **تنهایی**؛ و این، غیر از نداشتن انیس و مونس است. به‌عنوان مثال، گاه کسی سوار قطاری می‌شود و در کوپهٔ قطار، رفیق و همسفر و انیس و مونس ندارد؛ در حالی که افرادی در آن‌جا هستند، ولی رفیق و دوست و مونس او نیستند. اما گاه هیچ‌کس در کوپهٔ او نیست، که در این صورت تنهای تنهاست.

خداوند متعال، هم‌انیس و مونس شخص باایمان است در جامعه‌ای که افراد زیادی هستند، ولی بر اثر بی‌ایمانی و فساد اخلاقی با آن‌ها انس ندارد، و هم رفیق و همراه انسان باایمان تنهاست، در جایی که هیچ شخص دیگری نیست.

۱. بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۳۸۲ و ص ۳۹۱.

۳. مشکلات مالی؛ اگر شخصی در میان گروهی زندگی کند که انیس و مونس و دوست و رفیقی در بین آنها ندارد، در مشکلات مالی نیز کسی به یاری اش بر نمی‌خیزد. امام علیه السلام می‌فرماید: «خداوند، باعث غنای چنین انسان‌هایی در زمان فقر و نیاز است» و مشکلاتشان را از جایی که انتظار ندارند حل می‌کند «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱.

۴. بی‌قبیله‌گی؛ اگر احساس می‌کنی عزت و اعتبار نداری و عشیره و قبیله‌ات به تو پشت کرده‌اند، نگران و ناراحت مباش، که خداوند پشت و پناه توست و چه پناهگاهی بهتر از خداوند متعال، که بهترین پناهگاه است.

بنابراین، خداوند، مونس چنین انسان‌هایی در غربت، رفیق آنها در تنهایی، سبب غنای آنها در زمان فقر و عزت و اعتبار آنها هنگام پشت کردن قبیله است. چنین افرادی نباید خود را بیازند، بلکه باید بر خدا تکیه کنند که همه مشکلات را حل می‌کند.

هجرت به کشورهای خارج

سؤال: آیا هجرت به کشورهای کفر برای تجارت و تحصیل و مانند آن جایز است؟

جواب: ما توصیه می‌کنیم که چنین مهاجرت‌هایی انجام شود تا آن کشورها از وجود مسلمانان خالی نگردد، چراکه مشکل آفرین خواهد بود. در کشورهایی که مسلمانان در آن سکونت دارند هنگام مناسبت‌های اسلامی، مجالس دینی برپا می‌شود و در ایام عزاداری، دسته‌جات در کوی و برزن به راه می‌افتد و شعائر الهی تعظیم و تکریم می‌شود، بدین‌وسیله مردم آن کشورها با نام اسلام آشنا می‌گردند و بر آمار مسلمانان افزوده می‌شود.

۱. سوره طلاق، آیه ۲ و ۳.

به علاوه، اگر فریادی بر ضدّ دین بلند شود و به مقدّسات دینی اهانت گردد مسلمانان آنجا اعتراض می‌کنند. لذا ما سفارش می‌کنیم که مهاجرت کنند و با اعمال و رفتار شایسته، مبلّغ خوبی برای اسلام باشند. اما باید خیلی جدّی مراقب دو مطلب باشند:

۱. سنّت‌های دینی را حفظ کنند تا در آن جوامع هضم نشوند و برای این منظور با مسلمانان جلسات هفتگی و ماهانه داشته باشند؛ به ویژه در اعیاد و وفیات.

۲. بسیار مراقب فرزندانشان باشند که آن‌ها بیشتر در خطرند، چراکه بعضی از آنان متولّد آنجا هستند و شناسنامه آنجا را گرفته‌اند و در مدارس آنجا درس می‌خوانند و با بیچه‌های آنجا رفاقت دارند. لذا باید مراقب تربیت آن‌ها بود و تا آخر عمر در آنجا سکونت نکرد و پس از مدّتی به وطن بازگشت و جای خود را به دیگری داد.

فراز بیستم:

امام کاظم علیه السلام در فراز بیستم می فرماید:

«يَا هِشَامُ! نَصَبُ الْحَقِّ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ، وَلَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ، وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ؛ اى هشام! حقی که خداوند بیان کرده (چه حق خدا بر مردم و چه حق پیامبر و امام بر مردم و چه حق همسایه بر همسایه و خلاصه تمام انواع حقوق) مقدمه اطاعت خداست. و راه نجاتی جز از طریق اطاعت خدا نیست. و اطاعت از خدا بدون علم، و علم و دانش بدون تعلّم و فراگیری، تحصیل نمی شود. و تعلّم به سبب عقل و عقلانیت استحکام می یابد. و علم و دانش، تنها باید از عالم ربانی^۱ گرفته شود. و تنها راه شناخت علم^۲، عقل و خرد است».

امام هفتم علیه السلام در این حدیث شریف از هفت نوع رابطه سخن گفته است:

۱. رابطه حق با اطاعت. ۲. رابطه نجات با اطاعت. ۳. رابطه اطاعت با علم.
۴. رابطه علم با تعلّم. ۵. رابطه تعلّم با عقل. ۶. رابطه تعلیم با عالم ربانی. ۷. رابطه شناخت عالم با عقل. که این رابطه ها بسیار دقیق است.

۱. منظور از عالم ربانی، عالمی است که ارتباطش تنها با ربّ و پروردگارش است و یا کسی که مرتبی مردم است و به تربیت آنها می پردازد.

۲. به نظر می رسد منظور از علم در این جا عالم است، یا علم به معنای عالم است، یعنی معیار سنجش عالم، عقل است.

افراط و تفریط، ممنوع

متأسفانه افراط و تفریط در مسائل مذهبی، زیاد و سرچشمه تمام انحرافات است. مثلاً عده‌ای از مسلمانان، منکر شفاعت شده‌اند؛ در حالی که شفاعت در متن کتاب آسمانی ما آمده و آیاتی از قرآن بر آن دلالت دارد. از جمله هنگامی که برادران حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام متوجه گناه و اشتباه خود شدند از پدر طلب شفاعت کرده و خطاب به وی عرض کردند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا»؛ پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه.^۱ حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ فرمود: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي»؛ به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم.^۲ این آیه دلالت بر مشروعیت شفاعت دارد.

هرچند آن را توجیه کرده و می‌گویند: این درباره زنده‌هاست و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا زنده بود شفاعت می‌کرد. اما پس از مرگ شفاعت نمی‌کند.

می‌گوییم: آیا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از مرگ سخنان ما را نمی‌شنود؟ می‌گویند: نه. می‌گوییم: پس معنای «السَّلَام عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» که هر مسلمانی در نمازهای خود خطاب به آن حضرت به زبان می‌آورد، چیست؟ دیگر پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارند.

یا وقتی از آن‌ها پرسیده می‌شود: بی‌شک شهدا طبق صریح برخی از آیات قرآن^۳ زنده‌اند. آیا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که به اعتقاد شما پس از مرگ سخنان ما را نمی‌شنود، از شهدا پایین‌تر است؟ پاسخی ندارند. خلاصه این‌که وهابی‌ها با انکار شفاعت، راه افراط را پیموده‌اند.

از سوی دیگر، عده‌ای تفریط کرده و معتقدند: همین اندازه که رابطه ولایی انسان با ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام برقرار باشد و دعای توسل و کمیل و ندبه و زیارت عاشورایی

۱. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۸.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۴؛ آل عمران، آیه ۱۶۹.

بخواند و گاه به مسجد مقدّس جمکران برود، مشمول شفاعت، و اهل نجات است؛ هرچند تمام عمر گناه کرده باشد!

این تفکّر نیز خطا و اشتباه است؛ زیرا دعا و زیارت و توسّل، هرچند لازم است؛ امّا به تنهایی کافی نیست. و لذا امام کاظم علیه السلام فرمود: «هیچ راه نجاتی جز از طریق طاعت و بندگی نیست» و گام اوّل در اطاعت، حساب حلال و حرام و رعایت حقوق الناس است. چگونه ممکن است حلال و حرام را مراعات نکنیم و حق الناس را نشناسیم و تمام زندگی مان آلوده به حرام باشد، آن‌گاه دم از شیعه بودن بزنیم؟

باید مردم را به این نکته مهم توجه داد که راه نجات، اعمال صالح و توبه از گناهان است. باید مقداری عمل صالح باشد تا انسان مشمول شفاعت اولیا و صلحا شود. در حدیثی می‌خوانیم:

«مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ؛ شیعیان ما کسانی هستند که تقوای الهی را پیشه خود کرده و مطیع خدا باشند»^۱

نه کسانی که زندگی‌شان آلوده به انواع گناهان است و خطاهای خود را جبران نمی‌کنند و تنها به توسّلات و دعاها و زیارات دل بسته‌اند. البتّه اطاعت همراه با علم و آگاهی، نه چشم‌بسته و طوطی‌وار؛ افتخار ما این است که پیرو حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم، او که پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داناتر از همه مسلمانان بود. او که خطبه‌های والایی همچون خطبه‌های نهج‌البلاغه دارد؛ خطبه‌هایی که در میان خطبه‌های سخنوران شهیر عرب، نمونه ندارد.^۲ آیا سزاوار است پیروان چنین انسانی، جاهل و بیگانه از علم و آگاهی باشند؟!

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۹۷، ح ۴.

۲. شرح این مطلب را در کتاب پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج اوّل، ص ۲۹ به بعد، مطالعه فرمایید.

فراز بیست و یکم:

بیست و یکمین فراز حدیث هشام به شرح زیر است:
«يَا هِشَامُ! قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالَمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ، وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَىٰ وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ؛ أَي هِشَامُ! عَمَلٌ مُخْتَصِرٌ وَكَمِيٌّ كَمَا أَنَّ شَخْصًا عَالِمًا عَاقِلًا أَنْجَمَ دَهْدًا، هَمَّ قَبُولِ اسْتِ وَهَمَّ دَوَّ جَنْدَانِ مِي شُود؛ اَمَّا عَمَلٌ زِيَادِي كَمَا أَهْلُ الْهَوَىٰ وَهَوَسٌ وَانْسَانِ هَايِ جَاهِلٍ بِي جَا آوَرِنْدِ پَذِيرْفْتِه نَمِي شُود».

کیفیت یا کمیت؟

بسیار اتفاق می افتد که بین کمیت و کیفیت، تعارض واقع می شود. اگر به کمیت عمل توجه شود از کیفیت آن کاسته می گردد و چنانچه به کیفیت عمل توجه شود مقدار آن زیاد نخواهد شد. در چنین مواردی ترجیح با کدام است؟ به مثال هایی در این زمینه توجه فرمایید:

۱. نویسنده ای را در نظر بگیرید که اگر بخواهد کتاب های فراوانی بنویسد و آمار تألیفاتش را بالا ببرد، کیفیت نوشته هایش پایین می آید، و اگر بخواهد یکی دو کتاب ناب و جامع و با کیفیت بالا بنویسد، موفق به نوشتن کتاب های زیادی نخواهد شد. چه کند؟

۲. اگر مسئولین یک شهر بخواهند جمعیت ها و هیئت های فراوانی را تأسیس

و اداره کنند، طبعاً عملکرد آن‌ها عالی نخواهد بود. اما اگر بخواهند هیئتی تشکیل دهند که برنامه اخلاقی و دینی و فرهنگی مناسبی ارائه دهد و سطح تأثیرگذاری بالایی داشته باشد و تبعات منفی آن صفر یا بسیار کم باشد، موفق به تشکیل یکی دو مورد بیشتر نخواهند شد. اولویت را به کدام یک بدهند؟

۳. زن و شوهری درباره تعداد فرزندان مرددند؛ فرزندان زیاد اما با تربیت و آگاهی پایین، یا یکی دو فرزند عالم و تربیت شده و مفید؟ چه کنند؟

۴. انتخاب دوستان فراوانی که ممکن است در میان آن‌ها انسان‌های ناباب و مشکوکی باشند بهتر است، یا قناعت به یکی دو دوست خوب و مطمئن که قابل اتکا و مورد اعتماد باشند؟

۵. گاه ممکن است انسان در علوم مختلف مطالعه و تحقیق کند و صاحب نظر شود. و امکان دارد تمام تلاش و کوشش خود را صرف یک علم و دانش کند و تنها در آن علم متخصص گردد. کدام مقدم است؟

خلاصه این‌که در تعارض بین کمیّت و کیفیت در امور مادی و معنوی، کدام یک را باید ترجیح داد؟

عقل می‌گوید: کمتر با کیفیت بالاتر، بهتر از بیشتر با کیفیت پایین است. این مطلب به قدری واضح و روشن است که در ضرب‌المثل‌ها نیز آمده است. ضرب‌المثل قدیمی معروف «یک ده آباد به از صد ده خراب»^۱ به همین مطلب اشاره دارد.

قرآن مجید نیز این حکم عقل را تأیید کرده است، آن‌جا که می‌فرماید:

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»؛ پربرکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست و او بر هر چیز تواناست. آن کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کند،

۱. امثال و حکم دهخدا، ج ۴، ص ۲۰۴۳.

و او توانا و آمرزنده است».^۱

آری، قرآن کریم نیز کیفیت را بر کمیّت ترجیح داده است. در روایات مختلف نیز همین مطلب تأیید شده است.^۲

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «ای هشام! عمل کم با کیفیت شخص عالم، قبول می شود و مضاعف می گردد». هرچه علم و عقل بالاتر رود، ثواب و ارزش عمل هم بیشتر می شود. به همین دلیل گاه ثواب عملی دو برابر، گاه ده برابر، گاه صد برابر، گاه هزار برابر و گاه بیشتر است. تا جایی که یک ضربت شمشیر برابر با عبادت تمام انسان ها و جنیان از ابتدای خلقت تا قیام قیامت می شود. (لَضَرْبَةٍ عَلَيَّ خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ).^۳

امام کاظم علیه السلام در جمله بعد فرمود: «عمل زیاد بدون کیفیتی که شخص جاهل تابع هوی و هوس، انجام دهد مردود و قبول ناشدنی است».

جالب این که «جهل» و «هوای نفس» در کنار هم قرار گرفته اند، یعنی این دو ملازم یکدیگرند. هر جا جهل و نادانی باشد هوای نفس هم خواهد بود و بالعکس.

کیفیت، مقدم است

از این فراز روایت نتیجه می گیریم که تلاوت یک جزء قرآن همراه با تدبّر و تفکر و فهم مضمون و محتوای آن، بهتر از یک ختم قرآن بدون تفکر و تدبّر است.

دو رکعت نماز مستحبی همراه با حضور قلب و تفکر و تعقل در عظمت و بزرگی خدا، از ده ها رکعت نماز مستحبی با عجله و بدون حضور قلب ارزشمندتر است.

۱. سوره ملک، آیه ۱ و ۲.

۲. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۷ مطالعه فرمایید.

۳. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲.

هزار تومان انفاق به قصد قربت و رضای خدا، بهتر از هزاران تومان انفاق همراه با ریا و ایذاء و منت است.

تولید محصولات محدود و معدود با کیفیت عالی، بهتر از تولید محصولات فراوان بی کیفیت است. و در یک جمله: «کیفیت بر کمیت مقدم است».

فراز بیست و دوم:

امام کاظم علیه السلام در فراز بیست و دوم حدیث هشام فرمود:
«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالْدُّونِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ، وَلَمْ يَرْضَ بِالْدُّونِ مِنَ
الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا، فَلِذَلِكَ رِبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ؛ أَي هِشَام! عَاقِل كَسَى اسْتِ كِه اَمَكَانَاتِ
مَحْدُودٍ وَ مَخْتَصِرِ دُنْيَا هَمْرَاهِ بَا حَكْمَتِ فِرَاوَانِ رَا بَرِ حَكْمَتِ اَنْدَكِ هَمْرَاهِ بَا
اَمَكَانَاتِ فِرَاوَانِ دُنْيَا تَرْجِيحِ مِي دِهْدِ، وَ لِذَا (اَيْنِ كُونِه اَفْرَادِ دَرِ بَا زَارِ دُنْيَا)
تِجَارَتِشَانِ سُوْدِ مِي دِهْدِ (وَ دِجَارِ خَسْرَانِ وَ ضَرَرِ نَمِي شُونْدِ)».

تجارتخانه دنیا

همان‌گونه که بارها گفته‌ایم، این روایت در مقابل کسانی مطرح شد که منکر
حجیت عقل بودند و امام کاظم علیه السلام با استناد به ادله عقلی و آیات قرآن، قصد
تقویت پایه‌های عقلانیت و حکمت را داشت تا اسلام را یک آیین ضد عقلانی
نپندارند. به هر حال، آن حضرت در این فراز از روایت به این مطلب اشاره دارد
که دنیا تجارتخانه است.

آری! از دیدگاه اسلام و قرآن، دنیا تجارتخانه، انسان، تاجر و سرمایه‌او عمر
و زندگی‌اش است. هرکس با این سرمایه‌کالایی می‌خرد؛ برخی این سرمایه
ارزشمند را داده و زرق و برق و زر و زیور دنیا را می‌خرند. گروهی دیگر آن را با

هوی و هوس و شهوات مبادله می‌کنند. عده‌ای با اوهام و خیالات معاوضه‌اش می‌نمایند، اما گروهی که قدر این سرمایه را می‌دانند با آن، دانش و حکمت تهیه می‌کنند و به امکانات دنیایی توجهی نکرده، به کم فاعند.

از دیدگاه امام کاظم علیه السلام گروه آخر در تجارت خود سود برده و بقیه خسران دیده‌اند، زیرا کسی در تجارت سود می‌کند که در مقابل آنچه می‌دهد چیز ارزشمندتری به دست آورد و جز حکمت و دانش، چه کالایی گران‌بها تر از سرمایه عمر است؟ کسی که به حکمت و دانش اندک قناعت کرده، تمام عمرش را صرف جمع‌آوری مال و ثروت نموده و سعی می‌کند هر روز مقدار دارایی‌اش افزون شود و حاصل کارش در پایان عمر، خانه و اتومبیلی گران‌قیمت و زندگی تجمّلاتی و پرزرق و برقی است که به‌هنگام مرگ به دست ورثه می‌افتد و معلوم نیست با آن چه کنند، و او باید با دست خالی به ملاقات پروردگارش برود، آیا چنین شخصی خسران ندیده است؟

بنابراین، باید مراقب باشیم که در مقابل از کف دادن سرمایه عمر، چه چیزی به دست می‌آوریم. آیا در این تجارت سودی برده‌ایم یا زیان کرده‌ایم؟

حکمت در قرآن

واژه حکمت در ۲۰ آیه قرآن مجید آمده است که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. خداوند متعال در آیه شریفه ۲۶۹ سوره بقره می‌فرماید:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرِكُهُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ (خدا) دانش و حکمت را به هرکس بخواهد (و شایسته باشد) می‌دهد؛ و به هرکس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند و) متذکر نمی‌شوند».

در این آیه شریفه، از حکمت، به خیر کثیر تعبیر شده است.

۲. آیه شریفه ۱۵۱ سوره بقره، هدف بعثت پیامبر اسلام ﷺ را چنین بیان می‌کند: «يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»؛ (رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم، تا) آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاکیزه سازد، و به شما کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد دهد).

طبق این آیه شریفه، سرمایه پیامبر اکرم ﷺ قرآن و حکمت بوده است.

۳. سومین آیه درباره داود پیامبر ﷺ است که خداوند او را برای نجات بنی اسرائیل برگزید. توجه فرمایید:

«وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ»؛ و خداوند حکومت و دانش را به او بخشید.^۱

طبق آنچه از این آیه شریفه استفاده می‌شود، حکومتی به درد می‌خورد که توأم با حکمت باشد و حکومت و سلطنت منهای حکمت ارزش و بهایی ندارد.

۴. در آیه بعد، که چگونگی گفتگو با دیگران را بیان می‌کند، می‌خوانیم:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ با

حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن!^۲

خلاصه این‌که آیات فراوانی درباره اهمیت حکمت در قرآن مجید بیان شده که به چهار مورد آن قناعت شد.

حکمت چیست؟

سؤال: راستی! حکمت چیست که این قدر در آیات و روایات بر آن تأکید شده

است؟

جواب: تفسیر حکمت، هم در لغت و هم در تعبیرات دانشمندان و مفسران

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

بیان شده است. اما در لغت، معنای بازدارندگی دارد. حکمت در اصل به فلزی اطلاق شده که در دهانه افسار اسب قرار دارد و در دهان اسب قرار می‌گیرد و به هنگام کشیدن افسار موجب توقّف اسب می‌شود، سپس این واژه به تدریج معانی دیگری نیز پیدا کرده، تا آن‌جا که حکمت در نظر مفسران، مجموعه‌ای از معرفت، علم، اخلاق، تقوی، نور و هدایت است که انسان را از نافرمانی خدا باز می‌دارد.

بنابراین، حکمت، هم جنبه نظری دارد و هم جنبه عملی. جنبه نظری آن، اعتقاد به معارف و مبانی دینی به‌ویژه خداشناسی است و حکمت عملی، همان اخلاق و ارزش‌های دینی و خمیرمایه تقواست و کسی که دارای مبانی اعتقادی محکم و استوار و ارزش‌های اخلاقی فراوان باشد، به او خیر کثیر عطا شده است. امام کاظم علیه السلام فرمود: ای هشام! عاقلان کسانی هستند که به دنیای کم قناعت کرده و به سراغ حکمت نظری و عملی رفته‌اند و بدین‌سان در تجارتخانه دنیا سود کرده‌اند. و آن‌ها که سرگرم دنیا و مظاهر فریبنده آن شده و از حکمت بهره زیادی نبرده‌اند، عاقل نبوده و دچار خسران شده‌اند.

به امید آن‌که از گروه اول باشیم؛ نه گروه دوم.

فراز بیست و سوم:

در بخش بیست و سوم روایت هشام چنین آمده است:
«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبَ، وَتَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ، وَتَرَكَ الذُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ؛ أَي هِشَامُ! عَقْلاً فَضُولَ دُنْيَا رَا رَهَا نَمُودَه وَخُود رَا آلُودَه
آن نکرده‌اند، تا چه رسد به گناهان (که به طریق اولی از آن دوری جسته‌اند)
و ترک فضول دنیا مستحب، اما ترک گناهان واجب است».

انواع مواهب و نعمت‌های دنیا

این بخش از روایت، روح و جان انسان را تازه می‌کند و روشن است که مخاطب امام علیه السلام فقط هشام نیست، بلکه همه مسلمانان در تمام اعصار و مکان‌ها هستند. منظور از دنیا در این روایت، مواهب و نعمت‌های مادی دنیاست، که به سه بخش تقسیم می‌شود:

اول: ضروریات: که عمدتاً در پنج چیز خلاصه می‌شود و هرکس در دنیا به آن‌ها نیاز دارد: ۱. لباس. ۲. مسکن. ۳. غذا. ۴. همسر. ۵. کسب و کار.

دوم: رفاهیّات: منظور از رفاهیّات، اموری است که اگر نباشد لطمه‌ای به زندگی انسان نمی‌زند، ولی وجود آن باعث رفاه و آسایش بیشتر است، نظیر: ۱. وسیله نقلیه. ۲. زیورآلات، به ویژه برای خانم‌ها البته در حدّ معقول. ۳. محلّ پذیرایی از

میهمان، آن هم در حدّ معقول. ۴. وسایلی برای تفریح سالم، باز هم در حدّ معقول. **سوم: فضول الدنیا:** آنچه اضافه بر ضروریات و رفاهیّات باشد جزء فضول الدنیاست و غالباً جنبه هوسرانی دارد. و شاید بخش عظیمی از مواهب دنیا به قسم سوم برگردد. داشتن چند مرکب و ویلا و آپارتمان، و ابزار و وسایل متعدّد و مختلف زندگی، و فراتر از آن، انباشت ثروت، فضول الدنیاست.

جنون ثروت اندوزی

برخی از مردم با این که ضروریات و رفاهیّات زندگی را دارند باز هم به ثروت اندوزی می پردازند و از بالا رفتن حجم اموالشان لذّت می برند. این کار نوعی جنون محسوب می شود و می توان آن را جنون ثروت یا جنون فضول الدنیا نامید. در حالی که ثروت، ابزار و وسیله است، نه هدفی که انسان به عشق آن زنده بماند و شاد شود. متأسفانه مشکلات و مفاسد دنیا بر اثر همین جنون است. از جمله عامل و سرچشمه برخی از جنگ های ویرانگری است که در جهان رخ می دهد.

علّت ظلم و ستم بی حسابی که اکنون در خاورمیانه، به خصوص در فلسطین اشغالی، در جریان است، چیست؟ چرا بیش از ۵۰ سال ملّتی اسیر چنگال های جنایت بار صهیونیست ها گشته و بر اثر ظلم فراوان آنها، آواره کشورهای دیگر شده اند؟

جواب آن روشن است: عده ای از سرمایه داران یهودی در آمریکا و دیگر کشورها، فلسطین اشغالی را پایگاهی برای غصب حقوق مردم مظلوم فلسطین و کلّ مردم خاورمیانه قرار داده اند. آنها که کارشان تولید سلاح های کشنده است برای ایجاد بازار کالاهای خود و ثروت اندوزی، منطقه را ناامن کرده و کشورها را از همسایگان شان می ترسانند، حتّی اگر بتوانند آتش جنگ را روشن می کنند تا سلاح های شان به فروش برسد؛ زیرا آنها جنون ثروت دارند.

فلان سرمایه‌دار از این‌که مثلاً ۱۰ میلیارد دلار ثروت دارد لذت می‌برد. هرچند لازمه تحصیل آن، پایمال کردن حقوق افراد زیاد و حتی قربانی شدن عده‌ای از انسان‌های بی‌گناه باشد. تا زمانی که به‌سوی مکتب انبیا بازنگردیم و تسلیم برنامه‌های آنان نشویم، وضع جهان تغییر نخواهد کرد.

به کلام امام کاظم علیه السلام باز می‌گردیم که فرمود: «ای هشام! عقلای دنیا فضول دنیا را رها کرده‌اند. چنین کسانی به طریق اولی از گناه و معصیت چشم می‌پوشند»، چون سرچشمه گناهان، علاقه به فضول الدنیاست، هنگامی که سرچشمه خشکانده شود، گناهی صورت نمی‌گیرد.

درضمن ترک فضول دنیا فضیلت است، یعنی اگر کسی ثروتی دارد که وجوهات شرعیّه و مالیات آن را داده و با آن کار می‌کند تا ثروتش را بیشتر کند، گناه نیست، اما فضول الدنیاست و ترک آن فضیلت است.

به دو روایت دیگر توجه فرمایید:

۱. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَجِدُ الْعَبْدُ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ حَتَّى لَا يُبَالِي مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا؛ بنده، شیرینی ایمان را در قلبش درک نمی‌کند، مگر این‌که اعتنا نکند زرق و برق دنیا در دست کیست».^۱

سؤال: مگر ایمان، شیرینی و طعمی دارد که در این حدیث و روایات دیگر^۲ از طعم و حلاوت آن سخن گفته شده است؟

جواب: آری، حلاوت و شیرینی و طعم خاصی دارد، ولی هرکس آن را درک نمی‌کند. بزرگان دین و اولیاء الله، که از شوق عشق به خدا اشک می‌ریختند، آن را درک کردند.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتْ أَمْرَهُ وَلَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قُسِمَ لَهُ، وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

۲. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۶۶، باب ۲۸۰-۲۸۲.

هَمِّهِ، جَعَلَ اللهُ تَعَالَى الْغِنَى فِي قَلْبِهِ؛ کسی که صبح و شب را سپری کند در حالی که قسمت عمده فکر و اندیشه‌اش دنیا (فضول الدنیا) باشد، خداوند فقر را همواره در برابر چشمانش قرار داده و امورش را پراکنده می‌کند و چیزی از اموال دنیا بیش از آنچه برایش تقدیر شده به او نمی‌رسد. و کسی که صبح و شب را سپری کند و آخرت، بزرگترین مشغله فکری او باشد، خداوند قلب و روحش را بی‌نیاز می‌کند»^۱.

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۷، ح ۶ و ص ۱۰۴، ح ۹۶.

فراز بیست و چهارم:

امام کاظم علیه السلام در بخش بیست و چهارم حدیث می فرماید:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ، وَنَظَرَ إِلَى الآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ، فَطَلَبَ بِالمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا؛ أَي هِشَامُ! انْصَبْ عَاقِلٌ بِه دُنْيَا وَاهِلٌ أَنْ نَگَاهَ كَرَدَه (وَ دَرِبَارَهٗ أَنْ هَا اَنْدِشِيدَه) وَ مَلَا حِظَه كَرَدَه كَه جِز بَا زَحْمَتٍ وَ مَشَقَّةٍ بِه أَنْ نَمِي رَسَدٌ، وَ بِه آخِرَتٍ (نِيْز) نَگَاهَ كَرَدَه وَ دِيْدَه كَه أَنْ هَمَّ جِز بَا زَحْمَتٍ وَ مَشَقَّةٍ، دَسْتِ يَافْتَنِي نِيْسَتِ. (اَوْ) بَا تَحْمَلُ اَيْنِ زَحْمَتٍ وَ مَشَقَّةٍ بِه دُنْبَالِ اَنْجَه پَا يَدَارِ اسْتِ (آخِرَتِ)، مِي رُوْدُ».

مشکلات دنیا

حقیقتاً رسیدن به نعمت‌های دنیا با مشکلات متعدّد و زحمات فراوان همراه است. به چند مثال در این زمینه توجّه فرمایید:

۱. در کشاورزی: آماده کردن زمین، آبیاری، به‌ویژه در گرمای تابستان و زیر نور آفتاب یا در دل شب‌های زمستانی، آفت‌زدایی، مراقبت و محافظت از محصول، جمع‌آوری محصول و حمل و نقل آن به بازار برای فروش، از جمله مشکلات است.

۲. دربارهٔ کارگران معدن: گاه در روزنامه‌ها می‌خوانیم که معدنچیان فلان

معدن بر اثر ریزش معدن در اعماق زمین گرفتار شده و جان باختند. این عزیزان برای تأمین مخارج زندگی خود و خانواده ناچارند با وجود تمام خطرات و مشکلات کار در معدن، از جمله مرگ، به این کار تن دهند.

۳. دربارهٔ فضانوردان در بعضی مطبوعات آمده است: مسافرت‌های فضایی همچون سفر با هواپیما (مثلاً) از تهران به مشهد و مانند آن نیست، بلکه کار مسافران فضا بسیار پردردسر است. فضانوردان برای این که شرایط سفر به فضا را پیدا کنند باید تمرینات بسیار سختی، از جمله تمرین بی‌وزنی را پشت سر بگذارند؛ چون هنگامی که از جاذبهٔ زمین خارج می‌شوند حالت بی‌وزنی پیدا کرده و در آن حال نمی‌توانند خود را کنترل کنند؛ به گونه‌ای که اگر کسی در آن حالت به هنگام مسواک زدن دهانش را باز کند خمیر دندان‌ها به فضا پرتاب می‌شود! و لذا آن‌ها ناچارند قبل از سفر، تمرین بی‌وزنی کنند و با توجه به این که در کرهٔ زمین حالت بی‌وزنی جز در حال سقوط آزاد نیست، چنان اشخاصی را در اتاقکی قرار داده و از ارتفاع بلندی پرت می‌کنند تا حالت بی‌وزنی را تمرین کنند. این تمرینات ماه‌ها ادامه پیدا می‌کند و گاه فضانوردان با دست و پای شکسته از اتاقک خارج می‌شوند.

آری، تمام کارهای دنیا مشقت دارد و ثروت‌های بادآورده استثنا است.

مشکلات رسیدن به آخرت

رسیدن به نعمت‌های آخرت نیز بدون زحمت میسر نیست. تاریخ پیامبر اسلام ﷺ شاهد خوبی بر این مدعاست. آن حضرت برای به دست آوردن آخرت زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شد، که به عنوان مثال کافی است به دوران سه سالهٔ محاصرهٔ اقتصادی مسلمانان در شعب ابی‌طالب اشاره کرد.

کسانی که به مکه مشرف شده و برای قرائت فاتحه به شعب ابی‌طالب - که اکنون به قبرستان تبدیل شده - رفته‌اند می‌دانند که تحمل گرمای آن جا کار آسانی

نیست. ما به قصد زیارت قبور مطهر حضرت ابوطالب و خدیجه سَیِّدَاتُ و دیگر مؤمنان مدفون در آن قبرستان، قبل از ظهر عازم آن جا شدیم. شدت گرما و حرارت آفتاب به حدی بود که نتوانستیم به مقدار قرائت یک فاتحه تحمل کنیم و به سایه اتوبوس پناه بردیم! آن‌گاه به فکر فرو رفتیم که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان صدر اسلام، چگونه با کمترین امکانات، سه سال در آن جا زندگی کردند؟! خوانندگان محترم! اسلام، آسان به دست نیامده که آسان از دست برود. باید در حفظ و حراست از آن بسیار کوشا باشیم.

خلاصه این‌که هم امکانات دنیا و هم نعمت‌های آخرت، تنها در سایه تلاش و کوشش فراوان و تحمل مشکلات و مشقت‌های متعدد به دست می‌آید. حال که هر دو با سختی و مشقت تحصیل می‌شود، عقل حکم می‌کند که تلاش خود را برای آنچه ماندگارتر است به کار گیریم و آن، آخرت است. اگر ثروت عظیمی داشته باشیم، آیا خانه‌ای می‌سازیم که یک سال عمر کند یا صد سال؟ بی‌شک انسان عاقل ماندگارتر را انتخاب می‌کند.

ای انسان! سرمایه خدادادی‌ای که به عنوان نیروی جسم و فکر در اختیار داری، ماندگار نیست؛ بلکه نابود می‌شود. آن را در جایی به کار گیر که بقا دارد، نه جایی که فنا و نیستی دامانش را می‌گیرد.

پاک زیستن در عصر ناپاکی‌ها!

بعضی از افراد از مشکلات زمان برای حفظ پاکی و تقوا سخن می‌گویند و می‌پرسند: آیا زمان ما با این همه مفساد و مظاهر فساد، همان زمانی نیست که حفظ ایمان از نگهداری آتش در کف دست (الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ)^۱ مشکل‌تر است؟

در پاسخ می‌گوییم: ممکن است چنین باشد، ولی به طور کلی، آخرت، بدون

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۳۰.

زحمت فراوان به دست نمی آید. به عنوان نمونه داستان حضرت یوسف علیه السلام را مطالعه کنید. زمانی که آن زن زیبای هوسباز آن پیشنهاد را به یوسف زیبای جوان داد، طوفانی در دل یوسف پیامبر علیه السلام ایجاد و شعله های شهوت جنسی برافروخته شد. از آن مشکل تر زمانی بود که زنان مصر هم به پشتیبانی زلیخا آمدند و حضرت برای فرار از این دام خطرناک، مشکلات زندان را به جان خرید و خطاب به پروردگارش عرض کرد:

«رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه این ها مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آن ها را از من بازنگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.^۱

آری، حضرت یوسف علیه السلام زندان را بر اجابت خواسته های نامشروع آنان ترجیح داد، زیرا هرچند در زندان، جسمش به غل و زنجیر کشیده شد، اما روحش آزاد بود. حضرت این مشکلات را تحمل کرد و همین، مقدمه پیشرفت او شد.

۱. سوره یوسف، آیه ۳۳.

فراز بیست و پنجم:

امام کاظم علیه السلام در فراز بیست و پنجم حدیث هشام می فرماید:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغَبُوا فِي الْآخِرَةِ، لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ، فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ، وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ، فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتَهُ؛ اِى هِشَام! عَاقِلَانِ دَر بَارَةُ دُنْيَا زَهْدِ پيشه كرده و به آخِرَت ميل و رَغت دارند؛ زيرا آن‌ها مي دانند كه دنيا انسان را طلب مي كند و انسان هم طالب دنياست، همان گونه كه آخِرَت انسان را طلب مي كند و انسان هم طالب آخِرَت است. پس هر كس طالب آخِرَت باشد، دنيا او را طلب مي كند تا رزق و روزي اش را كامل به او بدهد. و كسي كه طالب دنيا باشد آخِرَت به طلب او مي آيد، پس مرگش فرامي رسد و دنيا و آخِرَتش بر باد مي رود».

حقيقت زهد

زهد و رَغت، دو واژه ضد هم هستند. زهد به معنای بی‌اعتنایی و وابستگی نداشتن، و رَغت به معنای دلدادگی و دلباختگی است. عاقلان، دلباخته دنیا و اسیر آن نیستند و زرق و برق دنیا آن‌ها را گرفتار نمی‌کند. در مقابل، به آخِرَت راغب و مایلند، یعنی وابسته و دلداده و دلباخته و عاشق آخِرَتند.

زهد در دنیا و رغبت به آخرت، هم در قرآن مجید و هم در روایات اسلامی به‌طور گسترده مطرح گردیده و راه نجات از گرفتاری‌های دنیا و آخرت شمرده شده است.

درباره حقیقت زهد، بسیاری گرفتار خطا و اشتباه شده و زهد را به معنای ترک دنیا و امور دنیایی و چسبیدن به آخرت و امور اخروی تفسیر کرده‌اند. طبق این تفسیر، پیشرفت در علم و صنعت و تکنولوژی و اختراعات و اکتشافات و مانند آن، از امور دنیایی است و زاهد به سراغ آن نمی‌رود. معنی این سخن این است که اسلام، مخالف ترقی و پیشرفت است!

در حالی که اگر کلام حضرت علی علیه السلام را می‌دیدند، به معنای حقیقی زهد پی‌می‌بردند. حضرت فرمود:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ؛ تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است: (آن‌جا که) خدا می‌فرماید: «این به دلیل آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید» بنابراین، آن کس که غم گذشته را نمی‌خورد و برای آینده شاد و خوشحال نیست، هر دو جانب زهد را رعایت کرده است».^۲

طبق این روایت، زهد به معنای ترک استفاده از صنایع و اختراعات و اکتشافات و ثروت و امکانات دنیا نیست، بلکه وابستگی نداشتن به دنیاست، به این معنا که اگر چیزی از دست رفت، بر آن تأسف و غصه مخوری و چنانچه نعمتی به تو رسید دل بسته و خوشحال و مغرور نشوی. نه داشته‌ها تو را دلخوش و سرمست کند و نه از دست رفته‌ها سبب افسردگی و تأسف شود. بلکه در

۱. سوره حدید، آیه ۲۳.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۳۹.

مقابل نعمت‌های الهی شکرگزار باش و همان‌گونه که خداوند به تو احسان و نیکی کرده، تو هم به دیگران احسان و نیکی کن: «وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^۱.
 و اگر حادثه تلخ و ناگواری پیش آمد، خشکسالی شد، ورشکست شدی، در تجارت ضرر کردی، در امتحانات موفق نشدی، خلاصه هرگونه مشکلی پیش آمد، ناامید و افسرده مشو، بلکه با توکل بر خدا و استفاده از تجربه‌های تلخ گذشته، به سمت آینده حرکت کن، که خداوند یار و یاور تلاشگران متوکل است. شخصی را می‌شناسم که اگر یک روز در بازار ضرر می‌کرد شب در خانه می‌نشست و گریه می‌کرد. این نشانگر وابستگی به دنیاست و پسندیده نیست. همان‌گونه که عده‌ای با به‌دست آوردن نعمتی، کسب موفقیت در امتحان و مسابقه‌ای، یا رسیدن به مال و مقامی، سرمست و مغرور شده و پدر و مادر و خواهر و برادر و دوستان و همکاران خود را فراموش کرده و با مجالس امام حسین علیه السلام و دعای توسل و کمیل و ندبه خداحافظی می‌نمایند، و حتی خدا را هم بندگی نمی‌کنند!

زاهد کسی است که نه ناملایمات گذشته او را افسرده و ناامید کند و نه موفقیت‌های آینده وی را سرمست و مغرور سازد.

اضطراب و نگرانی‌ها

یکی از مشکلات دنیای امروز اضطراب‌ها و نگرانی‌هاست. یکی از محققین آمریکایی که به‌قصد نوشتن کتابی، درباره «نگرانی‌های انسان‌ها» این واژه را در کتابخانه‌ای جست‌وجو می‌کرد، متوجه شد کتاب‌های فراوانی در این زمینه نوشته شده است و بدین‌وسیله به گستردگی این بیماری روحی پی برد.
 اضطراب‌ها و نگرانی‌ها سبب افسردگی و خودکشی‌های زیادی شده و آمار بیماران روانی را بالا برده است، و لذا روز به روز بر تعداد بیمارستان‌های روانی

۱. سوره قصص، آیه ۷۷.

افزوده می‌شود. عمل کردن به حدیث علی علیه السلام در تفسیر زهد، در کاهش این درد جانکاه بشریت، که روز به روز عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود، بسیار مؤثر است؛ چراکه اعتقاد به دین و مذهب فقط به درد جهان آخرت نمی‌خورد، بلکه برای دنیای انسان نیز مفید است. لذا یکی از دانشمندان بزرگ می‌گوید: «برای دنیایان هم که شده، دین و مذهبی داشته باشید، که شما را حفظ کرده و سلامتی روانتان را تأمین می‌نماید».

طالب و مطلوب

امام کاظم علیه السلام در ذیل روایت، دنیا و آخرت را طالب و مطلوب معرفی کرده است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چگونه آخرت، انسان را طلب می‌کند؟ حضرت علی علیه السلام این سؤال را این‌گونه پاسخ می‌دهد:

«إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ وَالْمَوْتِ فِي إِقْبَالٍ فَمَا أَسْرَعَ أَلْمُتَقَى؛ هنگامی که عمر تو رو به پایان می‌رود و مرگ به استقبال می‌آید، چه زود با یکدیگر ملاقات خواهید کرد».^۱ هرچه سن انسان بیشتر می‌شود قوای جسمانی‌اش تحلیل می‌رود؛ پوکی استخوان، ضعف نور چشم، سنگینی گوش، سستی عضلات و مانند آن، نشانه‌های تحلیل قوای جسمانی است.

علاوه بر این، بیماری‌هایی نیز در انتظار اوست. وقتی که رو به ضعف می‌روی و بیماری‌ها به استقبال تو می‌آیند، چه زود با یکدیگر ملاقات خواهید کرد.

از این روایت معلوم می‌شود که چگونه آخرت، انسان را طلب می‌کند. خدایا! از تو می‌خواهیم که توفیق عمل به این کلمات نورانی را به ما عطا فرمایی تا قبل از گذشتن فرصت‌ها و از دست رفتن نیروها و حسرت خوردن بر گذشته، توشه‌ای مناسب بگیریم و با دلی آرام و قلبی مطمئن به سوی تو سفر کنیم.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۹.

فراز بیست و ششم:

امام کاظم علیه السلام در بخش بیست و ششم حدیث هشام فرمود:

«يَا هِشَامُ! مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِمَا مَالٍ، وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ، وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ، فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ، بَأَنْ يُكَمِّلَ عَقْلَهُ، فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى، وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا؛ أَي هِشَامُ! هِرْكَسِ دَرِي بِى نِيَازِى بَدُونِ پِشْتَوَانَهْ مَالِى، وَ رَا حَتِى وَ اَسُو دَگِى قَلْبِ اَز حَسَدِ، وَ سَلَامَتِ دَر دِيْنِش اَسْت بَايْدِ هِنْگَامِ دَعَا هَايِشِ بَه دَرگَاهِ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالِ، اَز اَوْ بَخَوَاهِدِ عَقْلِشِ رَا كَامَلِ كَنْد؛ زِيْرَا عَاقِلِ بَه اَنْجَه مَوْرِدِ نِيَازِشِ بَاشَدِ قَنَاعَتِ مِى كَنْد، وَ كَسِى كَه بَه اَنْجَه نِيَازِشِ اَسْت قَنَاعَتِ كَنْدِ غَنِى مِى شُوْد، وَ كَسِى كَه بَه اَنْجَه نِيَازِ دَارَدِ قَنَاعَتِ نَكَنْدِ هِرْگَزِ غَنَا وَ تَوَاَنْگَرِى رَا دَرَكِ نَخَوَاهِدِ كَرْد.»

غنای ظاهری و باطنی:

از روایات، از جمله کلمات علی علیه السلام، استفاده می شود که غنا بر دو قسم است:^۱

۱. غنای ظاهری؛ که با به دست آوردن پول و خانه و ماشین و سرمایه و مانند

۱. این تقسیم بندی، از روایاتی همچون: «خَيْرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ» (میزان الحکمه، باب ۳۱۱۵، ح ۱۵۰۴۳) و «إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَ أَكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمُقُ» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۸) و «أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۴) استفاده می شود.

آن حاصل می‌شود.

۲. غنای درونی و باطنی؛ که در پی آن، روح و جان انسان سیراب و قانع شود. تجربه نشان داده که غنای ظاهری، نه آرامش می‌آورد، نه آسایش و نه سعادت. بلکه غنای ظاهری بدون غنای باطنی، منشأ انواع سختی‌ها و مشکلات است. شخصی که ثروتی اضافه بر زندگی معمول و متعارف دارد، مشکلات متعددی در کمین اوست. زیرا نگهداری از آن ثروت، به اندازه‌ی به دست آوردنش مشکل است. علاوه بر این، حساب و کتاب آن از مشکلات دیگر است.

این که طلب‌ها را چگونه وصول کند و با کدام وکیل زبردست قرارداد ببندد تا بتواند بدهکاران خود را راهی زندان کرده، و با این اهرم، طلب‌های خویش را بگیرد، مشکل دیگر ثروت زیاد است.

همچنین، این که برنامه‌ی مالی‌اش را چگونه تنظیم کند که هم چک‌ها به موقع پاس شود و هم گردش سرمایه‌اش دچار مشکل نشود، از دیگر دغدغه‌های سرمایه‌داران است. در کنار همه‌ی این مشکلات، عده‌ای حسود به او حسادت می‌کنند که این آقا چگونه این اموال را به دست آورده و در چه راهی مصرف کرده است؟ آیا از طرق مشروع به دست آورده یا نه؟

علاوه بر این، ممکن است خودش نیز به حسادت مبتلا شود، زیرا ثروتمندتر از او نیز وجود دارد و ممکن است به آن‌ها حسد ورزد!

آیا آدم عاقل این همه ناراحتی و سلب آرامش را برای این که چندین میلیون تومان پول اضافه بر نیاز زندگی داشته باشد، به جان می‌خرد؟

علاوه بر همه‌ی این‌ها، سلامت دینش مطرح است. آیا واقعاً می‌توان اموال حلال را روی هم انباشت؟ آیا بدون چشم‌پوشی از احکام شرع، می‌توان این قدر ثروت اندوخت؟

از آنچه گذشت روشن شد که چرا برای دست یافتن به امور مذکور باید از خداوند عقل کامل طلب کرد، زیرا هنگامی که عقل کامل شود، غنای درون

و سلامت دین حاصل می‌گردد.

در یکی از شهرهای آمریکا بیشه‌زاری وجود دارد که مرکز خودکشی ثروتمندان بزرگ است. ثروتمندانی که در پی مشکلات و اضطراب‌های فراوان ناشی از ثروت‌اندوزی، چاره‌ای جز خودکشی نمی‌بینند! چون آن‌ها به غنای باطنی دست نیافته‌اند، و سرانجام غنای ظاهری (منهای غنای باطنی که محصول عقل و دین است) جز این نخواهد بود.

فراز بیست و هفتم:

در ادامه حدیث هشام به بخش بیست و هفتم می‌رسیم. امام علیه السلام می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ اللَّهَ حَكِي عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۱ حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَتَعُودُ إِلَى عَمَّاها وَرَدَّاهَا. إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ، وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةٍ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَيَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ، وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِنَفْسِهِ مُصَدِّقًا، وَسِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مَنِ الْعَقْلِ إِلَّا بظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ؛ أَي هِشَامُ! خدایوند از جماعتی از صالحان در قرآن مجید نقل کرده که: (راسخان در علم می‌گویند: «پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آن‌که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان! و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای!» زیرا می‌دانستند که قلب‌های انسان‌ها (همیشه در یک حال نیست، بلکه در مسیر جادهٔ زندگانی، اسیر شیاطین و هوای نفس شده و) دچار انحراف می‌شود و به گمراهی و ضلالت بازمی‌گردد. بی‌شک کسی که از خداوند پروایی نداشته باشد، عقل ندارد و کسی که عقل ندارد، معرفت و شناخت ثابت و پایداری که آثار آن در قلبش آشکار شود نخواهد داشت. و کسی به این مقام نمی‌رسد مگر این‌که گفتارش اعمالش را تصدیق کند

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸.

و درونش موافق برونش باشد؛ زیرا خداوند متعال اسرار درون را از طریق اوصاف برون هدایت می‌کند (و تا برون اصلاح نشود، درون اصلاح نخواهد شد).

عاقبت به خیری

هدف امام علیه السلام از بیان جملات ارزشمند بالا این است که دنیا سرزمین آفات و حوادث و دگرگونی‌هاست. هم آفات و بلاهای ظاهری و هم باطنی. بلاهای ظاهری به راحتی دامنگیر انسان می‌شود؛ مر انسان در دل حیات او و حیاتش در دل مر اوست.

آفات باطنی، همچون طوفان‌های هوی و هوس و شک و ابهام و تردید، ذهن انسان‌ها را تسخیر کرده و باعث انحراف قلب بشر از راه حق می‌شود. به‌ویژه که از زمان این طوفان‌ها اطلاعی نداریم و تاریخ آن معین نیست. لذا امام علیه السلام به هشام می‌فرماید: ای هشام! مؤمنان صالح کسانی هستند که دائماً به درگاه الهی پناه برده و از او استمداد می‌طلبند.

طلحه و زبیر در صدر اسلام جزء مبارزان و مجاهدان طراز اول بودند و جایگاه آن‌ها به قدری مهم بود که وقتی حضرت علی علیه السلام، پس از پایان جنگ جمل، جنازه آن‌ها را دید و چشمش به شمشیر زبیر افتاد فرمود: «این شمشیری است که غم و اندوه را از دل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌زدود» (طال والله ما جلی به الكرب عن وجه رسول الله صلی الله علیه و آله)^۱ اما متأسفانه این شمشیر در مقابل جانشین بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله قرار گرفت و صاحب آن، بی‌ایمان از دنیا رفت و عاقبت به شرّ شد. علت این عاقبت به شرّی و بسیاری از مصادیق دیگر آن، هوی و هوس و جاه‌طلبی است.

در عصر و زمان ما نیز چنین افرادی کم نیستند. باید از سوء عاقبت ترسید و به خداوند پناه برد تا ان شاء الله عاقبت به خیر شویم.

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۰، ح ۷۲.

فراموش نمی‌کنم، زمانی که شیراز بودم یکی از اعضای فرقه ضالّه، اسلام را پذیرفت و طلبه شد. دعای کمیل را با سوز و گداز بسیار و صدایی زیبا می‌خواند و حال عجیبی پیدا می‌کرد و بر آن مداومت داشت. پس از مدّتی از شیراز به تهران رفت و کم‌کم منحرف شد و از سلک طلبگی خارج گشت و در بازار تهران مشغول به کار شد. روزی در حجره‌اش در بازار، سخن از دعای کمیل به میان آمد. گفت: «حوصله این کارها را ندارم!». باید از سوء عاقبت به خدا پناه ببریم و تلاش کنیم که در سایه تفکر و اندیشه و تصرّح و ابتهال به درگاه خداوند، عاقبت به خیر شویم.

فراز بیست و هشتم:

در بخش بیست و هشتم روایت، چنین آمده است:
«يَا هِشَامُ! كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ»؛ ای هشام! حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ همواره می فرمود: هیچ عبادتی بالاتر از عقل نیست».

عقل در این روایت به معنای مصدری آن، یعنی تعقل و اندیشیدن است. بنابراین، معنای روایت چنین است: «همه عبادت‌ها خوب، اما بالاترین عبادت‌ها، تعقل و اندیشیدن است»، بلکه عبادات دیگر نیز با عقل و فکر، روح پیدا می‌کند. و لذا اندیشیدن در نتایج امور دنیا و آخرت، بالاترین عبادت است. در ادامه می‌فرماید: «وَمَا تَمَّ عَقْلُ امْرِي حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالُ شَيْءٍ؛ عقل هیچ کس کامل نمی‌شود مگر این‌که ویژگی‌های مختلفی در آن جمع شود».

سپس به دوازده ویژگی اشاره می‌کند که بعضی، از عوامل تقویت عقل و برخی دیگر، از حجاب‌های عقل محسوب می‌شود. توجه فرمایید:
۱. «الْكُفْرُ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ؛ عاقل کسی است که نه کفران می‌کند و نه مبدأ شرور است».

کفر در این جا به معنای کفر اعتقادی نیست، چون شرّ به آن عطف شده است. و همان‌گونه که شرّ، مربوط به اعمال است، کفر هم کفر عملی است. بنابراین،

عاقلان کفران نعمت نمی‌کنند و مبدأ شرور نیستند، ولی بی‌خردان مبدأ شرور و آفاتند.

۲. «وَالرُّشْدُ وَالْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ؛ عاقل مبدأ خیر و برکت و رشد و احسان است». عقل، سرچشمه نیکی‌ها و مانع از شرور و بدی‌هاست. لذا، از عاقل جز نیکی انتظار نمی‌رود.

۳. «وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْدُؤُلُ؛ عاقل اموال اضافه‌اش را در راه خداوند احسان می‌کند». چرا انسان آنچه را نیاز ندارد ذخیره کند و برای کسانی که معلوم نیست با آن چه خواهند کرد نگه دارد؟ او حساب و کتاب پس دهد و دیگران استفاده کنند! آیا این کار عاقلانه است؟

متأسفانه این کار ناپسند به قدری رایج شده که به صورت ضرب‌المثل درآمد است، می‌گویند: «ضرر به وارث می‌خورد»؛ یعنی می‌فهمد که اضافه بر نیازش است، ولی حرص می‌خورد که وارث سهم بیشتری ببرد.

۴. «وَفَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُؤْفُ؛ از سخنان اضافه (فضول الکلام) خودداری می‌کند». غالب گناهان با زبان انجام می‌شود، همان‌گونه که در کتاب اخلاق در قرآن نوشته‌ایم، بیش از سی گناه کبیره با زبان انجام می‌گردد^۱، و لذا مراقبت از زبان بسیار مهم است.

۵. «وَنَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الثُّوْتُ؛ عاقل به مقدار نیاز از دنیا بهره می‌گیرد».

عاقل قناعت‌پیشه است و برای اضافه بر نیازش اظهار نیاز نمی‌کند.

۶. «لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرُهُ؛ تمام عمر از علم و دانش سیر نمی‌شود».

دانش از جمله اموری است که حدی برای آن ذکر نشده است. حقیقتاً باید از گهواره تا گور دانش آموخت. (اَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ)^۲، چراکه علم

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۱۶ به بعد. در ضمن کتابی به نام «نقش زبان در سرنوشت انسان» نوشته شده که

نویسنده در این کتاب، یکصد و نودگناه و آفت اخلاقی، شرعی و عقیدتی زبان را بررسی کرده است!

۲. این روایت در پاورقی تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۱ و بعضی دیگر از کتب آمده است. ولی نویسنده کتاب علم

و دانش آن قدر گسترده است که اگر انسان هزاران سال عمر کند و شبانه روز به مطالعه و تحقیق و تحصیل بپردازد فقط می تواند گوشه‌ای از آن را فراگیرد. و لذا خداوند فرمود:

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، (این‌ها تمام می‌شود، ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است.^۱

۷. «الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ؛ انسان عاقل، با خدا بودن را (حتی) همراه با فقر و نداری، بر دارا بودن در کنار غیر خداوند ترجیح می‌دهد».

۸. «والتَّوَّاضُعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ؛ تواضع و فروتنی برای انسان عاقل، از اظهار شخصیت و ادعای شرافت کردن محبوب‌تر است».

۹. «يَسْتَكْبِرُ قَلِيلٌ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ؛ کارهای نیک کم دیگران را عظیم می‌شمارد». برخلاف آنچه در میان برخی از مردم مرسوم شده که سعی در کوچک جلوه‌دادن آن می‌کنند.

۱۰. «وَيَسْتَقْبِلُ كَثِيرٌ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ؛ کارهای شایسته زیاد خود را کم می‌شمارد».

تا هم دچار غرور و تکبر نشود و هم از کار خیر بازنايستد.

۱۱. «وَيَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْرًا مِنْهُ؛ عاقل همه مردم را بهتر از خود می‌داند».

با این نگرش، دچار خوی زشت و ناپسند خودبرتربینی نمی‌شود.

۱۲. «وَأَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ؛ خویشان را در نظر خود از همه بدتر می‌پندارد».^۲

→ و حکمت در قرآن و حدیث می‌گوید: «با همه تلاشی که برای یافتن این سخن در جوامع روایی صورت گرفت، چنین مضمونی یافت نشد». (علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، ص ۲۸۹).

۱. سوره لقمان، آیه ۲۷.

۲. شبیه این روایت، به نقل از رسول خدا ﷺ در کتاب خصال مرحوم صدوق، باب العشرة، حدیث هفدهم، آمده است.

با این دید به اصلاح خود می‌پردازد و در خودسازی می‌کوشد.
صفات دوازده‌گانه بالا را می‌توان در پنج عنوان خلاصه کرد:
۱. مناعت طبع، ۲. سخاوت، ۳. عشق به علم، ۴. تواضع، ۵. همت عالی.
این فراز از روایت، یک برنامه کامل عبادی برای سراسر زندگی است که اگر
به آن عمل شود بسیاری از رذایل اخلاقی و جنایات و مظالم برچیده می‌شود.

فراز بیست و نهم:

حضرت کاظم علیه السلام در فراز بیست و نهم می فرماید:
«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ، وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ؛ أَي هِشَام! انْصَبْ عَاقِلَ دَرُوعٍ
نَمِي كَوَيْدِ هِرْجَنْدِ (بِرَای مَنَافِعِي كِه اَز طَرِيقِ دَرُوعِ كِغْتَن تَأْمِين مِي شُود) بِه آن
تَمَائِلِ دَاشْتِه بَاشَد.»

قبح و زشتی دروغ

در این جا ذکر چند نکته لازم است:
نکته اول: از تعبیر روایت استفاده می شود که حرمت دروغ، از واضحات عقلیه
و جزء ضروریات و بدیهیات است که انسان در پرتو نور عقل به زشتی آن
پی می برد.

نکته دوم: هر سخن و گفتار و کردار خلاف واقع را دروغ می گویند. البته معمولاً
دروغ را درباره الفاظ و سخنان خلاف واقع به کار می برند، اما گاه اعمال غیر
واقعی نیز دروغ خوانده می شود. و لذا، شخصی را که در ظاهر اظهار ارادت
می کند، اما در واقع علاقه ای به شما ندارد، دروغگو می خوانید. بنابراین، هر
سخن و عمل خلاف واقع، دروغ شمرده می شود.

نکته سوم: اهمیتی که در روایات به صدق و راستی، و پرهیز از دروغ و کذب

داده شده، در کمتر واجب و حرام دیگری دیده می‌شود. به چند روایت توجه فرمایید:

۱. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«أَعْظَمُ الْخَطَايَا عِنْدَ اللَّهِ اللِّسَانُ الْكَذُوبُ؛ بزرگترین خطاها (گناهان) در نزد

خداوند، زبان آلوده به دروغ است.»^۱

و طبعاً بدترین خطاکاران نیز انسان‌های دروغگو هستند.

۲. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد:

«أَيُّكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: أَيُّكُونُ الْمُؤْمِنُ بَخِيلًا، قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ:

أَيُّكُونُ الْمُؤْمِنُ كَذَّابًا؟ قَالَ: لَا؛ آیا امکان دارد مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: آری، ممکن

است. سؤال شد: آیا ممکن است مؤمن به بخل آلوده شود؟ فرمود: بله (ممکن

است مراحل ضعیف‌تر ایمان، با ترس و بخل همراه شود، پرسیدند: آیا ممکن

است مؤمن دروغگو باشد؟ فرمود: نه!»^۲

آری، دروغ با ایمان هیچ سازگاری و تناسبی ندارد. همان‌گونه که در آیه ۱۰۵

سوره نحل می‌خوانیم: «﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ تنها کسانی (به خدا)

دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند».

۳. حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْكِذْبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ؛ دروغ، ایمان را نابود می‌کند.»^۳

دروغگویی خانه ایمان مؤمن را خراب می‌کند و لذا در ردیف بزرگترین

گناهان کبیره است.

۴. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذِبَةً تَبَاعَدَ الْمَلِكُ عَنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ تَشْرِ مَا جَاءَ بِهِ؛ هنگامی که

۱. میزان الحکمه، باب ۳۴۵۶، ح ۱۷۳۷۷ (ج ۸، ص ۳۵۳۸).

۲. همان، باب ۳۴۵۸، ح ۱۷۴۰۰ (ج ۸، ص ۳۵۴۰).

۳. همان، ح ۱۷۴۰۶ (ج ۸، ص ۳۵۴۱).

بنده ای دروغ می گوید، فرشتگان رحمت به دلیل بوی بد دهان دروغگو به اندازه یک میل^۱ از او فاصله می گیرند»^۲.

اعمال زشت، بوی بدی دارند که انسانها متوجه آن نمی شوند، اما فرشتگان آن را استشمام می کنند. ولذا ملائکه بر هر مؤمنی که صبر و استقامت را پیشه خود سازد (و انسان صادقی باشد) نازل می شوند^۳؛ اما از دروغگو فاصله می گیرند.

راز اهمیت فراوان صداقت

چرا صداقت و راستی این قدر مهم است که تمام پیامبران درباره آن سفارش شده اند^۴، و چرا دروغ و کذب به قدری زشت و قبیح است که این قدر مذمت شده است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت که گناهان دو دسته هستند: برخی از گناهان سرچشمه و منشأ و مولد گناهان دیگرند، و برخی چنین نیستند. از گناهان دسته اول می توان به شرب خمر اشاره کرد که وقتی انسان آلوده آن شود عقلش زایل می گردد و ممکن است به انواع گناهان، نظیر قتل و غارت دست بزند. و لذا می توان آن را ام الفساد^۵ نامید. در روایات آمده که دروغ، بدتر از شراب است. حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالاً، وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَالْكَذِبُ شَرُّ مَنِ الشَّرَابِ؛ خدای عزوجل برای کارهای زشت قفل هایی قرار داده و کلید آن قفل ها شرب خمر است. و دروغ، بدتر از شراب است»^۶.

۱. «میل» واحد مسافت (است). در روم قدیم برابر با ۱۶۲۰ یارد انگلیسی و معادل با ۱۴۸۲ متر است.

(فرهنگ متوسط دهخدا، ج ۲، ص ۲۸۸۹).

۲. میزان الحکمه، باب ۳۴۵۶، ح ۱۷۳۸۷ (ج ۸، ص ۳۵۳۹).

۳. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۴. میزان الحکمه، باب ۲۱۹۱، ح ۱۰۱۹۶ (ج ۵، ص ۲۰۸۵).

۵. این مطلب از روایات متعددی که در میزان الحکمه، باب ۱۱۲۳، (ج ۳، ص ۱۰۹۱) آمده، استفاده می شود.

۶. میزان الحکمه، باب ۳۴۵۹، ح ۱۷۴۰۹ (ج ۸، ص ۳۵۴۲).

گناهان زیادی از دروغ سرچشمه می‌گیرد؛ از جمله:

۱. **تقلب**؛ زیرا انسان متقلب، تا دروغ نگوید موفق به تقلب نمی‌شود.
 ۲. **خیانت**؛ ابزار و وسیله خیانت، دروغ است. خائن، به دروغ، خود را امین جلوه می‌دهد تا موفق به خیانت شود.
 ۳. **کم‌فروشی**؛ کاسبی که جنس ۴۵ کیلویی را به‌عنوان جنس ۵۰ کیلویی می‌فروشد، به مشتری دروغ گفته است.
 ۴. **تدلیس**؛ تدلیس نیز از ثمرات دروغ است. کسی که اصلاً سواد ندارد و خودش را مهندس و دکتر جا می‌زند، انسان دروغگویی است. بنابراین، تدلیس بدون دروغ، ممکن نیست.
 ۵. **شهادت بر باطل**؛ کسی که مطلبی را ندیده ولی به آن گواهی می‌دهد، دروغ گفته است.
 ۶. **قضاوت برخلاف حق**؛ قاضی‌ای که به ناحق قضاوت می‌کند، قضاوتش مصداق دروغ است.
 ۷. **کلاهبرداری**؛ کلاهبردار، اموال مردم را می‌گیرد و به آن‌ها وعده‌های دروغ می‌دهد تا بتواند کلاهبرداری کند.
 ۸. **ایجاد اختلاف**؛ کسی که می‌خواهد (مثلاً) بین شیعه و سنی اختلاف بیندازد از دروغ استفاده می‌کند، مطالب کذبی از شیعه برای سنی و مطالب خلاف واقع از سنی برای شیعه نقل می‌کند تا به هدفش برسد.
 ۹. **تملق و چاپلوسی**؛ شخص مخاطب دارای برخی صفات شایسته نیست؛ اما متملق و چاپلوس، برای این که بتواند از او بهره‌برداری کند، او را به دروغ، واجد آن صفات می‌شمرد.
 ۱۰. **گمراه ساختن از راه حق**؛ ابزار تمام بدعت‌گذاران و مدعیان دروغین نبوت و امامت و همه کسانی که انسان‌ها را منحرف می‌کنند، دروغ است.
- خلاصه این که ابزار بسیاری از گناهان - که به ده مورد آن اشاره شد - دروغ است.

رابطهٔ عقل با صداقت و جهل با دروغ

عاقل می‌داند بزرگترین سرمایهٔ انسان، جلب اعتماد عمومی است. اگر مردم به وی اعتماد داشته باشند بزرگترین سرمایه‌ها را در اختیار خواهد داشت. لذا چنین انسانی شریک زندگی همهٔ مردم است. اما با دروغ، اعتماد مردم سلب و انسان تنها می‌شود، و انسان تنها بدبخت است.

انسان عاقل می‌داند عاقبت دروغگویی رسوایی است و دروغ بالاخره فاش شده و شب تاریک آن در نهایت صبح می‌شود. چون حادثه‌ای که واقع می‌شود با حوادث مختلف ارتباط دارد و دروغگو نمی‌تواند همهٔ آن حوادث و ارتباط بین آنها را کنترل کند و لذا بالاخره رسوا می‌شود.

فراز سی ام:

امام کاظم علیه السلام در سی امین فراز حدیث هشام می فرماید:
«يَا هِشَامُ! لَا دِينَ لِمَنْ لَا مُرُوءَةَ لَهُ، وَلَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا
الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطَرًا، أَمَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا
بِغَيْرِهَا؛ أَي هِشَام! كَسَى كَ شَخْصِيَّتْ نَدَارْد دِين نَدَارْد، وَ كَسَى كَ عَقْل نَدَارْد
شَخْصِيَّتْ نَدَارْد. وَ ارْزَشْمَنْدْتَرِين مَرْدَم كَسَى اسْت كَ دُنْيَا دَر نَظَرِش اِهْمِيَّتِي
نَدَاشْتَه بَاشْد. آگَه بَاشِيد كَه بَرَاي شَمَا بَهَائِي جَز بَهْشْت نِيَسْت، خُود رَا بَه كَمْتَرِاز
آن نَفْرُوشِيد.»

امام علیه السلام در این فراز، به چهار نکته مهم درباره عقل و عقلانیت اشاره کرده
است:

۱. رابطه دین و شخصیت

در اولین جمله، رابطه دین و شخصیت را چنین بیان می کند:
«لَا دِينَ لِمَنْ لَا مُرُوءَةَ لَهُ؛ كَسَى كَ شَخْصِيَّتْ وَ اِنْسَانِيَّتْ نَدَارْد دِين نَدَارْد.»
معنای واژه «مروءة» در فارسی غیر از عربی است. این کلمه در فارسی به معنای
انصاف است؛ اما در عربی از ماده «مرء» گرفته شده و به معنای شخصیت
و انسانیت است.

ارتباط دین و شخصیت معلوم است. انسان از بسیاری کارها پرهیز می‌کند چون با انسانیت سازگار نیست. دزدی، کم‌فروشی، دروغ، خیانت، تهمت زدن، اذیت کردن، پایمال کردن حق دیگران و مانند آن، با شخصیت انسان سازگار نیست، و لذا آدم با شخصیت به این کارها دست نمی‌زند. و کسی که خود را آلوده این کار کند شخصیت ندارد، و آدم بی شخصیت دین ندارد.

۲. رابطه عقل و شخصیت

امام علیه السلام در دومین جمله، رابطه عقل و شخصیت را چنین بیان می‌کند:
 «وَلَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ کسی که عقل ندارد انسانیت ندارد».

انسان عاقل می‌داند شخصیت و انسانیت چیست. عقل، انسان را به سوی انسانیت دعوت می‌کند و شخصیت و انسانیت، انسان را به سوی دین خوانده و به مقاصد دین راهنمایی می‌کند.

خلاصه این که باید عقل باشد تا شخصیت باشد و باید شخصیت باشد تا دین باشد. به تعبیر دیگر، انسان بی عقل، فاقد شخصیت است و انسان بی شخصیت دین ندارد.

۳. ارزشمندترین انسان‌ها

امام کاظم علیه السلام در سومین جمله، درباره ارزشمندترین انسان‌ها می‌فرماید:
 «وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطْرًا؛ و ارزشمندترین انسان‌ها کسی است که دنیا در نظرش اهمیتی نداشته باشد».

«خطر» در عربی دو معنا دارد: نخست همان خطر به معنای فارسی است، که گفته می‌شود فلان چیز خطر دارد، یا خطرناک است. و معنای دیگر آن، اهمیت و منزلت است. این که گفته می‌شود: «هذا شيء له خطر» یعنی چیزی است که اهمیت و منزلت دارد. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«کسی اهمیت و منزلت بیشتری دارد که دنیا در نظرش با ارزش نباشد». انسان‌هایی که اسیر چنگال دنیا هستند و دلداه و دل بسته دنیايند، ارزش والایی ندارند. والاترين انسان آن آقایی است که فرمود:

«وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَتْ الْأَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاقِيْهَا، عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللّٰهَ فِيْ نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيْرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِيْ لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِيْ فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْتَنِي، وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى! وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلْلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ؛ به خدا سوگند! اگر اقليم‌های هفت‌گانه با آنچه در زیر آسمان‌هاست را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای، نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد، و این دنیای شما از بر جویده‌ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی‌ارزش‌تر است، علی (بن ابی طالب) را با نعمت‌های فناپذیر و لذت‌های نابودشدنی دنیا چه کار! از به خواب رفتن عقل و لغزش‌های قبیح، به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم»^۱.

آری، ارزشمندترین انسان کسی است که ارزشی برای دنیای فانی قائل نباشد. و او، علی علیه السلام است.

سؤال: چه رابطه‌ای بین ارزشمندترین انسان و بی‌ارزشی دنیا وجود دارد؟
پاسخ: انسان باید چیزی را دارای ارزش بداند که دوام و بقا داشته و پایدار باشد. چیزی که ناپایدار و زوال‌پذیر است ارزشی ندارد. کسانی را سراغ داریم که در میان بستگان و دوستان و همکاران خود، ثروتمندترین انسان‌ها بودند اما صبح که از خواب برخاستند فقیرترین مردم شدند. آیا ثروتی که این قدر بی‌دوام و ناپایدار است ارزش این را دارد که انسان آن را عامل ارزش خود بشمارد؟ می‌گویند: یکی از پادشاهان در جنگ شکست خورد و به دست دشمن اسیر شد. دست و پایش را بستند و در جایی از او نگهداری می‌کردند. هنگام صرف غذا، غذایش را همانند سایر اسیران در ظرف دسته‌داری شبیه سطل نزد او آوردند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

سگی آمد سرش را در ظرف کرد تا آن را بخورد؛ اما چون غذا داغ بود سر بلند کرد و دسته ظرف به گردنش افتاد، ترسید و با ظرف غذا فرار کرد. شاه اسیر وقتی این صحنه را دید لبخندی زد.

مأمور محافظ، از شاه پرسید: چرا می خندی؟ گفت: دیروزم را با امروز مقایسه کردم خندهام گرفت. دیروز سیصد شتر، آشپزخانه و مواد غذایی ام را حمل می کردند، اما امروز آش و آشپزخانه را سگی برداشت و برد!^۱
آیا دنیایی که دوام و بقایش این مقدار است، ارزش دلدادگی و دلبستگی دارد؟

۴. بهای انسان

آخرین جمله امام علیه السلام در این بخش، درباره قیمت انسانها و به شرح زیر است:

۱. پند تاریخ، ج ۴، ص ۳۴. مشروح داستان که نویسنده پند تاریخ از تاریخ بحیره نقل کرده به شرح زیر است: «هنگامی که امیر احمد بن اسماعیل سامانی به جنگ عمرولیث رفت و با یکدیگر روبرو شدند، آن روز در سپاه عمرو هفتاد هزار سرباز مجهز و آماده وجود داشت، در حالی که امیر احمد بیش از دوازده هزار مرد جنگجو نداشت، و لذا، با تزلزل در مقابل عمرو فرود آمد.

عمرو چنان فریفته سپاه آراسته خود بود که وقتی متصدی آشپزخانه (خوانسالار) پیش او آمد و گفت: غذا حاضر است اگر اجازه می فرمایید بعد از صرف آن مشغول جنگ شوید. عمرو در پاسخ گفت: اکنون این سپاه اندک را درهم می شکنیم پس از آن غذا می خوریم، از جا حرکت کرد و به میدان رفت. اتفاقاً اسبش او را به میان سپاه امیر احمد برد. سربازان امیر، عمرو را گرفته، بستند و سپاهش را درهم شکستند. امیر احمد دستور داد عمرو را در طویله ای زندانی کنند. تا سه روز برای او غذا نیاوردند! روز سوم یکی از نوکران خود را دید، گفت: سه روز است غذا نخورده ام، از گرسنگی نزدیک است بمیرم.

نوکر عمرو فوراً سطلی گرفت و غذا تهیه نمود. سطل را بر زمین گذاشت و رفت تا ظرف دیگری بیاورد؛ در این موقع سگی آمد و سر در داخل سطل نمود و به خوردن مشغول شد. آن مرد برگشت، سگ را نهبی زد. حیوان از وحشت خواست سرش را از سطل خارج کند که دسته آن برگردنش آویزان شد. به ناچار سطل را با غذا کشید و گریخت. عمرو شروع به خندیدن کرد.

امیر اصطبل پرسید: از چه رو می خندی؟ گفت: از اعتبار دنیا خندهام گرفته است. سه روز قبل به من گفتند: سیصد شتر و وسائل آشپزخانه را حمل می کنند هنوز نیمی از لوازم بر زمین مانده است، اینک می بینم سگی (آش و آشپزخانه را) برداشته و می برد!».

«أَمَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا؛ آگاه باشید که برای شما بهایی جز بهشت نیست؛ خود را به کمتر از آن نفروشید».

آری! انسان ارزش والایی دارد، نباید خود را به مال و ثروت و کاخ و مقام و سلطنت و حتی تمام آنچه در دنیاست بفروشد. اگر خود را به هر چیزی کمتر از رضای خدا بفروشد ضرر کرده است. و این، همان چیزی است که در آیه شریفه ۱۱۱ سوره توبه نیز به آن اشاره شده است. توجه فرمایید:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ؛ خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده است».

در این معامله، خداوند، خریدار؛ انسان، فروشنده؛ جان و مال انسان، کالا؛ بهشت جاویدان، ثمن معامله؛ و سند معامله، سه کتاب آسمانی بزرگ، یعنی تورات و انجیل و قرآن است.

خلاصه این که معامله جان با کمتر از رضای الهی ضرر است. بنابراین، کسانی که عمری تلاش می کنند و از حرام و حلال بهره می گیرند و حق و حقوق دیگران را پایمال می کنند و تن به ذلت می دهند، تا خانه ای گران قیمت تهیه کنند و پس از چندی می میرند و آن را برای ورثه می گذارند، ضرر می کنند. انسانی که خلیفه الله^۱ و مسجود فرشتگان^۲ و معلّم آنان است^۳ و احسن المخلوقین^۴ به شمار می رود، نباید خود را ارزان بفروشد.

۱. سوره بقره، آیه ۳۰ ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

۲. سوره بقره، آیه ۳۴ ﴿فَسَجِدُوا لِلَّهِ إِلَّا إِبْلِيسَ﴾.

۳. سوره بقره، آیه ۳۳ ﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۴ ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

فراز سی و یکم:

بخش اول:

امام کاظم علیه السلام فراز سی و یکم را چنین آغاز می‌کند:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ عِلْمَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ؛ يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ، وَيَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ، وَيُشِيرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ صَلَاحٌ أَهْلِهِ. فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَيْءٌ فَهُوَ أَحْمَقُّ؛ أَي هِشَامُ! حضرت امیر مؤمنان علیه السلام همواره می‌فرمود: از علامت‌ها و نشانه‌های عاقل این است که دارای سه خصلت و ویژگی است: ۱. هنگامی که از او سؤالی می‌شود جواب می‌دهد. ۲. و زمانی که همگان از سخن گفتن عاجز می‌شوند سخن می‌گوید. ۳. و هنگامی که مورد مشورت قرار می‌گیرد نظریه‌ای که به صلاح مشورت‌کننده است ارائه می‌دهد. بنابراین، کسی که هیچ یک از خصلت‌های سه‌گانه را نداشته باشد (عاقل نیست، بلکه) احمق است».

استناد به کلمات اولیا و معصومان علیهم السلام

همان‌گونه که بارها گفتیم، امام هفتم علیه السلام برای استحکام حجیت عقل و پایه‌های عقلانیت، به آیات فراوانی از قرآن مجید، کلمات حکیمانه لقمان حکیم، سخنان نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث ناب حضرات معصومین علیهم السلام استدلال کرده و در ابتدای این فراز به سخنی از سخنان ارزشمند جدش، حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام استناد جسته است.

نشانه‌های عاقل

طبق این روایت، عاقل سه نشانه دارد:

۱. برای هر سؤالی پاسخی آماده دارد. یعنی در مسائل گوناگون مطالعه کرده و دربارهٔ امور مختلف تفکر و اندیشه نموده، در نتیجه همواره آمادهٔ پاسخ دادن به سؤالات مختلف است.

۲. نشانهٔ دوم این است که حرف آخر را می‌زند. هنگامی که گروهی دربارهٔ مسئله‌ای مطالعه و بحث می‌کنند و به نتیجه‌ای نمی‌رسند و متحیر و سرگردانند، شخص عاقل به کمک آن‌ها آمده، حرف آخر را می‌زند و همه را از حیرت و سرگردانی خارج می‌کند.

۳. در مقام مشورت، آنچه به صلاح مشورت کننده است به او ارائه می‌کند و بهترین راه را به وی نشان می‌دهد.

خلاصه این‌که عاقل، قادر بر پاسخ دادن به سؤالات است و مردم را از حیرت خارج می‌کند و به‌هنگام مشورت، انتخاب درستی خواهد داشت.

کسی که دارای این سه ویژگی باشد، عاقل است. اما امکان ندارد کسی بدون این‌که مطالعه‌ای داشته باشد و در آیات قرآن، روایات معصومان علیهم‌السلام، سرگذشت پیشینیان و مسائل مختلفی که اطرافش می‌گذرد اندیشه و تفکر کند، واجد صفات سه‌گانهٔ مذکور شود.

عقل نظری و عملی

فلاسفه برای عقل دو شاخه قائل شده‌اند: عقل نظری و عقل عملی.

عقل نظری این است که شخص در مسائل فکری و عقیدتی دارای هوش کافی باشد.

و عقل عملی این است که اهل تدبیر باشد. هنگامی که مشکل و معضلی برای خودش یا بستگانش پیش آمد، مدبرانه وارد عمل شود و به نحو احسن مشکل را

حل کند. واقعاً حضرات معصومین علیهم‌السلام همه چیز را برای ما گفته‌اند، اما کجاست گوش شنوا؟

حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در پایان روایت می‌فرماید: اگر فردی هر سه نشانه را ندارد، دو نشانه را داشته باشد و اگر واجد دو نشانه نیست، حداقل یکی را داشته باشد؛ زیرا اگر هیچ یک از سه نشانه را نداشته باشد، از نعمت عقل بی بهره است.

مشکلات عصر ما

در هر عصر و زمانی مشکلات و معضلاتی وجود داشته و خواهد داشت، اما این معضلات در عصر ما از هر زمانی بیشتر است. البته امکانات هم به همان نسبت فراهم‌تر است.

در گذشته تمام کارها بر دوش مردم بود؛ اما اکنون کارخانه‌ها و وسایل صنعتی کارها را از دوش مردم برداشته و آن‌ها بیشتر عهده‌دار مدیریت و کارهای فکری هستند. در گذشته، سفر کردن به‌ویژه به مناطق دوردست، مشکلات فراوانی داشت و زمان زیادی می‌گرفت. مثلاً برای سفر به مکه باید سه ماه زمان صرف می‌شد؛ اما امروزه سه ساعته وارد فرودگاه جدّه می‌شوند. در گذشته ارتباط نوشتاری با مناطق دوردست بسیار زمان‌بر بود، اما امروزه با صرف کمتر از یک دقیقه از طریق اینترنت می‌توان به هر جای دنیا ایمیل فرستاد. امروزه در سایه پیشرفت تکنولوژی، انواع معادن را از اعماق زمین استخراج می‌کنند. خلاصه این‌که امکانات عصر و زمان ما قابل مقایسه با گذشته نیست، همان‌گونه که مشکلاتش نیز فراوان‌تر از هر زمان شده است.

امروزه نامنی تمام دنیا را فراگرفته و آن‌قدر گسترده است که انسان‌ها در هیچ‌کجا احساس امنیت نمی‌کنند. زنان به‌منظور ورزش یا برای درمان به استخرهای مخصوص بانوان، که از هر نظر محفوظ است، می‌روند؛ اما ناگهان

فیلم شنای آنان در بازار پخش می شود! حوادث و تصادفات، فوق العاده زیاد شده است. مشکلات ناشی از جنگ های مختلف در گوشه و کنار دنیا مردم را آزار می دهد. بیماری های مختلف و زجرآور و گاه علاج ناشدنی، روح و جسم انسان ها را خسته کرده است. پخش گسترده انواع و اقسام مواد مخدر توسط سوداگران مر در گوشه و کنار جهان، تلاش و کوشش و امید را از جوانان گرفته است. علت تمامی این مشکلات، حاکم نبودن عقل است. هنگامی که عقل به جای امارت کردن، به اسارت رود، ایمان هم برچیده می شود و ثمره نبود ایمان، ناامنی است.

خداوند متعال در آیه شریفه ۸۲ سوره انعام می فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»؛ (آری،) آن ها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با هیچ ستم (و شرکی) نیالودند، ایمنی تنها از آن آن ها است، و آن ها هدایت یافتگانند!».

قرآن مجید نیز امنیّت را حاصل ایمان و عمل صالح می داند. و لذا هرکدام از میان برود، امنیّت از بین می رود و بدون امنیّت، زندگی همچون زهر، تلخ و ناگوار خواهد بود.

آثار وضعی اعمال

گناهان، اثر وضعی دارند و آثار وضعی با توبه و استغفار از بین نمی رود. همان گونه که سایر اعمال اثر وضعی دارند، مثلاً آلوده کردن هوا؛ وقتی این آلودگی فراگیر و گسترده شود، به تدریج لایه ازن را می شکافد و اشعه ماوراء بنفش از محل شکافته شده وارد زمین می شود و عده ای را به سرطان پوست مبتلا می کند. گناهان هم این گونه اند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِذَا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعَاصِي صُرِفَ عَنْهُمْ مَا كَانَ قُدْرَ لَهُمْ مِنَ الْحَطَرِ؛ هنگامی که

جمعیتی آلوده گناهان شوند، خداوند آن‌ها را دچار خشکسالی کرده و سهمیه بارانشان را قطع می‌کند.^۱

باران که کم شد، کشاورزی از رونق می‌افتد، کشاورزی که از رونق افتاد مردمی که قبلاً به گندم خارج نیاز نداشتند مجبور می‌شوند گندم وارد کنند و واردات گندم یعنی وابستگی. علاوه بر این، نزولات آسمانی که کم شد، آب پشت سدها کم می‌شود و آب پشت سدها که کم شد تولید برق کاهش می‌یابد، در نتیجه مردم به سختی و زحمت می‌افتند.

عاقل از گناه پرهیز می‌کند تا دچار آثار وضعی آن نشود.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۲، ح ۵.

فراز سی و یکم:

بخش دوم:

امام کاظم علیه السلام در بخش دوم از فراز سی و یکم به دو روایت دیگر از امام علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام استناد کرده است؛ می فرماید:

«إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ لَا يَجْلِسُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ إِلَّا رَجُلٌ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ الثَّلَاثُ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَجَلَسَ فَهُوَ أَحْمَقُ؛ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هیچ کس صدرنشین مجلسی نمی شود مگر این که دارای صفات سه گانه (۱). قدرت پاسخگویی به سؤالات. ۲. رها ساختن مردم از سرگردانی. ۳. مشاور خوب بودن) یا یکی از آنها باشد؛ بنابراین، کسی که هیچ یک از آن خصلت ها را نداشته باشد و در صدر مجلس بنشیند، احمق است».

منظور از صدر مجلس چیست؟

منظور از صدر مجلس چیست؟ آیا به جلسه های عادی و معمولی اختصاص دارد که کسی در بالای مجلس بنشیند یا منظور، احراز پست های کلیدی جامعه است؟ به ظاهر این اصطلاح به جلسات معمولی اختصاص ندارد، بلکه اعم از آن است. بنابراین، کسی که می خواهد مدیر کل شود یا ریاست مرکزی را بر عهده بگیرد یا به مقام وزارت برسد، باید دارای صفات سه گانه یا حداقل یکی از آنها باشد.

مدیریت در اسلام

اسلام برای مدیریت، شرایط خاصی قائل است و بدون وجود این شرایط، کسی نباید این مسئولیت را بپذیرد. نه این که پزشک مسئولیت امور نفت و گاز را بپذیرد، مهندس نفت و گاز، وزارت بهداشت را قبول کند و متخصص مسائل دینی، وزیر کشاورزی شود؛ بلکه هرکس در هر پستی که لیاقت و شایستگی آن را دارد، مشغول به کار شود و کسی که بدون آن صفات سه گانه، عهده دار کاری شود و در صدر جامعه یا بخشی از جامعه قرار گیرد، احمق و نادان است.

شرایط مدیریت در قرآن

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام با مرد فرعونی درگیر شد و با ضربه‌ای او را نقش بر زمین کرد، فرعونیان به تعقیب او پرداختند تا او را به قتل برسانند. حضرت موسی علیه السلام از مصر فرار کرد و به سمت مداین رفت و بعد از ماجرای کشیدن آب برای دختران شعیب پیامبر علیه السلام، به خانه آن پیامبر خدا دعوت شد تا از او تقدیر شود.^۱ در این جا دختران شعیب علیه السلام به پدر پیشنهاد کردند که موسای جوان را برای چوپانی گوسفندان، به کار دعوت کند، توجه فرمایید:

«يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»؛ ای پدر! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کس است که نیرومند و درستکار باشد (و او همین مرد است).^۲

طبق این آیه شریفه حتی مدیریت گوسفندان شرایطی دارد و چوپان باید دارای دو صفت قدرت و امانت باشد. قوی باشد تا بتواند گوسفندان را در مقابل هجوم گر ها حفظ کند، و امین باشد تا در حفظ گوسفندان مردم و حتی شیر آن‌ها خیانت نکند.

۱. آنچه گفته شد، چکیده آیات ۱۵-۲۵ سوره قصص است.

۲. سوره قصص، آیه ۲۶.

در داستان حضرت یوسف علیه السلام شرایط خزانه دار یک کشور بیان شده است. در آیه شریفه ۵۵ سوره یوسف می خوانیم:

«قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»؛ (یوسف علیه السلام به پادشاه مصر) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگاهبانی آگاهم!». وزیر دارایی یک کشور باید حساب دخل و خرج کشور را به طور دقیق داشته باشد و این کار به حافظه ای قوی نیاز دارد. علاوه بر این، باید دانش کافی این کار را هم داشته باشد، و لذا حضرت یوسف علیه السلام خود را حفیظ و علیم معرفی کرد. صفت «علیم» در چوپانی شرط نبود، زیرا دانش چندانی نیاز ندارد، ولی خزانه داری، دانش ویژه ای می طلبد.

در داستان فرماندهی حضرت طالوت^۱، به صفات دیگر یک مدیر لایق و توانا اشاره شده است. هنگامی که بنی اسرائیل از ظلم و ستم جالوت به ستوه آمده و خدمت پیامبرشان (اشموئیل علیه السلام) رسیدند تا فرماندهی شجاع برایشان انتخاب کند که به جنگ جالوت بروند، آن پیامبر خدا جوان برومندی به نام طالوت را به فرماندهی آنها برگزید. آنها اعتراض کردند که او نه ثروت زیادی دارد و نه از ما شایسته تر است. پیامبر خدا در پاسخ اعتراضشان گفت:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»؛ خدا او را بر شما برگزیده و او را در دانش و توانایی جسمانی، فزونی بخشیده است».^۲

یعنی آنچه برای فرماندهی جنگ لازم است، قدرت و توان جسمی و علم و آگاهی درباره مسائل نظامی است و ثروت و حسب و نسب تأثیری در این مطلب ندارد.

۱. «طالوت» مردی بلندقامت، تنومند و خوش اندام بود، اعصابی محکم و نیرومند داشت، از نظر قوای روحی نیز بسیار زیرک، دانشمند و باتدبیر بود. بعضی علت انتخاب نام طالوت را برای وی، همان طول قامت او می دانند. شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷۱ به بعد، ذیل آیه ۲۴۶ سوره بقره، مطالعه فرمایید.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

قرآن مجید هزار و چهارصد سال قبل شرایط مدیریت و صدرنشینی در امور مختلف را بیان کرده است و پیام آن این است که ما نیز در زندگی فردی و اجتماعی خود برنامه‌ریزی داشته باشیم و مسئولیت‌ها را بر اساس لیاقت‌ها و شایستگی‌ها تقسیم کنیم، نه بر اساس رفاقت‌ها و دوستی‌ها و مسائل حزبی و سیاسی.

حضرت امیر علیه السلام در پایان روایت مورد بحث، کسانی را که بدون داشتن حتی یکی از صفات سه‌گانه، مسئولیتی را می‌پذیرند، احمق و نادان می‌شمرد. چون هم مردم را بدبخت می‌کند و هم خودشان را در دنیا بی‌آبرو و در آخرت رسوا و بی‌حیثیت می‌نمایند.

سخنی از امام مجتبی علیه السلام

امام کاظم علیه السلام در ادامه به روایتی از عموی بزرگوارش، امام مجتبی علیه السلام استدلال می‌کند؛ می‌فرماید:

«وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام: إِذَا طَلَبْتُمُ الْخَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا. قِيلَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ أَهْلِهَا؟ قَالَ: الَّذِينَ قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَذَكَرَهُمْ فَقَالَ: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۱ قَالَ هُمْ أُولُوا الْعُقُولِ؛ (عمویم) حسن بن علی علیه السلام فرمود: هنگامی که حاجتی (مادی یا معنوی) دارید، آن را از اهلس مطالبه کنید. شخصی پرسید: ای فرزند رسول خدا! اهلس چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند قصه و سرگذشت آن‌ها را در قرآن مجید گفته و از آن‌ها یاد کرده است. آن‌جا که خدا فرموده: «تنها صاحبان عقل و خرد متذکر می‌شوند» امام علیه السلام سپس فرمود: منظور از اولوا الالباب، صاحبان عقل و خرد است».

همانطور که در این روایت و دیگر روایاتی که امام کاظم علیه السلام به آن‌ها استناد

۱. سوره رعد، آیه ۱۹.

کرده، آمده است، اسلام برای عقل و مدیریت و شایستگی‌ها و تجربه‌ها اهمیّت زیادی قائل شده است. یکی از مشکلات تمام جوامع بشری این است که پست‌ها بر اساس لیاقت‌ها تقسیم نمی‌شود، بلکه بر اساس رابطه‌ها، وابستگی‌ها و جناح بازی‌ها تقسیم می‌گردد. اگر به روایات معصومین علیهم‌السلام، به‌ویژه روایات مورد بحث، عمل کنیم، این بخش از مشکلات مردم حل می‌شود. به امید آن‌که این درس‌ها را نصب العین خود قرار دهیم و بتوانیم مشکلات دنیا و آخرت‌مان را با عمل به این دستورات حل کنیم.

فراز سی و یکم:

بخش سوم:

امام کاظم علیه السلام در بخش سی و یکم حدیث هشام، به چهار روایت استناد کرده که درباره سه حدیث آن بحث شد. در روایت چهارم که از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده، شش اندرز وجود دارد که مجموعه‌ای از یک برنامه سعادت است. توجه بفرمایید:

۱. همنشینی با نیکان

امام سجّاد علیه السلام در اولین جمله چنین فرمودند:

«مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ؛ همنشینی با نیکان، انسان را به نیکی

دعوت می‌کند».

همان‌گونه که عکس این مطلب نیز صادق است، یعنی همنشینی با بدان انسان را به بدی و زشتی فرا می‌خواند. این مطلب در قرآن مجید نیز آمده است. هنگامی که دوزخیان وارد جهنّم می‌شوند بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر می‌گویند: «شما سبب بدبختی و جهنّمی شدن ما شدید»: «رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا»^۱. بنابراین، مسئله همنشینی بسیار مهم است، زیرا انسان‌ها بر یکدیگر اثر می‌گذارند.

۱. سوره اعراف، آیه ۳۸.

همان‌گونه که برخی بیماری‌های کوچک و بزرگ جسمانی بر اثر همنشینی و مصافحه و روبوسی منتقل می‌شود، بیماری‌های روحی، نظیر سوء اخلاق، بی ادبی، پرهیز نکردن از گناه، غیبت، تهمت و مانند آن نیز منتقل می‌شود. و این مطلب به بچه‌ها و جوانان اختصاص ندارد؛ بلکه درباره بزرگسالان نیز صدق می‌کند. و لذا، هنگامی که انسان به ملاقات عالمی ربّانی می‌رود و ساعتی با او به گفتگو می‌پردازد، احساس نورانیت و صفای تازه‌ای به وی دست می‌دهد. جوانان از ما می‌پرسند: چه کنیم آلوده گناه نشویم؟ می‌گوییم: عمل به دستورات پنج‌گانه زیر شما را از گناه دور نگه می‌دارد:

اول: پرهیز از عوامل تحریک گناه، که متأسفانه در عصر ما بسیار فراوان است.

دوم: شرکت نکردن در مجالس آلوده به گناه و معصیت.

سوم: پرهیز از دوستان ناباب و ترک همنشینی با بیگانگان.

چهارم: اقامه همه نمازها در اول وقت.

پنجم: خود را به خدا سپردن.

اگر جوانان به این دستورات پنج‌گانه عمل کنند، به گناه آلوده نخواهند شد.

۲. مطالعه زندگی دانشمندان

«وَأَدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ؛ (مطالعه) آداب و برنامه زندگی علما موجب رشد عقل است». چون علما و دانشمندان جزء عقلا هستند و در نتیجه آداب و اخلاقشان هم عقلایی است و هنگامی که در آداب و اخلاق عقلایی دقت و مطالعه شود عقل انسان رشد می‌کند. به همین دلیل، مطالعه سیره و زندگینامه علما سفارش شده است.

۳. پیروی از حکمرانان عادل

«وَطَاعَةٌ وَوَلَاةُ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ؛ اطاعت از حاکمان عدل موجب شکست‌ناپذیری

است». اگر حاکمان جامعه عادل باشند مردم باید پشت سر آنها بایستند و از آنها حمایت کنند؛ چراکه اطاعت از حاکمان عدل، باعث عزت مردم می شود. «عزیز» در لغت عرب، معانی مختلفی دارد. یکی از معانی آن، همان عزت در مقابل ذلت است که در فارسی هم به کار می رود. معنای دیگر آن، شکست ناپذیری است؛ یعنی انسان به قدری قوی و نیرومند شود که هیچ دشمنی نتواند او را شکست دهد و این مطلب برای یک قوم و جمعیت، در سایه وحدت و اتحاد رخ می دهد. همان گونه که انقلاب اسلامی ما در سایه همدلی و یکپارچگی مردم پیروز شد و توانست باقی بماند. اتحاد مردم، موج عظیم و خروشان بود که همه موانع را از سر راه انقلاب برداشت.

۴. بهره گیری صحیح از دارایی ها

«وَاشْتِمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوءَةِ؛ بهره گیری صحیح از اموال، نشانه شخصیت است» اگر انسان از اموال و ثروت هایی که در اختیار دارد خوب بهره برداری کند و در مسیر صحیح قرار دهد، نشانه مردانگی و شخصیت اوست. بسیاری از مردم مال و ثروت دارند، اما مدیریت اقتصادی ندارند. و برعکس، برخی با وجود نداشتن منابع فراوان، قله های اقتصاد را فتح کرده اند. به عنوان نمونه می توان به کشور ژاپن اشاره کرد. ژاپن نه منابع نفتی دارد، نه زمین های زیاد مستعد کشاورزی، و نه معادن زیرزمینی آن چنانی، اما با مدیریت اقتصادی قوی خود، بسیاری از بازارهای دنیا را در اختیار گرفته است. بعد از جنگ جهانی دوم و بمباران اتمی و حشتناک هیروشیما و ناکازاکی، تقریباً همه چیز ژاپن نابود شد. اما آنها ناامید نشده و سعی و تلاش فراوانی کردند و اکنون در مسائل اقتصادی از کشورهای درجه اول جهان به شمار می روند. کشور دیگری که می توان مثال زد، آلمان است. این کشور بعد از شکست در برابر متحدین، همه چیز خود را از دست داد. آنها وارث کارخانه ها و مدارس

وبیمارستان‌ها و در یک کلام، کشوری ویران شدند؛ اما با مدیریت صحیح اقتصادی و با صبر و حوصله، آجرهای همان کارخانه‌های خراب را روی هم گذاشتند و کارخانه‌های صنعتی نو و مدرن و مطابق نیاز روز ساختند و گفتند: «ما باید از متحدین تشکر نماییم که سبب شدند کشورمان را از نو پایه‌گذاری کنیم و کارخانه‌ها و بیمارستان‌ها و مدارس و دیگر مکان‌های کهنه و قدیمی، جدید و مدرن شوند».

امیدوارم این مدیریت اقتصادی، که نشانه شخصیت انسان است، در همه ما به‌وجود آید و گره‌های اقتصادی ما باز شود.

۵. مشاور خوب بودن

«وَأِزْشَادُ الْمُسْتَشِيرِ قَضَاءُ لِحَقِّ النَّعْمَةِ؛ و راهنمایی کردن کسی که طلب مشورت کرده، شکرانه نعمت عقل (و رأی صائب) است».

اولاً: به ما دستور داده شده در مسائل مختلف مشورت کنیم.^۱ چون یک فکر همچون یک جرقه است، ولی هنگامی که افکار مختلف به هم ضمیمه شود آن جرقه‌ها تبدیل به شعله‌ای فروزان می‌گردد. مشورت سبب می‌شود که عقل‌های دیگر به عقل ما اضافه شود و ضریب خطا و اشتباهات پایین بیاید.

عقل انسان هر قدر هم قوی باشد از مشورت بی‌نیاز نیست، چون در هر مغزی رأی و نظری است که ممکن است در مغز دیگری نباشد.

ثانیاً: به ما سفارش شده که اگر طرف مشورت قرار گرفت، درست جواب بده، و همان‌گونه که به برادر و خواهر و فرزندان و پدر و مادر مشورت می‌دهی، به دیگر طالبان مشورت نیز مشورت بده. یعنی درست بیندیش و صحیح جواب بده، که این کار، ادا کردن حق نعمت و رأی صائب است که خداوند عنایت

۱. از جمله در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» و آیه ۳۸ سوره شوری «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» و روایات متعدد، این مطلب به چشم می‌خورد.

فرموده است. هر نعمتی شکرانه‌ای دارد و شکرانه نعمت عقل، راهنمایی دیگران در مقام مشورت است.

۶. خودداری از آزار دیگران

«وَكَفُّ الْأَذَى مِنَ كَمَالِ الْعُقْلِ، وَفِيهِ رَاحَةُ الْبَدَنِ عَاجِلًا وَآجِلًا؛ خودداری از آزار دیگران، نشانه کمال عقل و سبب راحتی بدن در دنیا و آخرت است.»

علت این که آزار نرساندن به دیگران نشانه کمال عقل بیان شده، این است که اذیت دیگران دشمنی ایجاد می‌کند و دشمن را نباید کوچک شمرد، هرچند کوچک باشد؛ چون ممکن است زمانی ضربه‌ای بزند که نتوان کمر راست کرد. عقل اجازه نمی‌دهد انسان پدر و مادر، بستگان، فامیل، دوستان، همسایگان و همکاران خود را آزار دهد و از خود برنجاند، چراکه عامل سلب آرامش و آسایش انسان در دنیا و آخرت خواهد بود.

دوباره به این روایت فکر کنید. راستی! اگر به این شش برنامه عمل شود چه تحوّل در جهان به وجود خواهد آمد؟!!

فراز سی و دوم:

امام کاظم علیه السلام در آخرین فراز حدیث هشام، خطاب به وی فرمود:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يُحَدِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ، وَلَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ، وَلَا يَعِدُّ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَلَا يَرْجُو مَا يُعْتَفُ بِرَجَائِهِ، وَلَا يُقَدِّمُ عَلَىٰ مَا يَخَافُ قُوَّتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ؛

ای هشام! انسان عاقل حرفش را به کسی که می‌ترسد تکذیبش کند نمی‌گوید، و از کسی که احتمال معقول می‌دهد از او جواب منفی بشنود تقاضای چیزی نمی‌کند، و به چیزی که قدرت بر انجام آن نداشته باشد وعده نمی‌دهد، و به چیزی که احتمال می‌دهد هرگز به آن نرسد دل نمی‌بندد، و برای کاری که می‌ترسد به آن نرسد و از انجام دادن آن عاجز باشد اقدام نمی‌کند».

استفادهٔ بهینه از امکانات محدود

امام هفتم علیه السلام در آخرین فراز روایت، پنج سفارش به هشام می‌کند که با پایان حدیث نیز تناسب دارد. هنگامی که این امور پنج‌گانه را جمع‌بندی می‌کنیم، به یک حقیقت برمی‌گردد و آن این‌که انسان دارای امکانات و نیروی محدودی است؛ جوانی، عمر، توان عقلی و جسمی وی، همه محدودند. لذا نباید آن‌ها را بی‌دریغ هزینه کند، بلکه باید در جایی و به گونه‌ای هزینه نماید که به بازدهی اطمینان داشته باشد. اگر یک کشاورز آب و زمین محدودی داشته باشد، که باید

از همان، هزینه زندگی خود و خانواده‌اش را تأمین کند، آن را به آزمایشگاه تبدیل نمی‌کند و هر روز بذر امتحان نشده‌ای را نمی‌افشاند تا ببیند جواب می‌دهد یا نه؟ بلکه مشورت، سؤال، مطالعه و تفکر می‌کند و از تجارب دیگران استفاده می‌نماید تا بذری را انتخاب کند که مطمئن باشد ثمر می‌دهد و بتواند از آب وزمینش استفاده بهینه کند.

امام کاظم علیه السلام در فرازی و دوم روایت هشام به همین مطلب مهم اشاره دارد که انسان با این نیرو و امکانات و سرمایه محدود، به سراغ برنامه‌ای برود که احتمال بازدهی آن فراوان است و در این رابطه به پنج نکته، به عنوان مثال، اشاره کرده است، هرچند منحصر به آن‌ها نیست. می‌فرماید:

اگر می‌خواهی با کسی سخن بگویی و خبری را برایش نقل کنی، سفره دلت را نزد هر کسی باز مکن، بلکه به سراغ کسی برو که سخنانت را باور می‌کند و تو را تکذیب نمی‌نماید.

یا اگر خواهش و خواسته‌ای داری، از کسی طلب کن که اطمینان داری اجابت می‌کند و در راه حل مشکلات گام برمی‌دارد، نه کسی که احتمال اجابت نمی‌دهی؛ بلکه اگر به او بگویی آبرویت می‌رود.

به هنگام وعده دادن، به فکر زمان انجام دادن وعده‌ات باش، اگر توانایی عمل کردن به آن را نداری، به دیگران وعده مده و بی حساب و کتاب با دیگران قرار نگذار که اعتماد مردم به تو از بین می‌رود.

به چیزی که احتمال می‌دهی به آن نمی‌رسی دل بسته مشو، چون به جز حرص و جوش و ناراحتی و از دست دادن بخشی از سرمایه عمر و جوانی و توان فکری و جسمی، نتیجه‌ای در پی ندارد.

آخرین کلام این‌که برای کاری که به نتیجه آن امید نداری، تلاش و فعالیت نکن.

امام کاظم علیه السلام در حقیقت، درس تدبیر در امور و عاقبت نگری می‌دهد که قبل

از هر اقدام، دربارهٔ امور مختلف مطالعه و اندیشه کرده و عاقبت و نتیجه‌اش را در نظر بگیریم، سپس شروع به آن کار کنیم.

حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بعد از آن که خواب پادشاه مصر را تفسیر کرد، تدبیر نمود و دستور داد مردم در هفت سال فراوانی نعمت، در تمام زمین‌های مستعد و آماده، کشاورزی کنند و گندم‌ها را تنها به مقدار ضرورت مصرف کرده، بقیه را بدون آن که از خوشه‌ها خارج کنند در سیلوها نگهداری نمایند تا در هفت سال خشکسالی با مشکل مواجه نشوند. با این تدبیر حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، مصریان از خطر مهمی جلوگیری کرده و کشورشان را از نابودی نجات دادند.

در عصر و زمان ما هم مردم باید مدبر باشند و این قدر اسراف نکنند و از امکاناتشان به نحو احسن بهره‌برداری نمایند.

اختلاف سطح خردها

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أُمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ مَا يَمْبِرَان مَأْمُورِيمَ بَا

مردم به اندازهٔ عقلشان سخن بگوئیم».^۱

مطلبی که در این روایت به آن پرداخته شده، نکتهٔ بسیار ظریفی است که هرچند امروزه دربارهٔ آن بحث فراوانی مطرح است، ولی در عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مورد توجه نبوده، اما پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن پرداخته است.

توضیح این که اشخاص از نظر تفکر مختلفند. از جمله این که مراحل سنی مختلف است و روشن است که عقل کودکی هفت ساله با نوجوانی ۱۲ ساله و جوانی ۲۰ ساله، و میانسالی ۴۰ ساله با بزرگسالی ۷۰ ساله یکسان نیست. آیا با همهٔ این افراد می‌توان با یک منطق سخن گفت؟

۱. کافی، ج ۱، کتاب العقل والجهل، (ح ۱۵، ص ۲۳).

علاوه بر این، مراحل علمی و تجربی اشخاص نیز متفاوت است. مثلاً همه انسان‌های ۴۰ ساله در یک سطح علمی و تجربی نیستند و با همه آن‌ها نمی‌توان با یک منطق سخن گفت.

همچنین، محیط زندگی افراد نیز متفاوت است. شخصی که در یک محیط مذهبی و دینی بزرگ شده، با شخصی که در محله ضد دین و مذهب رشد و نمو کرده، یکسان نیستند و با هر دو نمی‌توان به یک زبان سخن گفت. علاوه بر همه این امور، استعداد افراد با یکدیگر تفاوت بسیار دارد.

خلاصه این‌که سطح عقل و خرد و علم و آگاهی و استعداد و تجربه و سن و سال و محیط و مانند آن، این مطلب را روشن می‌کند که باید با هر کس متناسب با داشته‌های خودش تکلم کرد.

و لذا پیامبر ﷺ فرمود: ما پیامبران با مردم به اندازه درک و آگاهی‌شان سخن می‌گوییم.

فلسفه اختلاف روایات

از این جا راز اختلاف سطح روایات روشن می‌شود که چون حضرات معصومین علیهم‌السلام با افراد مختلف و استعدادهای متفاوت و شرایط گوناگون روبرو بودند، سطح روایات مختلف است و همه آن‌ها یکسان نیستند. و حتی گاه امام به دو سؤال مشابه از دو نفر، دو پاسخ متفاوت می‌دهد؛ چون سطح معرفت و علم و آگاهی و استعداد آن‌ها متفاوت بوده است.

به عنوان مثال، شخصی از امام رضا علیه‌السلام پرسید: آیا خداوند قادر است تمام عالم را در یک تخم مرغ جای دهد؟

امام علیه‌السلام با توجه به سطح پایین اطلاعات و معرفت آن شخص فرمود:

«بله، خداوند تمام دنیا را در چشم تو قرار داده، و چشم تو (که همانند یک تخم مرغ کوچک است) تصویری از دنیای بزرگی در خود جای داده است» (قَدْ

جَعَلَهَا فِي عَيْنَيْكَ وَهِيَ أَقَلُّ مِنَ الْبَيْضَةِ).^۱

ولی در جواب شخص دیگری که از سطح معرفت و آگاهی بالاتری برخوردار بود، فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ، وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ؛ بله، خداوند بر

هر چیزی قادر است، اما آنچه تو گفتی، امکان‌پذیر نبوده و محال است»^۲

این سؤال مثل این می‌ماند که کسی بگوید: «آیا خداوند قادر است شصت را مساوی چهل کند بدون آن‌که چیزی بر چهل افزوده و از شصت کاسته شود؟». خداوند قادر مطلق است؛ ولی این کار از نظر عقلی امکان‌پذیر نیست.

در ضمن این‌که در ابتدای رساله توضیح المسائل مراجع عظام تقلید آمده: «بر همه مردم واجب است اصول دین خود را از روی دلیل و برهان پذیرفته باشند» منظور این است که هرکس به فراخور حال خود و مطابق علم و آگاهی‌اش این کار را انجام دهد. یکی ممکن است از راه برهان علیت و نظم و مانند آن به توحید برسد، دیگری از مطالعه ساختمان بدن انسان، سومی از مسائل ساده‌تر و یکی هم مانند آن پیرزن از چرخ نخ‌ریسی‌اش. وقتی از او که مشغول کار با چرخ نخ‌ریسی خود بود پرسیدند: از کجا خدا را شناختی؟ دست از چرخاندن چرخ برداشت و خاموش نشست. گفتند: چرا جواب نمی‌دهی؟ گفت: پاسخ گفتم. گفتند: چگونه؟ گفت: تا دستم ناتوان من این چرخ را به حرکت درنیاورد، نمی‌چرخد. چگونه ممکن است عالم هستی با تمام عظمت و بزرگی‌اش، بدون خالق و مدیر و مدبری اداره شود؟

شاید روایت نبوی «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ» اشاره به همین داستان باشد.^۳

یا آن عرب بیابانی به جای پای شتران استدلال کرد که ما از جای پای شتران به

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۴۳، ح ۱۲.

۲. همان، ح ۱۰.

۳. همان، ج ۶۹، ص ۱۳۵.

وجود شترانی که از این جا عبور کرده اند پی می بریم و از مخلوقات و پدیده های فراوان خداوند قادر متعال نیز به وجود او پی می بریم. (البعرة تدل على البعير، و اثر الاقدام على المسير، افسماء ذات ابراج والارض ذات فجاج لا تدلان على اللطيف الخبير).^۱

حضرت علی علیه السلام نیز در سطح بالاتری در خطبه اشباح^۲، خداشناسی را مطرح کرده است.

خلاصه این که با هر کس باید به مقدار عقل و توانایی اش سخن گفت. هنگامی که سروکارمان با بچه بود باید بچگی کرد و با زبان خودش با او سخن گفت و با دیگران نیز به مقدار عقل و درکشان.

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۳۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.